

بهائیان و ایران آینده

بهائیان و ایران آینده

اگر بخواهیم حقیقت را بیابیم باید ترک تعصبات نماییم و دیده ای بینا و عقلی سلیم داشته باشیم . هیچگاه خود را برحق و سایرین را بر باطل ندانیم . چه این امر مانعی عظیم در راه اتحاد است . اگر طالب حقیقتیم بدانیم که حقیقت همواره یکی است و هیچ حقیقتی ضد و مخالف با حقیقت دیگر نتواند . نباید محبت را در یک دین و یا یک شخص منحصر کنیم و خود را مقید به تقالید سازیم . باید از این قیود آزاد شویم تا بتوانیم با آزادی فکر تحریر کنیم و حقیقت را بیابیم . « عبدالبها .

فاضل غیبی

فاضل غیبی



بهائیان و ایران آینده

فاضل غیبی

(ب . همایون)



بهائیان و ایران آینده

فاضل غیبی (ب . همایون)

انتشارات پیام

چاپ اول بهار ۱۳۸۵ شمسی - ۱۶۳ بدیع .

چاپ پیام .

همه حقوق از جمله حق استفاده اینترنتی محفوظ است.

نظرات و سفارشات : bhomayoun1@yahoo.com

	پیشگفتار
۱	انسان و آیین
۴	پرورش
۷	آموزش
۱۴	نوسازی اقتصادی
۲۶	برابری حقوق زن و مرد
۳۳	دخالت در سیاست
۴۲	نظام سیاسی
۵۶	نوسازی نظام سیاسی
۶۲	علل پسماندگی ایران و راه غلبه بر آن
۷۷	نوسازی فرهنگی
۱۰۳	سخن پایانی

"آنچه اکنون مایه نگرانی است و باید گفت که در رأس مسایل ایران قرار دارد، علایم گسیختگی در اخلاق عمومی است. درست روشن نیست که مبانی اخلاقی جامعه ایرانی - بخصوص در شهرهای بزرگ و تهران - روی چه سنگی بند است ... منظور آن است که خارج از استثناها یک جو بریدگی از مبادی، حاکم است. اخلاق اجتماعی، بطورکلی، یا از وجدان و شناخت، یا از معتقدات دینی، و یا از عرف تمدنی، و گاهی از هر سه الهام می گیرد. و البته در جهت دیگرش قانون ضامن اعمال آن است. ما اکنون وقتی از خود می پرسیم، کدام یک از اینها رفتار جامعه ایرانی را هدایت می کند در جواب لنگ می مانیم. چون استثناها را کنار بگذاریم می بینیم که هیچ قشر و دسته ای از این گسیختگی معاف نیست.

با آنکه پیوسته حرف مذهب و تعالیم اخلاقی زده می شود، زیاد نیستند کسانی که آنرا بگوش گرفته باشند. حتی مشاهده می شود که پوشش مذهبی از جانب عده ای نوعی حایل بی اخلاقی قرار گرفته است.

بی اعتمادی بحدی رسیده است که هیچ کس به هیچ مقام، هیچ اعتبار و فضیلتی، جز پول نقد اعتماد نمی کند و دری نیست که با دست آن به روی شما باز نشود.

شکاف نسل ها، افزایش طلاق و گسیختگی خانوادگی، سرد شدن نگاه ها و نوعی خفقان عاطفی، همه اینها حاکی از تزلزل اخلاقی است که می تواند جامعه ای را تا پای انفجار یا اضمحلال ببرد. در دو چهرگی هیچکس کار جدی انجام نمی دهد زیرا مقصود نه انجام کار، بلکه وانمود کار است هوش ها و استعدادها در جهت تلبیس رشد می کنند و نتیجه اش تحلیل رفتن جمع بسود فرد و تحلیل رفتن اصل به سود قلب خواهد بود.

انسان تنها به نام انسان، انسان نیست. اگر «آوا» از او دریغ شد که بزرگترین ودیعه اوست، دون همتی و خاکساری بصورت یک خصلت اجتماعی درمی آید. تجربه های ناکام این هشتاد ساله مشروطه باید اکنون دیگر چشمهای ما را باز کرده باشد. اگر الان نیاموزیم پس دیگر کی؟

کوتاه شده مقاله "ازکشتی غرق شده، کسی جان بدر نمی برد."
دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، کیهان (لندن)، شماره ۴۴۸.

پیش‌گفتار

بهائیان معتقدند برپایی و برجایی موازین اخلاقی و همچنین رشد معنوی فرد و جامعه، مدیون ادیان الهی است و همهٔ ادیان و مصلحان در راه این هدف مشترک کوشیده‌اند. فراتر از آن، پیامبران به وضع قوانین و حدودی نیز همت گمارده‌اند که به اوضاع مشخص و مرحلهٔ رشد جوامع نظر داشته و در هر زمانه‌ای دگرگون می‌شوند.

آیین بهائی را نخستین آیین جهانی می‌دانند. بدین مفهوم که راهنمایی‌ها و احکامی ارائه داده است که به مشکلات بشری در سطح جهان و تعالی نوع انسان در همهٔ دنیا نظر دارد و خواستار همزیستی اقوام، ملتها و فرهنگهای گوناگون در مجموعه‌ای رنگارنگ و همبسته است. ترک تعصبات مذهبی، ملی و نژادی و جستجوی حقیقت به کمک دین، دانش و خرد مبانی آموزشی است که بنیانگذار آیین بهائی در حدود یک قرن و نیم پیش در آثار پرشماری به جهانیان اعلان نمود.

این آیین نوین در نیمهٔ قرن نوزدهم در ایران پدید آمد و گرچه اکنون میلیونها نفر تا دورترین نقاط دنیا به موازینش ایمان دارند و از آن پیروی می‌کنند، ایرانیان بهائی همچنان جمع بزرگی از بهائیان را تشکیل می‌دهند.

ظهور آیین بهائی در ایران موجب پیوندی عمیق میان این آیین با زبان، فرهنگ و جامعهٔ ایرانی گردید و در نتیجه پیروانش در سراسر جهان ستایشگر سرزمینی هستند، که آیینشان در آن پدید آمده است و از راه نوشتارهای بهائی که به بیشتر زبانها ترجمه شده است، با فرهنگ ایرانی نیز آشنا می‌شوند.

از سوی دیگر در آثار بهائی سخنان و اشاره‌های بسیاری یافت می‌شود که مشخصاً به ایران و جامعهٔ ایرانی مربوط است و در آنها راهنمایی‌هایی برای نوسازی و بهسازی کشور ارائه شده است. مجموعهٔ این مطالب در چهارچوب موازین کلی آیین بهائی، نمایی از آنچه بهائیان برای ایران آرزو دارند و در راه تحقق آن می‌کوشند بدست می‌دهد.

قابل توجه اینکه هر چند بهائیان در احساس طبیعی مهر به میهن با همهٔ دیگر ایران دوستان شریکند، دل بستگی به ایران یکی از جوانب اعتقادات دینی شان را تشکیل می دهد؛ چنانکه ایران را سرزمینی مقدس می دانند و به آینده ای درخشان برای آن، نه تنها امیدوارند، بلکه ایمان دارند.

نوشتهٔ حاضر می کوشد بطور فشرده آرزوها و آرمانهای بهائیان برای ایران را بازگو کند. اینجا و آنجا نیز به کوششهای جامعهٔ بهائی در یک قرن و نیم گذشته و شخصیتهایی که از میان بهائیان برخاسته اند اشاراتی شده است.

روشن است که اشاره به خدمات بهائیان به این معنی نیست که فریافت و خدمات دیگر ایرانیان میهن دوست را قدر ندانیم و یا به کوششهای وابستگان به دیگر ادیان و مکاتب در راه بهسازی میهن مشترکمان بی توجه باشیم. بلکه تنها هدف آن است که ببینیم کردار و رفتار بهائیان تا چه حد در جهت تحقق گفتار و آیین شان بوده است.

انسان و آیین

ادیان با آنکه در طول تاریخ به چهره های گوناگون ظهور نموده‌اند، هدف مشترکشان همانا تعالی نوع انسان بوده است. (۱) از این رو نیز همهٔ ادیان دارای بنیادهای اخلاقی اند، که از طریق آنها به جوامع بشری انتقال یافته؛ رفتار پیروان را ظرافت می بخشد و نیکی را در جامعه استوار می سازد. (۲)

هر آیینی اصولی برای رفتار اجتماعی و موازینی برای تحقق معنویت فردی وضع کرده که متناسب با مرحله رشد جامعه بوده است. بدین سبب آزادی و شکوفایی انسان و تحقق نسبی عدالت اجتماعی را ملزم به پیروی از آیینی می دانند که بر مرحلهٔ رشد اجتماعی منطبق باشد. (۳)

بنابراین دیانتی که دوره‌اش بسر آمده باشد، نه تنها نمی تواند جوابگوی نیازهای زمانه باشد و باعث رشد انسانی و پیشرفت اجتماعی گردد، بلکه فرد و جامعه را به اوضاع زندگی گذشته پایبند می کند.

هم چنان که در هر کشوری قوانین و موازین حاکم، حقوق و وظایف شهروندان را تعیین می کند و اگر این قوانین متناسب با نیازهای جامعه باشد، همزیستی زایای اجتماعی تأمین می گردد، موازین اخلاقی و سرشت معنوی نیز باید بر رفتار افراد حاکم باشد. (۴)

(۱) "مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانایی تربیت شوند." بهاءالله، منتخباتی از آثار...، ص ۱۳۴.

(۲) "انسان باید ممتاز از حیوان باشد و امتیاز انسان به اینستکه سبب راحت و آسایش دیگران گردد و الا راحت و استفادهٔ شخص باشد. جمیع وحوش و طیور به آن فائز." مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۴.

(۳) "دین باید متحرک باشد و روز بروز نشو و نما نماید. اگر غیر متحرک ماند، افسرده گردد و پژمرده شود." عبدالیه، خطابات، ج ۲، ص ۷۲.

(۴) "اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست. بیدینی بهتر از آنست زیرا دین بمنزلهٔ علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر است ... دین باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد." عبدالیه، امر و خلق، ج ۳، ص ۱۲۴.

اگر در جامعه ای منش اخلاقی و تربیت معنوی استوار نگشته باشد، بهترین قوانین و دقیق ترین موازین نیز قابل اجرا نیستند و ثمری ندارند. از سوی دیگر در جامعه ای که بر آن قوانین ظالمانه و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی حاکم است، مجالی برای رشد اخلاقی و تعالی معنوی نمی ماند.

بدین جهت در آثار بهائی به تنظیم قوانینی در جهت بهبود وضع زندگی مادی جامعه نیز توجه شده است. هرچند تربیت اخلاقی و اجتماعی، اساس و بنیان زندگی و عامل عمده برای رشد و پیشرفت همه جانبه نوع انسان تلقی می گردد. تا بدانجا که پیامبران الهی بعنوان آموزگاران والای جوامع بشری شناخته شده اند.

آموزگاران الهی تنها به بیان موازین اخلاقی اکتفا نکرده اند، بلکه خود نمونه رفتار شایسته بوده اند و به همین کوششها نیز به جایگزینی فضایل انسانی در جامعه بشری موفق شده اند. شاهد آنکه والاترین انسانها در تاریخ بشر را در میان مؤمنان به ادیان می یابیم که گهگاه به آسمان تقدس سر سوده اند. (۵)

در دیانت بهائی رشد فردی و اصولاً ارتقا به جایگاه انسانی وابسته به تربیت و تعلیم است. از اینرو آموزش و پرورش مهمترین و فراگیرترین مطلبی است که در این آیین مورد توجه قرار دارد. (۶)

هدف از آموزش و پرورش آن است که انسان به موجودی آزاده، پُر دانش و هوش و آراسته به والاترین فضایل بدل گردد. انسانی که در مقابل هیچ انسانی دیگر سر فرو نمی آورد؛ نه نزد دیگری به گناهای اعتراف می کند و نه کسی را میانجی مهر ایزدی قرار می دهد. بر نیک و بد اعمال و رفتار خویش آگاه است و چنان از بدی می پرهیزد، که گویی رفتار ناشایست را چون کیفر و جزا می داند. جز به راستی سخن نمی گوید که کردارش گواه راستی گفتار اوست. (۷)

(۵) "اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه از او

ظاهر نشود." بهاءالله.

(۶) "رکن اعظم علم و دانایی است و عقل و هوشیاری و اطلاع برحقایق کونیه و اسرار

الهی." عبداللهها، منتخباتی درباره تعلیم و تربیت، ص ۶۷.

(۷) "ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار کردار است." بهاءالله،

امر و خلق، ص ۲۱۱.

ترس از مجازات نیست که او را به نیکی وامی دارد بلکه تنها مهر به یزدان پاک، کشش به رفتار شایسته را در او برمی انگیزد و از این راه به تعالی معنوی و روحی اش کمک می کند.

معنویت اخلاقی و بنیادهای رفتار انسانی در آیین بهائی به افقهای وسیع و تازه‌ای دست یافته است. (۸) چنانکه در این پهنه نیکی به ضمیر فردی و ملاک وجدانی محدود نمی شود بلکه مستقیماً تعیین کننده رفتار اجتماعی است.

نه تنها به دوستان و یاران که به دشمنان و بدکاران نیز باید به دیده مهر و شفقت نگریست. از انتقام و آزار ابا نمود که خیرخواهی و خطاپوشی پیشه کرد. (۹) نه تنها باید از دروغ و بدگویی و پرخاش پرهیز کرد، که به ستایش نیکی های دوست و دشمن زبان گشود. در مقابل ظلم و تجاوز به مقابله دست نزد که ظالم متجاوز را در آغوش محبت گرفت.

اگر بپرسیم در این جهان پر از بیداد و دشمنی، از انسانهایی به این منش و رفتار چه برمی آید؟ باید به شناخت این حقیقت برافزاییم که تنها با رفتار مهرورزانه می توان تسلسل دشمنی ها را از میان برداشت و در ستمگر مستبد به حساسیتی انسانی دامن زد. تنها راه چیرگی بر دشمنی تبدیل آن به دوستی است. وگرنه، نتیجه همه ستیزه‌های انتقام جویانه و رفتار به «چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان» بشریت امروزی است که تا مقام شایسته انسان بسیار فاصله دارد.

و اگر بپرسیم، آیا اصولاً در این جهان چنین رفتاری و تحقق چنین معنویتی ممکن است، کفایت به تاریخ زندگی بهائیان در ایران بنگریم، تا نمونه های بسیاری از تبلور موازین والای اخلاقی بیابیم. البته در میان پیروان دیگر عقاید و افکار نیز نمونه های بارز کردار نیک فراوانند؛ اما آنچه که بهائیان را برانگیخته است تا در این میدان برای نیل به مقامی ممتاز بکوشند، برخوردار از تربیتی آگاهانه و فعالانه است.

(۸) "به دشمن نوعی رفتار کنند که سزاوار دوستان است و به جفاکار چنان معامله نمایند که لایق یار خوش رفتار." عبدالیه، مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۳.

(۹) "با دشمن و دوست هردو تکویی کن ... به دل خیر خواه عموم باش با جمیع در صلح و صلاح باش و همه را ستایش نما." عبدالیه، مکاتیب، ص ۲۸۰.

پرورش

آنچه در آیین بهائی دربارهٔ جوانب گوناگون تربیت نظری و عملی مطرح گشته، تربیت را اهمیت بی نظیری بخشیده است. مقام انسانی تنها به تربیت دست یافتنی است و بدان آدمی می تواند به والاترین مراتب دست یابد. (۱)

از سوی دیگر فرد تربیت نایافته و دور از موازین اخلاقی می تواند از حیوان درنده پست تر باشد. زیرا درنده خویی ناشی از غریزهٔ حفظ حیات حیوان است، درحالیکه آدمیانی یافت میشوند که درندگی شان حد و مرزی ندارد. از این نظر کافیست ببینیم، تفاوت رفتار و کردار میان آدمیان می تواند بیشتر باشد، تا میان نوع انسان و نوع حیوان. (۲)

اهمیت تربیت در آن است که زندگی شایسته و گسترش نیکی در جامعهٔ بشری بدون پرورش انسان آگاه به مقام انسانی و آراسته به مزایای اخلاقی ممکن نیست. تا بدان حد که باید گفت، همهٔ نابسامانی های زندگی فردی و اجتماعی ناشی از نارسایی پرورش اخلاقی است.

برخی مکاتب بر این باورند که بجای پرورش باید به تحقق عدالت و پیشرفت مادی توجه داشت و با از میان رفتن ظلم و فقر، بخودی خود انسانهای شایسته بظهور خواهند رسید. در واقع جهان امروز را تا حد زیادی باید نتیجهٔ عملکرد این نوع عقاید دانست، که در آن با وجود پیشرفت های مادی، دامنهٔ بیدادگریهای اجتماعی و خشونت های ددمنشانه به نهایت رسیده است.

بهائیان چون دیگر پیروان ادیان الهی و مکاتب انسان دوستانه

(۱) "مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین. والا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده می شود." بهاءالله.

(۲) "از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی محروم ماندن شیم غیرمرضیه اش تزیید یابد. پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است... بر فرض تصور اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شر و مدل بر خیر است این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اکسیر اعظم است چه که این ادعا به قول تمام نشود بلکه عمل لازم." عبدالباها، رسالهٔ مدنیه، ص ۱۱۵.

برآیند که بدون گسترش منش اخلاقی هیچگونه دگرگونی مثبت اجتماعی ممکن نیست و همزیستی شایسته انسانی در هیچ محدوده‌ای از محیط خانواده تا روابط بین‌المللی استوار نمی‌گردد. اهداف تربیتی بهائی به چشم اندازه‌های گسترده‌ای نظر دارند. با توجه به این گفته معروف که تربیت کودک را باید بیست سال پیش از تولدش آغاز کرد، بهائیان برای تربیت دختران اهمیت بیشتری قائلند. تا آنجا که اصولاً نابرابری موجود میان دو نیمه جامعه را ناشی از عدم توجه کافی به تعلیم و تربیت زنان می‌دانند. هرچند که مادر بعنوان نخستین پرورنده کودک از نقش بارزی برخوردار است (۳) اما پدر نیز باید در امر تربیت مشارکت کند. تا بدان حد که اگر از وظیفه آموزش و پرورش سرباز زند، « حق پدری ساقط شود. » (۴) حفظ کانون خانواده بعنوان نخستین کاشانه محبت برای فرزندان از اهمیت خاصی برخوردار است و مرد و زن باید با استفاده از همه امکانات به فراهم آوردن محیط خانوادگی هرچه مناسبتری بکوشند. (۵)

(۳) مادران "در نهایت لطافت و نفاقت و مهربانی طفل را پرورش دهند." عبدالبهاء. اول مربی طفل مادر است. زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر، هرطور تربیت شود نشو و نما نماید، اگر تربیت راست، راست شود و اگر کج، کج شود. "عبدالبهاء، منتخباتی در باره تعلیم و تربیت، ص ۴۱.

(۴) گنجینه حدود و احکام، ص ۸۹.

(۵) "و چون طفل اندکی بنای احساس و ادراک نماید باید مادر تأسیس آداب و تربیت کند... البته صد البته مراعات این مطلب بنماید تا سررشته بدست آید. اطفال اگر از بدو طفولیت چه جسمانی چه روحانی خواه از جهت صحت و خواه از جهت تربیت مواظبت نشود، بعد بسیار مشکل است که تبدیل و تغییری حاصل گردد. مثلاً اگر طفل در بدایت محافظه نگردد و صحت تام نیابد و بنیه چنانکه باید و شاید قوت نگیرد و جسم ضعیف ماند، من بعد آنچه بشود چندان تأثیری ندارد." عبدالبهاء.

"مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی ببیند ستایش کند و تحسین نماید و تسریع خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بی‌قاعده‌ای صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب نماید حتی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جایز نیست. بکلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد." عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۵.

تربیت باید دو هدف را دنبال کند: یکی آنکه در اوان کودکی فضایل نیک را در فرد پرورش دهد؛ زیرا هر چه سن بالاتر می رود، تربیت مشکل تر می شود. چنانکه تجدید تربیت بزرگسالان امری تقریباً ناشدنی است. (۶) تربیت در اوان کودکی آثاری نازدودنی بجا می گذارد و جاگیر شدن ویژگی های والای انسانی در روان کودک، او را قادر می سازد، زندگی سرافراز و شایسته ای را حتی در شرایط نابسامان مادی و اجتماعی آغاز کند. (۷)

هدف دیگر به اثرات اجتماعی تربیت نظر دارد و در چهارچوب آن باید همه کودکان جهان بر مداری یکسان، بر پایه مهرورزی و نوع دوستی تربیت یابند. برآستی نیز تنها راه دست یابی به تفاهم واقعی و همبستگی پایدار جهانی، پرورش کودکان بر موازینی مشترک خواهد بود. علوم تربیتی ثابت کرده اند که در کودکان هیچگونه تبعیض طبقاتی، نژادی و یا جنسی سرشته نیست و همه این موانع ذهنی، القایی هستند. (۸)

(۶) " آنچه در اوایل عمر مرکوز اذهان شود و مدتی طفل در آن نشو و نما کند چنان رسوخی در قلبش نماید که طبیعت ثانویه شود." عبدالبهها، پیام بهائی، ش ۵۱، ص ۶. "اطفال را بسیار باید مواظبت و محافظت و تربیت نمود. اینست حقیقت و شفقت پدر و مادر. والا علف خودرو گردند و خیر و شر ندانند." عبدالبهها، پیام بهائی، ش ۲۴۷، ص ۲۹.

(۷) "تعلیم و تربیت نونهالان از اعظم خدمات درگاه کبریاست ... ولی قیام به این خدمت بسیار مشکل است و از عهده برآمدن مشکل تر." لوح میرزا بابا معلم تبریزی.

(۸) "چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نسا اعلان گردد، بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق این مسایل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورت جنگ و نزاع." عبدالبهها، پیام ملکوت، ص ۲۳۴.

آموزش

پس از پرورش، آموزش مهمترین نقش را در رسیدن به مقام انسانی داراست و دانشمند حقیقی نمایانگر واقعی عالم بشری است. (۱) در آثار بهائی این موضوع با چنان دقتی مطرح گشته که تنها در آثار متخصصین آموزش و پرورش دیده می شود. برخی از راهنمایی ها در اینباره چنین اند:

- ۱- آموزش اجباری، همگانی و رایگان باید از پنج سالگی آغاز شود. هرچند که در ابتدا بصورت بازی باشد و مثلاً کودکان با حروف الفبایی که بشکل شیرینی تهیه شده آشنا شوند. (۲)
- ۲- پیش از هر چیز خواندن و نوشتن آموزش داده شود. بویژه فراگرفتن پارسی فاخر (۳) ضروری است و از برکردن نظم و نثر و تشویق به نطق و بیان نیز از همان اوان توصیه شده است.
- ۳- با توجه به استعداد کودکان در فراگرفتن آسان زبان، باید علاوه بر زبان مادری به آموزش زبانهای قومی، ملی و بین المللی همت گذاشت.

(۱) "انسان دانشمند نمایانگر حقیقی عالم بشریت است زیرا از طریق فکر و منطق و تفحص و تعین از آنچه به عالم انسانی ارتباط دارد اطلاع یابد و از مقام و منزلت و اوضاع و احوال و وقایع عالم بشری آگاه شود، عالم سیاست و معضلات اجتماع را مطالعه نماید و تار و پود مدنیت نوع انسان را بسازد ... (این) پایه و بنیان هر تقدم و پیشرفت فردی و ملی است و بدون قوه تفکر و تفحص ترقی و تعالی غیرممکن و محال است." ترجمه به مضمون از مکاتیب عبدالبهاء.

"اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق اشیا است ... اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علماست و اشرف مرکز عالم انسانی مرکز علوم و فنون است زیرا علم سبب روشنایی عالم است علم سبب راحت و آسایش است، علم سبب عزت عالم انسانی است." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۸۱.

(۲) "اطفال باید از پنج سالگی در تحت تربیت داخل شوند، یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و ادب بیاموزند ... عبدالبهاء، مجموعه آثار مبارکه درباره تعلیم و تربیت، ص ۵۹.

(۳) "بکوش که در زبان فارسی نهایت مهارت را حاصل نمایی." عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۴، ص ۴۵۱. "امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست هرچه این زبان (پارسی) را ستایش نمایند سزاوار است." بهاءالله، پیام ملکوت، ص

- زبان از سویی نشان دهنده هویت فرهنگی است و از سوی دیگر مهمترین وسیله تفهیم و تفاهم. در آیین بهائی هر چند کوشش برای حفظ هویت قومی و ملی ستایش می شود، اما با توجه به اهمیت ویژه زبان در نزدیکی و تفاهم، اختراع و یا انتخاب زبانی جهانشمول در کنار زبان ملی توصیه شده است. (۴)
- ۴- در کلاسهای بالاتر در کنار آموزش دانشها از هر رشته، آموزش فنی توصیه می گردد. بعدی که شایسته است، نوآموزان پیش از ظهر آموزش نظری و بعد از ظهر آموزش فنی یابند. (۵)
- ۵- آموزش ابتدایی برای همه پسران و دختران در همه دروس یکسان باشد و در مرحله بالاتر بنا به استعداد و علاقه، تکیه بیشتر بر علوم نظری و یا آموزش فنی قرار گیرد. (۶)
- ۶- تربیت آموزگاران با تجربه و لایق و پرمحبت پایه و اساس هر آموزشگاهی است. زیرا در مدرسه نیز امر پرورش بر آموزش مقدم است و این تنها از سوی آموزگاران می تواند تحقق یابد که خود نمونه و سرمشق اخلاق شایسته باشند. فراتر از این،

(۴) "از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می شود آنستکه السن مختلفه به یک لسان منتهی گردد و همچنین خطوط عالم به یک خط ، باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند." عبدالبهاء. "تکلم به دو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا به یکی منتهی گردد تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه واحده و قطعه واحده مشاهده شود." بهاءالله، کلمات فردوسیة.

(۵) "هرروز از صبح تا ظهر درس بخواند و از ظهر تا قریب غروب به تحصیل صنعت مشغول گردد." عبدالبهاء، تربیت بهائی، ص ۲۵.

(۶) "چون مبادی علوم را تمام کنند هرکس بتواند و هوس نماید فنون متعدده در مکاتب عالیة تحصیل نماید. ولی عموم به تحصیل فنون عالیة نتوانند مشغول گردند باید اطفال را به مکتب صنایع فرستاد تا تحصیل صنایع نمایند و چون در صنعتی مهارت حاصل کنند، آنوقت ملاحظه نمایند که میل و رغبت طفل در چه چیز است اگر چنانچه به تجارت است به تجارت و اگر به صنعت است به صنعت و اگر به معارف است به نشر معارف و اگر به سایر وظایف انسانیة است هر کدام را میل و رغبت و استعداد داشته باشد به آن محول نمایند." عبدالبهاء، مکاتیب.

در آیین بهائی اهمیت ویژه‌ای برای رابطه میان آموزگاران و دانش‌آموزان در نظر گرفته شده است. تا بدان حد که آموزگار میتواند از شاگرد ارث ببرد. (۷)

۷- در آموزشگاهها باید امکان هرگونه ورزش جسمی و فکری مهیا باشد و بویژه بوسیله آشنایی با هنرها قابلیت فراگیری و ابتکار افزایش یابد. زیرا آموزش تنها فراگرفتن علم و فن نیست، بلکه باید راه استفاده از دست آوردهای فرهنگی بمنظور شکوفایی شخصیت و ذوق فردی را به نوآموزان نشان دهد. در این میان موسیقی را ویژگی شگفت‌انگیزی است و بعنوان یک محرک عاطفی در رشد و یادگیری کودک نقش بارزی دارد و بدان «قریحه و استعداد طبیعی که در نهاد نونهالان است به عرصه ظهور و بروز آید.» (۸)

۸- نه تنها هرگونه تنبیه بدنی و تحقیری اکیداً ممنوع است، بلکه شاگردان نیز حقوقی دارند که باید بدان آگاه باشند. (۹) تنها هنگامی که کودک احساس کند محیط او را فردی لایق و مؤثر می‌داند، قدرت خلاقیتش به ظهور می‌رسد. با تشویق شاگردان طی مراسمی ادواری (از جمله در آغاز و پایان سال تحصیلی) می‌توان به همبستگی با محیط اجتماعی و تقویت شخصیت و هویت یاری رساند.

۹- کتابهای درسی با توجه به دانش زمانه و بمنظور آشنایی با

(۷) در صورت فقدان وصیتنامه، در آیین بهائی به معلمان ۴٪ ارث می‌رسد و آموزگاری شریفترین کار است: "معلمی اطفال... شریفترین حرف و صنایع و اشغال است و این وظیفه اگر چنان که باید و شاید ایفا گردد نتایج کلیه حاصل شود." عبدالبهیا، نامه به غلامحسین زائر.

(۸) "هرطفلی باید قدری موسیقی بداند زیرا بدون اطلاع از این هنر، لذت واقعی از الحان و نعمات خوش میسر نخواهد بود." عبدالبهیا، مجموعه مستخرجاتی درباره موسیقی، ص ۸.

(۹) مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۹ اعلامیه حقوق کودکان را به تصویب رساند که مورد تأیید بهائیان است. در این اعلامیه از جمله "حقوق همه کودکان جهان صرفنظر از نژاد، جنس، منشأ ملی و فرهنگی و دینی" (ماده یکم) "برای برخورداری از حمایتی ویژه و امکانات قانونی و عملی مشخص شده تا کودک بتواند بصورت سالم و طبیعی از نظر بدنی، فکری، عقلی، اخلاقی و اجتماعی در شرایط آزاد و شایسته رشد و نما کند." (ماده دوم)

جستارهای والای ادبی و بویژه تاریخ سرافراز ملی، در عین نفی هرگونه تعصب و تبعیض و یکسونگری نگارش یابند.

آموزش و پرورش بعنوان مهمترین امر در سازندگی جامعه، باید از زیربنایی نظری برخوردار باشد. برپایه چنین نظریه ای هدف آموزش و پرورش آن است که انسان آزاده و متفکر بتواند به شناخت حقیقت در هر زمینه و پدیده ای بدون پیروی از دیگران دست یابد. (۱۰)

نگاهی به تاریخ نشان می دهد که سلطه پیشوایان مذهبی یکی از مهمترین موانعی است که از برآمدن چنین انسانی جلوگیری می کند. از اینرو آیین بهائی هیچگونه پیشوایی مذهبی و مقام "روحانی" را بر نمی تابد و وجود آن را مخالف آزادگی و مانع رشد انسان تلقی می کند.

مشخصه دیگر آنکه آیین بهائی دانشی را که با پرورش اخلاقی توأم نباشد، کافی نمی داند. در مورد خطر "دانشمند جنایتکار" هشدار می دهد و بر برتری پرورش اخلاقی بر آموزش تأکید می کند. (۱۱)

براستی نیز نابسامانی های جوامع کنونی را باید نتیجه کوتاهی در اجرای موازین یاد شده دانست. بویژه اگر جامعه ایران با وجود شالوده فرهنگی گسترده و برخورداری از شبکه بزرگی از نهادهای آموزشی، هنوز از سرشت قرون وسطایی رنج می برد، عامل عمده آنرا باید در ناتوانی سیستم آموزش و پرورش جستجو کرد.

آموزش باید روش درست اندیشیدن و راه استفاده از هنرها و حتی راه بهره‌وری از اوقات فراغت را به نوآموزان بیاموزد. نهادهای آموزشی که برای پرورش اخلاقی ارزشی قایل نیستند و

(۱۰) "تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جایز. ولکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است." بهاءالله، لوح بشارات.

(۱۱) "اعظم فضایل عالم انسانی تحصیل علوم و فنون مادی و ادبی است... ولی اش اعظم تحصیل تحسین اخلاق است." عبدالبهائا، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۲. "هوای نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده." عبدالبهائا، رساله مدنیه، ص ۶۹.

آموزش را به تعلیم مطالبی که ربطی به زندگی واقعی و تعقل علمی ندارد محدود می کنند، نه تنها نمی توانند قدمی مؤثر در جهت پیشرفت بردارند، بلکه مسئول انحطاط جامعه نیز هستند. (۱۲)

اینک بانگاهی کوتاه ببینیم آیا نظرات بهائیان در مورد آموزش و پرورش بازتابی عملی هم یافته است؟
به همان نسبت که جنبش بابی در نیمه قرن نوزدهم در ایران گسترشی سریع و فراگیر یافت، تکانی سخت نیز به باورهای قرون وسطایی در جامعه عصر قاجار وارد آورد. هم اینکه سید باب در چنان دورانی کتک زدن کودکان را ممنوع ساخت، برای پیروانش که از میان مردم ایران آروزگار برخاسته بودند، به انقلابی فرهنگی دامن زد. دیرتر نیز هرچند که بابیان و سپس بهائیان بعنوان اقلیتی به حاشیه جامعه رانده شدند، رفتار و کردارشان بر کل جامعه بی تأثیر نماند.

بویژه آنکه از همان نیمه عصر ناصری (حدود ۱۸۷۰ م) به تأسیس مدارس سرخانه همت گماشتند. این مدارس در برابر مکتب خانه های قرون وسطایی رقیبانی سرسخت و انقلابی بودند. در آنها نه تنها از چوب و فلک خبری نبود، بلکه دختران و پسران در کنار هم می نشستند و به پرورش هنری بویژه آموزش موسیقی و آواز می پرداختند. از اینرو همواره آماج حملات شدید بودند و بقایشان تنها در خفا ممکن بود.

رفته رفته با فعالیت میسیونرهای خارجی و اصلاح طلبان ایرانی و گشایش چند مدرسه، بهائیان نیز فرصت یافتند، در پایتخت مدرسه پسرانه "تربیت" را تأسیس کنند که بسال ۱۳۲۱ ق. سه سال پیش از انقلاب مشروطه رسمیت یافت.

چند سالی پس از آن بهائیان بعنوان نخستین ایرانیان قصد داشتند مدرسه دخترانه باز کنند و چون این امر در جامعه آروز ایران آنچنان غیرممکن می نمود که حتی برخی مردان بهائی نیز با

(۱۲) "امروز بهترین میوه درخت دانایی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۵۶.

آن مخالف بودند، به تقاضای عبدالبهّا چهار زن آمریکایی عازم ایران شدند. دو تن از این زنان پزشک، سومی پرستار و چهارمی آموزگار بودند و می بایست در کنار خدمت پزشکی به زنان ایرانی، در امر گشایش مدرسه دخترانه پیشقدم شوند. (۱۹۰۹ م)

مدرسه پسرانه و دخترانه تربیت که بیش از یکچهارم شاگردان و آموزگاران غیربهائی بودند بزودی با چنان استقبالی روبرو شد که هنگام انتقالش از محله "سرقبراقا" به خیابان کاخ جنوبی، ۷۰۰ پسر و ۶۵۰ دختر در آن آموزش می دیدند و این تعداد در ایران آنروز بی سابقه بود. در این میان بهائیان در ۱۹ شهر و ناحیه دیگر مدارس رسمی و تعداد پرشماری مدارس غیررسمی برپا کرده بودند. از جمله در نجف آباد با جمعیت ۳۰ هزار نفری (دو هزار بهائی) مدرسه پسرانه و دخترانه بهائیان با آنکه چند بار مورد تهاجم قرار گرفت، ۴۰۰ دانش آموز داشت.

مدرسه تربیت بزرگترین مدرسه پایتخت بود و بجز دارالفنون تا مدتها تنها دبیرستانی بود، که در آن چهار زبان فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی تدریس می شد. مدارس بهائی با آنکه برنامه وزارت معارف را بدقت اجرا می کردند و در آنها هیچگونه تبلیغ مذهبی صورت نمی گرفت، بسال ۱۳۱۳ ش. پس از ۳۳ سال بسته شدند و در نتیجه چند هزار دانش آموز و معلم سرگردان گشتند.

مدارس بهائیان با آنکه "خصوصی" بود زیر نظارت شدید دولت قرار داشت و همین نظارت باعث شد که اختلاط پسران و دختران چنانکه در مدارس غیررسمی بهائی معمول بود از میان برود. با این همه، این مدارس در باریکه محدودی که امکان فعالیت داشتند، به تربیت نسلی از جوانان ایرانی موفق شدند. از ابتکارات آنها یکی آن که برای نخستین بار با برپاکردن مراسم و جشن های باشکوهی به مناسبتهای مختلف، به تشویق شاگردان دست زدند و اهدای بلیطهای "آفرین" و "ده آفرین" را رواج دادند. (۱۳)

بمنظور آنکه تصویری از آن دوران بدست داده باشیم، از نخستین مراسم جشن آغاز سال تحصیلی در مدرسه تربیت یاد می کنیم:

(۱۳) ر.ک. به "تاریخچه مدرسه تربیت پسران (بنین)"، عباس ثابت، نشر مرآت.

" در این مراسم دکتر کلاک حیات مدرسه را با هلالهایی از گل آراست و ... دختران دانش آموز در صفوف منظم وارد شدند و شاگردان کلاس سوم تا ششم هریک پرچم کوچک ایران را که خود دوخته و در وسط آن نقش شیر و خورشید را نقاشی نموده بودند بدست داشتند. قبل از این جشن دختران حتی رنگهای پرچم ایران را نمی دانستند ... اوج برنامه هنگامی بود که کلیه دانش آموزان سرود پرچم و سرود وطن ما را خواندند." (۱۴)

نکته آنکه:

"پس از آن مدارس دیگر هم از این کار تقلید کردند بی آنکه به منظور واقعی آن پی برده باشند، مثلاً دختران یکی از مدارس پرچمی درست میکردند که رنگهای آبی و صورتی داشت." (۱۵)

(۱۴) از گزارشات دکتر Susan Mody پزشک آمریکایی که بسال ۱۹۰۹ م. وارد ایران شد و تا آخر عمر (۱۹۳۴ م.) به خدمت زنان ایرانی و مدرسه دخترانه تربیت مشغول بود. مدرسه تربیت دخترانه بسال ۱۹۱۱ م. رسماً گشایش یافت و با آنکه در واقع به کوشش زنان بهائی ایرانی از جمله فائزه خانم، طاهره خانم و منیره ایادی به ثمر رسید، بمنظور مقابله با حملات مخالفین به مدیریت دکتر مودی و دو تن دیگر از زنان بهائی آمریکایی که به دستور عبدالیهها وارد ایران شده بودند، تأسیس شد. پیام بهائی، ش ۱۶۰.

(۱۵) پیام بهائی، ش ۱۶۰، ص ۴۲.

نوسازی اقتصادی

« موازین حقوقی و نظریه های سیاسی و اقتصادی صرفاً بمنظور حفظ مصالح عالم انسانی تنظیم و تدوین گشته است؛ نه آنکه عالم بشریت برای حفظ اصالت آیین یا شریعتی خاص قربانی شود. » (۱)

دشواریها و مشکلات اقتصادی در سطح ملی و جهانی چنان عظیم است که بدون حل پایدار و فراگیر آنها، بهبود شرایط زندگی جوامع بشری غیرممکن گردیده است. (۲) بدین سبب با آنکه آیین بهائی یک مکتب اقتصادی نیست، برای بهبود اوضاع اقتصادی پیشنهاداتی نظری و عملی ارائه داده است که بدون تحقق آنها غلبه بر مشکلات کنونی قابل تصور نمی نماید. (۳)

هدف از این پیشنهادات "تعدیل معیشت" مردمان است و منظور آنستکه عدالت اقتصادی برقرار شود و همه افراد جامعه از حداقلی از رفاه مادی برخوردار گردند. (۴) از زمان طرح این پیشنهادات تا کنون بشریت تجربیات سهمگین و ناموفقی را از سرگذرانده و با آنهمه در آستانهٔ قرنی جدید همچنان دستخوش نابرابریهای شدید و بحرانهای اقتصادی است.

تنها نتیجهٔ مثبت این تجربیات آنستکه اکنون دیگر تئوریهای

(۱) شوقی ربانی، حال و آیندهٔ جهان، ص ۴۷.

(۲) "آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جیم غفیری بی ثمر. زیرا ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختص بنفوسی معدود و سایرین در زیر بار گران مشقت و زحمت نامحدود و از فواید و منافع و راحت و آسایش محروم." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۴۲

(۳) "امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۲۶.

(۴) "تعدیل معیشت نوع بشر است تا جمیع از احتیاج نجات یافته هرکس بقدر امکان و اقتضا رتبه و مکان راحت یابد." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۳۰.

فریبنده خریداری ندارد و پیشنهادات آیین بهائی به روشنی ویژه ای جلوه می کنند. وانگهی در این میان برخی از این پیشنهادات بطور محدود عملی شده و از اینراه نیز کارایی آنها نمایان گشته است.

در آیین بهائی برخلاف مکاتب اقتصادی، انسان در کانون فعالیت اقتصادی قرار دارد و بهبود وضع زندگی در خدمت شکوفایی همه جانبه اوست. رفاه مادی به خودی خود به رشد انسانی منجر نمی شود و در راه حل مسایل اقتصادی نمی توان و نباید با توسل به زور گام زد و هرگونه تدبیری در این راه باید مورد پذیرش و در راستای اراده داوطلبانه همگان باشد. (۵)

مکاتب اقتصادی غالباً چنان وانمود می کنند که بر روابط و تحولات اقتصادی قوانینی گریزناپذیر حاکمند. از اینرو بحرانهای اقتصادی، ناهماهنگی ها و تضادهای موجود را جبری می دانند. درحالیکه از کوچکترین واحد اقتصادی تا بزرگترین موسسات فراملیتی، همه تابعی از رفتار و اراده انسانها هستند و با خرد جمعی می توان و باید فعالیت اقتصادی را در هر چهارچوبی در راه بهبود پایدار وضع زندگی به خدمت گرفت.

برخی از پیشنهادات بهائی در این باره:

(۱) ریشه کن ساختن فقر و تأمین حداقل رفاه مادی برای تهیدستان جامعه. چنانکه امکان آموزش برای همه افراد بویژه نوباوگان فراهم آید. در برخی جوامع بویژه در کشورهای اروپایی با تدابیر دولتی گامهای مؤثری بمنظور جلوگیری از "زاغه نشینی" برداشته شده و با استفاده از امکانات آموزشی، تسلسل فقر مادی و معنوی تا حدی از میان برخاسته، ورود میلیونها تن از افراد جامعه به حیات اقتصادی نتایج مثبت عظیمی برای کل جامعه بار آورده است.

از نظرآیین بهائی این امر مهم نه تنها باید به تدابیر دولتی، بلکه با رشد همدردی اجتماعی تحقق پایدار یابد. چنانکه همه افراد جامعه خود را اعضای یک خانواده احساس کنند و

(۵) " (تعدیل معیشت) یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاءالله است اما معتدلانه نه متهورانه. و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید. " عبداللهها، پیام ملکوت، ص ۱۴۶.

داوطلبانه و مهرورزانه به کمک همنوعان خویش بشتابند. (۶)

باتوجه به این واقعیت که کشورهای جهان به درجات گوناگونی از مواهب و منابع طبیعی برخوردارند، ریشه کن ساختن فقر در سطح جهانی بستگی به رستاخیزی معنوی دارد که مورد نظر آیین بهائی است. تنها با گسترش نوع دوستی بشردوستانه میتوان جوامع غنی را از ثروت اندوزی خودخواهانه و تجمل پرستی بیباکانه به سوی نوع دوستی سوق داد. وگرنه چنانکه شاهدیم، حتی شبکه عظیمی از سازمانهای خیریه و کمکهای مالی به کشورهای تهیدست نیز نتوانسته است بطور مؤثر از شکاف روزافزون میان کشورهای دارا و ندار بکاهد.

۲) گردآوری ثروت‌های عظیم و زندگی در تجملات، نه تنها باید از سوی جامعه اصولاً غیراخلاقی تلقی گردد که کوشش در این راه، حتی اگر در نتیجه فعالیت فردی باشد، زشت شمرده شود. از سوی دیگر پرورش اخلاقی جامعه به چنان حدی دست یابد که هدف مطلوب زندگی انسان آن باشد که با کار و کوشش شخصی زندگی آسوده‌ای یابد تا بتواند به هدف والای زندگی، که همانا کمک به دیگران است موفق گردد. (۷)

از نظر آیین بهائی جلوگیری از انباشت ثروت نه به زور ممکن است و نه به پند و اندرز. راه نیل به آن نه تنها وضع قوانین عادلانه است بلکه گسترش اخلاقیات و تعمیق این آگاهی که سعادت بشری تنها در صورتی ممکن است که همه سرنشینان سفینه زمین بتوانند با رفاه مادی در راه تعالی معنوی خویش بکوشند. (۸)

(۶) "جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید چنان قانونی گذارند که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی به فقر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد." عبدالبها، بهاءالله و عصر جدید، ص ۱۵۹.

(۷) "هرنفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید. نه اینکه خود حمل ثقل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد." عبدالبها، گنجینه حدود و احکام، ص ۷۵.

(۸) "انسان چون نفوسی را از بنی نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سر و سامان ببیند چگونه در قصر عالی خود راحت و آسایش کند و کسانی را در نهایت احتیاج ببیند با وجود این چگونه از ثروت خود ممنون و خشنود گردد." عبدالبها، پیام ملکوت، ص ۱۴۵.

۳) با توجه به این واقعیت که مشکلات اقتصادی و بحرانهای معیشتی بیشتر ناشی از رشد ناهماهنگ اقشار اجتماعی و انباشت لجام گسیخته دارایی در دستهایی محدود است، در آیین بهائی تدابیر عملی مناسبی برای غلبه بر این مشکل توصیه شده است:

- ایجاد یک سیستم مالیات تصاعدی، بدینمعنی که بر درآمدهای بیشتر از مقدار لازم برای زندگانی متوسط، مالیاتهای سنگینی که بطور تصاعدی رشد می کند تعلق گیرد. درمقابل، از همه قشرهایی که بعللی (بعمل نیامدن محصول و یا رونق نیافتن کسب) از درآمد کافی برخوردار نشده‌اند، نه تنها مالیاتی دریافت نشود، که به مراتب مورد حمایت نیز قرار گیرند. البته حتی در این زمینه نیز تأکید بر آن است که پرداخت مالیات باید در درجه نخست ناشی از احساس مسئولیت در مقابل جامعه و همنوع باشد. (۹)

- از آنجا که انباشت ثروت و سرمایه تا حد زیادی ناشی از دارایی موروثی است، با آنکه در آیین بهائی هر فردی مجاز است، دارایی اش را به هرگونه که صلاح می داند به ارث بگذارد؛ اما این نیز توصیه شده است که هر نوع دارایی ورای نیاز خانواده صرف خدمت به جامعه گردد. (۱۰)

(درباره کارایی توصیه بالا بدین اشاره اکتفا می شود که از همان اوان پیدایی جامعه بهائی در ایران بسیاری از بهائیان بجز خانه مسکونی، مزاد دارایی شان را به مراجع بهائی وامیگذاشتند. ثروت گردآمده از این راه هرچند که در مالکیت فردی قرار داشت (زیرا جامعه بهائی از شخصیت حقوقی برخوردار نبود) و بخش بزرگی از آن صرف براه انداختن مدارس، بیمارستانها (۱۱) و کمک به

(۹) "مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد حالا انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند. بل شخصی فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد. اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست." عبدالیه، پیام ملکوت، ص ۱۳۸.

(۱۰) "بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اکترااف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است." بهاءالله، لوح طرازات.

(۱۱) از جمله پنج پزشک بهائی سال ۱۹۱۰ م موفق به گشایش "بیمارستان صحت" در لاله زار تهران شدند که نخستین بیمارستانی بود که بدون کمک خارجی و یا دولتی پایه گذاری گردید. خدمات این بیمارستان برای بیماران تهیدست رایگان بود و تمامی درآمد آن صرف توسعه و بهبود امکانات بیمارستان می گردید.

تهیدستان می شد، پیش از مصادره توسط حکومت اسلامی، ابعادی حیرت انگیز یافته بود و میتوانست در شرایط مناسب تکانه ای به اقتصاد کشور وارد کند. اینجا فرصت پرداختن به چگونگی "موقوفات بهائی" نیست و هدف آن بود که با اشاره به نمونه ای نشان داده شود، احترام به آزادی فردی در عین رشد مسئولیت اخلاقی میتواند حتی در سختترین شرایط به موفقیت اقتصادی بیانجامد.

۴) اشاره شد که از دید آیین بهائی تحولی مثبت در منش اخلاقی دست در دست افزایش دانش و آگاهی، شرط اصلی هرگونه تحول اجتماعی و اقتصادی است. هدف نهایی نیز دگرگونی بنیادین در انتظارات افراد از زندگی و موازین ارزشی در حیات اجتماعی است. یکی از دگرگونی های مهم در موازین ارزشی متوجه رابطه انسان با کار است. در جهان امروز اکثریت جامعه اجباراً و تنها برای تأمین زندگی به کارهای یکنواخت و نامطلوب مشغولند. در میان قشرهای پایینی جامعه نیروی کار و سازندگی به علت کمبود دانش و مهارت در ابعاد بزرگی راکد می ماند. از سوی دیگر، قشرهای بالایی با تکیه بر ثروت شان نه تنها به کاری مفید نمی پردازند که با زندگی تجملی و افراط در مصرف، بخش قابل ملاحظه ای از دست آوردهای جامعه را به هدر می دهند. (۱۲)

با توجه به این وضع می توان تصور نمود که تحول در رابطه انسان و کار از چه نتایج مهمی برخوردار است و این اصل در آیین بهائی را ارزش نهاد که کار مفید را همان نیایش پروردگار و خدمت به هممنوع را بالاترین عبادت می داند. (۱۳) از این نظر هر عضو جامعه نه تنها باید به کار و صنعتی مفید برای خود و دیگران مشغول شود، که در انجام آن نیز شوق و راستی لازمه نیایش پروردگار را تحقق بخشد.

از سوی دیگر اما از نظر آیین بهائی نه تنها گدایی بلکه هرگونه گداپروزی، از آنجا که مخالف سرافرازی انسانی است، اکیداً ممنوع

(۱۲) "پست ترین ناموس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از

اموات محسوبند." بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۷۴.

(۱۳) "هر نفسی به صنعتی و یا کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت

عندالله محسوب." بهاءالله، نبذه ای از تعالیم...، ص ۲۳.

است (۱۴) و باید شبکه ای از نهادهای اجتماعی و دولتی مستقر گردد که جوابگوی نیازمندان باشد. خوشبختانه در نتیجه تحولات علمی و فنی معاصر می توان هر چه بیشتر از یکنواختی و سختی مشاغل کاست و با تلفیق کار و آموزش، منابع عظیم انسانی را در راه بهسازی همه جانبه محیط زیست اجتماعی بکار گرفت.

۵) آنچه گذشت به رابطه انسان و کار معطوف بود و نباید به این تصور دامن زد، که آیین بهائی به شرایط محیط کار توجهی ندارد و یا اختلاف عینی میان کارآوران و کارفرمایان و تضاد های طبقاتی ناشی از آن را انکار می کند. برعکس، در عین تصدیق این اختلافات، خواستار آن است که با رشد شخصیت و آگاهی همه کارآوران از سویی و تحکیم عدالت از سوی دیگر، چنان فضایی اجتماعی حاصل آید که این اختلافات تعدیل گردد. (۱۵)

برخوردهای خونبار اجتماعی و سیاسی در قرن گذشته و تجربیات مثبتی که در برخی از جوامع جهت حل عادلانه این اختلافات حاصل شده، بطوری انکارناپذیر نشان می دهد که رشد آگاهی تنها راه غلبه بر تضادهای اقتصادی و اجتماعی است.

از سوی دیگر برای تأمین عدالت اقتصادی نباید رابطه کارآوران و کارفرمایان امری خصوصی انگاشته شود. برعکس، گذشته از نظارت فعال دولت، ضروری است که دادگاهی تشکیل گردد که حکمش برای هر دو طرف لازم الاجرا باشد. (۱۶)

۶) مسلماً برقراری عدالت اقتصادی ایجاب می کند که در جهت از میان برداشتن تضاد کار و سرمایه تدبیری دوراندیشانه به عمل آید.

(۱۴) کتاب اقدس، آیه ۳۵۲.

(۱۵) "فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم به عوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران

ممکن نیست به اوضاع حالیه راضی شوند." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۵۱.

(۱۶) "بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین بقانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم

شود و هر طرف تجاوز نماید بعدالمحاکمه محکوم گردد و قوه نافذه جزای قطعی

مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات برطرف گردد و مداخله قضا و حکومت

در مشکلات حاصله بین اصحاب فبریق و عمله مداخله مشروعه است."

عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۴۴.

در دورانی که هنوز در ایران از واحدهای صنعتی و تولیدی خبری نبود، در آیین بهائی فکر سهیم شدن کارگران و دیگر زحمتکشان در سرمایه و سهام کارخانه مطرح شد. (۱۷) با این دورنما که با افزایش آگاهی و توانایی مدیریت از سوی گردانندگان واقعی واحدهای اقتصادی، این واحدها بسوی خودگردانی به پیش روند. از آنچه گذشت قابل تصور است که ساختار مطلوب اقتصادی، ساختار تعاونی و خودگردانی است؛ تا کارگر و کارفرما «نوع معتدلی مشترک گردند». این ساختار نه تنها باید دورنمای همه واحدهای تولید کشاورزی و صنعتی باشد، بلکه کلیه نهادهای خدمات اجتماعی از بیمارستانها گرفته تا مراکز آموزشی را دربرگیرد. زیرا که «امورتجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشتغال عمومی ملت کل مرتبط بیکدیگر است» و تنها در چنین ساختاری است که انسان از بیگانگی از کار رها می گردد و میتواند به مراتب توانایی هایش، به شکفتگی واقعی و همه جانبه در زندگی اجتماعی دست یابد. (۱۸)

در قرن بیستم جنبش ها و کوششهای گوناگونی برای تحقق ساختار تعاونی بوجود آمد که به درجات مختلف با کامیابی ها و ناکامی هایی توأم شدند. رقابت شدید "بازار آزاد"، وابستگی به هدایت آمرانه دولتی، کمبود حس مسئولیت و وفاداری، نارسایی آگاهی و دانش وابستگان و مدیران و بالاخره اولویتهای ایدئولوژیکی را میتوان بعنوان برخی عوامل ناکامی تعاونی ها برشمرد. با اینهمه تعاونی ها به جلوه های گوناگون و محیطهای کاملاً متفاوت از هند تا اسرائیل و از شیلی تا اسپانیا از موفقیتهای

(۱۷) "صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند به عملجات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه داشته باشد." عبدالبها، پیام ملکوت، ص ۱۵۰.

(۱۸) "این قوانین اجرت و مزد را باید به کلی بهم زد ... به موجب شریعت الله مزد به اینها داده نمی شود بلکه شریک در هر عملی می شوند ... جمیع مالیات و حاصلات در (انبار عمومی) جمع گردد و آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر و کی غنی ... و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی ماند خرج مصارف عمومی میشود." عبدالبها، خطابات، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۴.

قابل توجهی برخوردار بوده اند. (۱۹)

مهمترین برتری ساختار اقتصاد تعاونی آن است که ناگزیر دیگر جوانب زندگی را در فعالیت اقتصادی دخالت می دهد و هدف توسعه اقتصادی را چنانکه در قرن گذشته تصور می رفت به افزایش تولید و درآمد محدود نمی سازد، بلکه به سوی اقتصادی با چهره انسانی گام برمی دارد. (۲۰)

بدیهی است که مهمترین عامل بروز بحرانها و رشد ناهماهنگ اقتصاد در واحدهای ملی و سطح جهانی، نارسایی ساختاری است. این نارسایی ریشه در آن دارد که شیوه تولید سرمایه داری با تولید اضافه ارزش، همواره صدور بخشی از تولیدات را ایجاد میکند و بدین منظور وجود بازار برای این محصولات در کشورهایی که خود قادر به تولید آنها نیستند، از ضروریات بقا و رشد سرمایه داری است. همین عامل نیز برانگیزنده رقابت اقتصادی و سیاسی میان کشورهای پیشرفته صنعتی و عامل اصلی تشنجات و تجاوزات بین المللی می باشد.

در دهه های گذشته کشورهای پیشرفته صنعتی کوشیدند با دامن زدن به مصرف داخلی، نیاز به صادرات را تا حدی کاهش دهند که به برآمدن "جامعه مصرفی" انجامید و در آن بخش عظیمی از

(۱۹) بعنوان نمونه موفق میتوان به جنبش تعاونی *Mondragon* (اسپانیا) اشاره کرد. در این شهر از سال ۱۹۵۴ م. تاکنون شبکه ای از تعاونی ها همه فعالیتهای تولیدی، کشاورزی، بانکداری و خدمات اجتماعی را در دست دارد و امروزه نیمی از جمعیت ۳۰ هزار نفری شهر در ۸۲ تعاونی موجود مشغول بکارند. کوتاه آنکه در شوراهای ۲۰۰ نفری از کارکنان کلیه فعالیتهای مورد مشورت قرار می گیرد و ۴۵٪ از سود برای سرمایه گذاری و ۱۰٪ برای آموزش و بقیه صرف درآمد کارکنان می گردد در حالیکه تفاوت درآمد بین کارکنان رده ها (از کارگر ساده تا مدیران ارشد) از میزان سه برابر تجاوز نمی کند.

(۲۰) امروزه از نظر اقتصاددانان رشد تولید و درآمد سرانه به تنهایی شاخص رشد با دوام و قابل اعتماد اقتصادی نیست. چنانکه مثلاً *Amartya Sen* برنده هندی جایزه نوبل ۱۹۹۸ م. "شاخص ترکیبی توسعه انسانی" را جایگزین ساخته است که در آن درجه تحصیلات افراد جامعه، میزان بهره مندی از خدمات بهداشتی و پزشکی، کاهش مرگ و میر کودکان و امنیت عمومی را دربر می گیرد. واحدی از سازمان ملل متحد *UNDP* نیز از چند سال پیش گزارشی بنام "گزارش توسعه انسانی" منتشر می کند که در آن کشورهای جهان براساس شاخصهای یاد شده رده بندی می شوند.

منابع طبیعی و انسانی در راه تولید و بازتولید نیازهای کاذب و تجملی به هدر می رود. با اینهمه از بحرانهای ادواری جلوگیری نشد؛ زیرا این مشکلات، باضافه مسایل مربوط به استفاده عاقلانه از منابع طبیعی جهان، تنها با تحکیم نظام اقتصاد جهانی قابل حل می باشد.

مشخصه اصلی یک نظام اقتصاد جهانی برقراری عدالت اقتصادی است. ازاینرو "جهانگرایی" فزاینده در دوران معاصر، که اداره اقتصاد جهانی را یک طرفه در دست انحصارهای فراملیتی قرار میدهد، نمیتواند مورد تأیید باشد. برعکس، آیین بهائی خواستار همکاری و نزدیکی واحدهای ملی در یک نظام فدرال است، که در آن کشورهای جهان بطور مشترک، با جبران بیعدالتیها، به راه حل های قابل قبولی برای همه اعضای خانواده بشری دست یابند.

بسیاری از مسایل اقتصاد ملی تنها در چهارچوب جهانی قابل حل است. از حفظ محیط زیست و تجارت و تولید ملی تا مشکل منابع طبیعی و وابستگی های مالی، تا حد زیادی به راه یابی های خردمندانه در سطح جهانی بستگی دارد. (۲۱) درسایه چنین تحولی بی شک تعدیلی فراگیر در سیستم اقتصاد کنونی حاصل خواهد شد و مسئولیت جوامع پیشرفته در برابر کشورهای در حال رشد همچون همیاری اعضای یک خانواده، قوامی ثمربخش خواهد یافت. (۲۲)

آیین بهائی با آنکه مساوات و برابری مطلق را به علت برخورداری انسانها از مراتب مختلف توانایی، غیر عملی می شمرد، (۲۳) مصرانه تأمین عدالت و برقراری تعدیل میان دارا و ندار را چه در پهنه ملی و چه در سطح جهانی خواستار است. جامعه بشری مانند اردویی است که به مراتب نیاز دارد از سوی دیگر اما، واحدی یگانه و همبسته است، که در آن بدون همیاری و همدردی

(۲۱) "ملاحظات ملی و منافع خصوصی باید تابع نیازها و مصالح مبرم عالم انسانی قرارگیرد زیرا مسلم است در دنیایی که اقوام و ملل به یکدیگر ارتباط و اتکالی متقابل یافته اند نفع جزء در نفع کل بهتر تأمین می گردد... شوقی افندی، حال و آینده جهان، ص ۸۷.

(۲۲) "ملل و دول به مثابه اعضای یک خانواده انسانی با یکدیگر ائتلاف و اتحاد می یابند." شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۴۸.

(۲۳) "نظم عالم چنین اقتضا می کند که طبقات باشد نمی شود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند." عبدالبهها، پیام ملکوت، ص ۱۳۴.

زندگی شایسته انسانی ممکن نمی شود. (۲۴)

مسئله در چنین جهانی نه جایی برای استثمار انسانها و غارت منابع طبیعی وجود دارد و نه مکانی برای سرمایه داری لجام گسیخته و مصارف بیهوده، بلکه در آن با تعدیل اقتصاد جهانی و ملی و هدایت روند های تولیدی و خدماتی، از انباشت سرمایه جلوگیری می شود. آیین بهائی خواستار تمرکز وسایل تولید در دست دولت نیست؛ زیرا چنانکه تجربه انقلابات قرن بیستم نیز نشان داد، این مهم بدون رشد تدریجی و همه جانبه همکاری همگانی در اداره جامعه به نارسایی های خسران آوری منجر می گردد. (۲۵)

منع تسلیحات نظامی، جلوگیری از احتکار و هدر دادن منابع طبیعی در سطح ملی و جهانی و گشودن دروازه های دانش و فن به روی همه جهانیان، بشریت را ورای مرزهای مصنوعی طبقاتی، ملی و منطقه ای بسوی جهانی معتدل و با اداره بخردانه هدایت خواهد کرد:

"منابع اقتصاد عالم تحت انتظام درخواهد آمد. بازارهای جهان با یکدیگر هماهنگ شده توسعه خواهد یافت و توزیع فراورده ها به نحوی عادلانه انجام خواهد پذیرفت." (۲۵) "نیروهای عظیمی که در راه جنگهای اقتصادی و سیاسی بهدر می رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات علمی و اعتلای مغز و فکر بشری و بهره مندی از منابع ناشناخته کره زمین و درازای عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد." (۲۶)

(۱) "زیرا هیئت اجتماعی مانند اردویی است که جنرال و سردار و نایب و نفر همه اجزا را لازم دارد. نمیشود جمیع سردار باشند یا سرباز، بلکه طبقات لازمست و تفاوت مراتب واجب، مثل جمعیت یک خانه." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۲۸.

(۲) شوقی ربانی، جلوه مدنیت الهیه، ص ۱۰۴.

(۳) شوقی ربانی، نظم جهانی بهایی، ص ۱۵۶.

بنیان گذار آیین بهائی بیش از یک قرن و نیم پیش از این اصولی را به جهانیان ارائه داد که در صورت تحقیقشان از بسیاری فجایع دوران معاصر جلوگیری می گشت. در دو سوی هر اختلاف اجتماعی، انسان قرارداد و با یافتن راههای تفاهم، میتوان به موفقیت‌های بازگشت ناپذیر دست یافت. چنانچه پیشرفتهای اندکی نیز که تا بحال در برخی کشورهای جهان ممکن گشته است، ناشی از تحقق نسبی این اصول بوده است.

امروزه بشریت پیشرو، آگاه و مسئول هرچه بیشتر درک می کند که بدون تحولی گسترده بر محور آگاهی و تعمیق احساس مسئولیت بشردوستانه، هیچیک از اختلافات بشری از جمله اختلافات اقتصادی و طبقاتی حل شدنی نیست. چه کسی میتواند انکار کند، بر احتکار، زیاده خواهی قدرت طلبانه و اسراف، با هیچگونه قانون و اجباری نمیتوان غلبه کرد و همین ها نیز عوامل اصلی ناملایمات شدید اقتصادی اند که گریبانگیر بشریت امروز است.

بر اثر کمبود آگاهی و دانش اکثر جهانیان بی عدالتی های موجود گسترش یافته و با وجود امکانات کافی، هنوز هم تأمین حداقلی از زندگی شایسته برای همه بشریت به دنیای آمال و آرزو تعلق دارد. نه تشنج فزایی و ستیزه جویی و نه زور و اجبار، بلکه آگاهی همراه با خرد و نوع دوستی است که میتواند در مرزهای ملی و در سطح جهانی دیوارهای نابرابری اقتصادی را از میان بردارد. (۲۷)

آیین بهائی فراتر از این راهنمایی ها، طلیعه انسانی را نشان میدهد که در آن بشر رفاه مادی را بخاطر دستیابی هرچه بیشتر به دانش و هنر میطلبد و هدف زندگی خدمت به هم نوع و تعالی معنوی است. (۲۸)

(۴) "دقت نمایند که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی

حکومت و ملت می شود." عبدالبهّا، رساله مدنیّه، ص ۱۳۱.

(۵) "غنا منتهای ممدوحیت را داشته اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در

تجارت و زراعت و صناعت به فضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبر تشبث به وسایلی نماید که جمهور اهالی به ثروت و غنای کلی برساند همتی اعظم از این نه. (زیرا) ثروت و غنا بسیار ممدوح، اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد." عبدالبهّا، رساله مدنیّه، ص

مدرسه، یک واحد اقتصادی؟

اینک نمونه ای را از نظر می گذرانیم که بخوبی نشان می دهد، چگونه با کمترین امکانات میتوان به امانت و مسئولیت اخلاقی، در نهادهای اقتصادی نیز موفقیت حاصل کرد:

اشاره شد که در اوان انقلاب مشروطه، بهائیان با استفاده از فضای نسبتاً بازی که فراهم آمده بود، درسراسر کشور به گشایش مدارس پرشماری همت گماشتند. قابل تصور است که به سبب فقر عمومی حاکم بر کشور، چنین نهادهایی با موانع مالی بزرگی روبرو بودند. مشکل دیگر آن بود که آموختگان این مدارس، در ایران ورشکسته آروزگار، بدون سرمایه قادر به کسب و کاری نمی شدند و این خطر وجود داشت که از زحماتشان ثمره ای حاصل نشود.

درهمین زمان ابتکاری از سوی یکی از آموزگاران مدرسه توکل در قزوین بنام میرزا محمد لبیب مطرح شد، مبنی بر اینکه در هر مدرسه ای یک شرکت سهامی تأسیس شود و شاگردان، سهام داران آن باشند. هریک از شاگردان به فراخور توانایی، قدری از مخارج خود را پس انداز نموده و با آن به مرور سهام شرکت را که از واحدهای بسیار ناچیز تشکیل می شد، خریداری نماید.

پس از گذشت اندک زمانی بسیاری از دانش آموزان شروع به خرید سهام نمودند. چنانکه در مدت کمتر از یکسال سرمایه شرکت به ۵۰۰ تومان رسید. با تشویق عبدالبهادر بزرودی این نهاد در سراسر ایران گسترش یافت و شرکت مادر بنام "شرکت نونهالان" با نظامنامه ای که درآمد شرکت را صرف مدارس و کمکهای خیریه می نمود، بنیان یافت.

با بسته شدن مدارس بهائی بسال ۱۳۱۳ ش سهام شرکت همچنان در مدارس سرخانه بهائیان بنام "درس اخلاق" ارائه می گشت و با چنان استقبالی روبرو بود که تا انقلاب اسلامی و مصادره آن، "شرکت نونهالان" بعنوان یکی از معتبرترین شرکتهای سرمایه گذاری در ایران مشغول کار بود. از سویی چند نسل از جوانان بهائی با فروش سهام خود، به سرمایه ای دست یافتند و از سوی دیگر شبکه ای از نهادهای خیریه در سراسر ایران زیر پوشش این شرکت قرار داشت.

برابری حقوق زن و مرد

هنگامی که بنیان گذار آیین بهائی برابری حقوق زن و مرد را اعلان داشت، به انقلاب فرهنگی عمیقی میان پیروان، که از درون جامعه ایران آنروزگار برخاسته بودند، دامن زد. هرچند که حماسه آزادی زن ایرانی پیش از آن آغاز شده بود و طاهره (قره‌العین)، با افکندن حجاب از چهره، جامعه‌ای را به لرزه درآورد، که در آن زنان در پس دیوارهای بلند و کفن‌های سیاه اصولاً وجود خارجی نداشتند و همچون "عورت" پوشانده شده بودند.

برای خود بهائیان نیز که در زیر شدیدترین فشارهای قابل تصور می‌زیستند، دگرگونی در وضع زنان آسان نبود، زیرا که کوچکترین تغییری، حتی در چهارچوب خانواده، نمیتوانست از دید تیزبین محیط پنهان بماند.

از سویی زنان بهائی حق داشتند در گردهمایی‌های مخفی نه تنها بی حجاب ظاهر شوند که به سخن گفتن و مشورت با مردان بنشینند. (۱) از سوی دیگر اما، چنین رفتاری سنگ بنای جامعه اسلامی آنروزگار را متزلزل می‌ساخت. بی جهت نبود که همواره، حتی پس از آنکه حجاب در جامعه ایرانی برافتاد، گردهمایی‌های بهائیان به تخیلات بیمارگونه دامن می‌زد. (۲)

ممکن است که از نظرگاه جامعه پیشرفته امروز خواست برابری زن با مرد تازگی نداشته باشد. برآستی نیز در یک قرن و نیم گذشته، جنبش برابرخواهی زنان گامهای بزرگی برداشته است. اگر بیندیشیم که در نیمه قرن نوزدهم میلادی در هیچ جای دنیا زنان

(۱) "... تربیت و تعلیم و ترقی و رعایت و حرمت زنان ... زیرا آنان در زندگی سهیم و شریک مردانند؛ از حیثیت انسانی یکسانند." عبدالبهّا، پیام ملکوت، ص ۳۱.

(۲) "بابی‌ها ارزش زیادی برای تعلیم و تربیت اطفال قائلند و در این میان دختر و پسر برای آنها یکسان است." Christian Kozl، مسیونر آلمانی در ارومیه، پژوهشنامه، س ۱، ش ۱، ص ۱۰۷.

"مسلمانان بایبان را متهم به داشتن جلسات عاشقانه مخفی می‌کنند که در آنها چراغها خاموش می‌شود و همه گونه بی‌عفتی مجاز است." کنت دوگوبینو، سفیر فرانسه در ایران (۱۸۵۵-۵۸ م)،

از انسان درجه دو فراتر نمی رفتند، باید تأیید کرد که با وجود عقب ماندگی در کشورهای اسلامی، شاید هیچ زمینه دیگری را نتوان یافت که بشریت به چنین پیشرفتهای ملموس و بازگشت ناپذیری دست یافته باشد.

باید گفت "بشریت" زیرا رشد مقام زن تنها به برقراری عدالت در حق نیمی از جامعه محدود نمی شود، بلکه به رشد انسانی "نیمه دیگر" نیز کمک می کند. از سوی دیگر روا داشتن هرگونه نابرابری و بیداد نسبت به زنان به نتایج نامطلوبی می انجامد که از خانه به محیط کار و زندگی اجتماعی و سیاسی و در نهایت به تصمیم گیریهای بین المللی کشانده می شود.

کوچکترین پیشرفت واقعی در موقعیت زنان، بعنوان مادران و تربیت کنندگان نسل آینده به نتایج بزرگی در همه زمینه های آموزشی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می انجامد. بدین سبب نیز بررسی وضع زنان شاخص اوضاع کلی و همچنین توانایی های آتی هر جامعه ای است.

از اینرو جای شگفتی نیست که ببینیم در آیین بهائی این مشکل تا بدانجا اهمیت یافته، که تبعیض در مورد زنان حتی عامل جنگها شناخته شده است و بالطبع از میان برداشتن آن قدمی راهگشا در برقراری صلح و آرامش جهانی تلقی می گردد. (۳)

این مطلب زمانی روشن تر می شود که دریابیم ساختار خانواده، بعنوان کوچکترین واحد جامعه، بر شکل گیری کل زندگی اجتماعی تأثیری مستقیم دارد؛ چنانکه کمترین اختلالی در سلولها، به بیماری و رنجوری بدن می انجامد.

در آیین بهائی تحقق بی قید و شرط برابری زن و مرد، نمونه ای بارز برای حل دیگر اختلافات و نابرابریها در جامعه بشری است و همانگونه که تساوی زن و مرد را میتوان و باید در روندی تکاملی و مسالمت جوینانه به حل نهایی رساند، در دیگر زمینه های نابرابری و

(۳) "اختلاف تربیت موجب جنگ و نزاع. مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است. زیرا نساوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند... جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد، هیچ مادری راضی نمی شود." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۲۳۴.

اختلاف اجتماعی نیز میتوان به موفقیت دست یافت. (۴)
همانطور که زنان از ستم ناشی از نابرابری رنج برده و می برند، نژادها، مذاهب، طبقات اجتماعی و ملتها نیز از تبعیضات رنجورند. راه غلبه بر این نابرابریها، چنانکه تاریخ معاصر در چهار گوشه دنیا نشان داده است، نه اعمال خشونت، بلکه ایجاد تحولی در ذهن و روان و فرهنگ مردمان در هردو سوی اختلافات و تبعیضات است: گام نخست آنکه نه تنها زمینه واقعی برای بوجود آمدن اختلاف و نابرابری مورد انکار قرار نگیرد، بلکه بدرستی مطالعه و علت یابی شود. در مورد زن و مرد، روشن است که با اختلافاتی در ساختار بدنی روبرویم، که به دوگانگی در همه ویژگی های احساسی، روانی و فکری می انجامد.

گام دیگر آنکه با توجه به واقعیت موجود راه حلی شایسته و انسانی بیابیم. برای اختلاف در زمینه ای که در آن ضعف یکی، قدرت دیگری را در برابر دارد و ناتوانی یکی با توانایی دیگری روبروست هیچ راه شایسته ای وجود ندارد، جز آنکه از طریق نزدیکی و همیاری به مجموعه ای دست یابیم، که برضعفها غلبه کند و توانایی ها را مجال شکفتگی دهد. (۵) حال در مورد نابرابری زن و مرد کافیسست به این واقعیت توجه شود، که هیچیک از دو جنس کامل نیست و تنها در صورت همکاری آنها، نوع بشر میتواند به کمال راه جوید. (۶)

ارزش پیشنهادات آیین بهائی نیز در همین است که بدون چشم پوشی از دوگانگی ها، اکیداً خواستار آن است که ویژگی های زنان در هر زمینه ای تبلور یابد و موجب کمال زندگی برای هر دو جنس گردد. از سوی دیگر اما، به "مبارزاتی" که باعث جبهه گیری می شود نیز به دیده انکار می نگرد و خواستار روی آوردن به

(۴) "تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضایل و کمالات نشود فلاح و نجاج چنانکه باید و شاید ممتنع و محال" است. منتخباتی از مکاتیب عبدالیه، ص ۲۹۱.

(۵) "باید حالتی تحصیل کنند که زن و مرد حقوق خود را فدای یکدیگر نمایند. بجان و دل خدمت بیکدیگر کنند نه به جبر و عنف." عبدالیه، پیام ملکوت، ص ۲۳۸.

(۶) "عالم انسانی مانند طيور محتاج به دو جناح است یکی اناث و یکی ذکور. مرغ با یک بال پرواز نتواند. نقص یک بال سبب وبال دیگر است." عبدالیه، پیام ملکوت، ص ۲۳۲.

روش‌های اقناعی و روشنگرانه در راه نزدیکی هر دو طرف است؛ تا بتوان از هر دوسو با موانع موجود، با تکیه بر انقلابی فرهنگی که آماجش هم زنان و هم مردان هستند، مبارزه شود. (۷)

بنابراین کفایت با فراهم آوردن امکانات پرورش و آموزش یکسان و همگانی، مردان و زنان و همچنین پدران و دختران داوطلبانه و مشتاقانه در راه پرورش و آموزش بکوشند، تا طی یکی دو نسل عقب ماندگی‌ها جبران گردد. در آیین بهائی این ضرورت بعنوان امری ایمانی برای همه کس چه زن و چه مرد مطرح شده است و تا بدانجا پیش رفته اند، که اگر امکانات آموزشی محدود باشد، بهائیان موظفند دختران را بر پسران مقدم بدارند. (۸)

از سوی دیگر با تکیه برکانون اصلی برابری زن و مرد که همانا همدلی هر دو طرف است هرگونه مرزبندی مصنوعی و ایجاد تشنج نکوهش گشته است. (۹) تا هر دو سو از تمایلات برتری جویانه بپرهیزند.

پس تنها راه حل پایدار اختلافات و بیدادها، دگرگونی بینش در هر دو سوی اختلاف است. این دگرگونی دوسویه را در هر زمینه ای نیز، اگر رهبران معنوی و مصلحان اجتماعی دامن می زنند، انسانهایی میتوانند به ثمر نشانند که به مقام انسانی خویش آگاهی یافته باشند.

(۷) "درایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوت بوده و رجال به قوه شدت و صلابت جسماً و فکراً بر زنان تسلط یافته بوده اند، اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده، قوه اجبار رو به اضمحلال است و ذكاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است رو به علو و سمو و استیلا است. پس این قرن بدیع شئون رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضایل نسوان نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که ایندو عنصر در تمدن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت." عبدالیه، بهاء الله وعصر جدید، ص ۱۷۴.

(۸) "اگر بديده حقیقت نظر گردد تربیت و تعلیم دختران لازم تر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مریب طفل مادر است." منتخباتی در باره تعلیم و تربیت، ص ۴۱.

(۹) "همچنین زنان می خواهند در بعض موارد، بلاجهت سلطه غیرعادلانه نسبت به شوهرانشان حتی بیش از آنچه شوهران بر همسرانشان من غیر حق مسلط هستند برقرار سازند." شوقی افندی، نامه مورخ ۱۹ جون ۱۹۳۱ م.

براستی نیز پیشرفتهای همه جانبه ای که زنان در سده گذشته در بسیاری جوامع یافته اند، مدیون جنبش های روشنگرانه ای بوده است که کل جامعه را دربرگرفته و مادامیکه در همگان از زن و مرد، خواست و اراده چیرگی بر این نابرابری جانکاه فراهم نیاید، هرگونه تدبیر آمرانه در این راه محکوم به ناکامی است.

برعکس روشنگری درباره ویژگی های احساسی، فکری و قابلیت های خاص زنان و تبلور آن در زندگی اجتماعی، افق های روشنی را نمایان می سازد که از دیدگاه امروز بسیار دور بنظر می آیند.

آیین بهائی در دورنمای جامعه بشری چنان به شکفتگی و بزرگی های هر دو جنس نظر دارد که تبلور ویژگی های زنان را پیش شرط بنای جامعه ای برآستی انسانی می داند و انتظارات بزرگی را متوجه زنان ساخته است. تلاش برای صلح جهانی و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی، تنها جنبه ای از این چشمداشتهاست. (۱۰) متأسفانه باید اعتراف کرد که هنوز، حتی در جوامع پیشرفته هم زنان موفق نشده اند، جوانبی از فرهنگ زنانه را تبلور بخشند و تا بحال بالا رفتن نفوذ اجتماعی شان در چهارچوب فرهنگ جامعه مردسالار صورت گرفته است.

درباره وضع زنان در جامعه ایران کفایت اشاره شود که از میان جامعه ایرانی از دیرباز تا کنون زنان برجسته ای برخاسته اند و زنان ایران در تاریخ و فرهنگ کشور نقشی چشم گیر داشته اند. (۱۱) فراتراز آن در ساختار خانواده و جامعه ایرانی با وجود حملات سخت، همواره پوییش و ویژگیهای زنانه تداوم یافته تا بدانجا که برخی ساختار خانواده ایرانی را در وجه غالب، ساختاری "زن سالارانه" دانسته اند.

(۱۰) "اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نماید بسیاری از اموری را که حال از عهده برنمی آیند جاری و سجری خواهند داشت. امروز اعظم مصایب عالم حرب است... حال چون زنان در این قرن به حرکت آمده اند باید اینرا مد نظر داشته باشند تا امر صلح عمومی ترویج شود، وحدت عالم انسانی ظاهر گردد، فضایل بشری جلوه نماید، قلوب ملل بهم ارتباط جوید، تعصب دینی و مذهبی برطرف شود، تعصب جنسی زایل گردد، تعصب سیاسی نماند و تعصب وطنی از میان برخیزد." عبدالبهها، پیام ملکوت، ص ۲۳۷-۲۳۶.

(۱۱) "در این عصرالهیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجال اند عالمنند شاعرند واقفند و در نهایت شجاعت هستند." عبدالبهها، خطابات، جون ۱۹۱۲ م.

در هر حال فراز و نشیب های مکرری که مقام زن در تاریخ ایرانزمین یافته، حاکی از این نیز هست که در زنان ایرانی آگاهی و اراده گام گذاردن در مسیر پیشرفت، با وجود محرومیت ها و محدودیت های شدید، هیچگاه کاهش نیافته و بویژه اکنون که مبارزه در این راه سراپای جامعه را فراگرفته، این مردان ایرانی هستند که باید با تحولی در نگرش، تحقیر زن را توهین به مقام انسانی خویش یابند.

درمورد فعالیت در جهت دستیابی به برابری زن و مرد، چنانچه اشاره شد، بهائیان با مشکلات بیرونی و درونی بزرگی روبرو بودند. با اینهمه از اواسط عصر ناصری (۱۸۷۰م.) در حد امکان به آموزش دختران و زنان کوشیدند. از اینراه نسلی از زنانی را تربیت کردند که اگر تعدادشان ناچیز بود، پس از انقلاب مشروطه بعنوان آموزگار در مدارس نوین، نقشی راهگشا برای کل جامعه برعهده گرفتند.

تأسیس مدارس دخترانه از سوی برخی ایرانیان آنهم بهائیان، چنان غیرممکن می نمود که چنانچه اشاره شد، چهار زن بهائی آمریکایی به ایران مهاجرت کردند، تا با استفاده از مصونیتی که دارا بودند، به گشایش نهادی پزشکی و آموزشی اقدام نمایند. آنان در واقع پوششی بودند برای فعالیت زنان بهائی ایرانی که از مدتها پیش در این راه می کوشیدند. از زنان بهائی پیشقدم در گشایش مدارس دخترانه میتوان از فاطمه سلطان بگم (مدرسه دخترانه کاشان)، علویه خانم (مدرسه دخترانه ماهفروزک (مازندران))، و حاجیه بی بی صغرای یزدی (مدرسه دخترانه یزد) یاد کرد.

درباره فعالیت‌های دامنه دار زنان بهائی بدین اکتفا می گردد که اولین زن ایرانی که برای تحصیل به خارج از کشور اعزام شد، بهائی بود (قدسیه اشرف، آمریکا، ۱۹۱۱ م) و از نتایج حضور آنان نیز همین بس که پرشمارترین گروه اجتماعی در جامعه ایرانی را تشکیل می دادند که در دوران رضاشاه از اقدام برای رفع حجاب پشتیبانی کردند.

از آن پس تا انقلاب اسلامی زنان بهائی با وجود محدودیت ها و موانع بسیار، با کار در ادارات دولتی و بویژه نهادهای آموزشی، در راه بهبود وضع زن در جامعه پیشگام بودند.

با توجه به این واقعیت که نیم قرن پیش از این، زنان بهائی نخستین گروه اجتماعی را تشکیل می دادند که در میانشان بیسوادى ریشه کن شد. بخوبى قابل تصور است، چه تعداد از ۳۰ هزار عضو نهادهای آموزشی را که پس از انقلاب اسلامى "پاکسازی" شدند، زنان بهائى تشکیل می دادند.

از میان معدود زنانى که با وجود این محدودیت ها به شخصیتهاى سرشناسى بدل شدند، تنها از ژینوس محمودى (نعمت) یاد می شود که نخستین زن هواشناس تحصیل کرده ایرانی بود و به ریاست سازمان هواشناسى کشور و مدرسه عالی هواشناسى رسید. او هواشناسى دریایی در ایران را بنیان گذارد و "اطلس جغرافیایی ایران" را تدوین ساخت. ژینوس محمودى بسال ۱۳۶۰ ش اعدام شد. (۱۲)

(۱۲) پیام بهائى، ش ۸۸.

دخالت در سیاست

اگر سیاست را نه به مفهوم رایج و منفی آن (بعنوان کاربرد تزویر برای رسیدن به مقصود) بلکه به معنی درست "علم اداره جامعه" درک کنیم، این پرسش مطرح است که چگونه از سویی در آیین بهائی نسبت به همه جوانب حیات اجتماعی و سیاسی اظهار نظر می شود، درحالیکه از سوی دیگر، بهائیان از دخالت در سیاست ممنوعند. چنانکه از هرگونه فعالیت سیاسی و حتی سخن گفتن درباره کشاکشهای روزمره سیاسی اکیداً منع شده‌اند. (۱)

با توجه به نکات زیر خواهیم دید که نه تنها تناقضی در میان نیست که غیر از این درست نمی بود:

نخست آنکه بالطبع هر آیین و مسلکی نمایی از جهان و جامعه مطلوب و آرمانی خود مطرح می سازد که مورد قبول پیروان است و اصولاً همین است که گروهی را در میان دیگر گروههای اجتماعی مشخص می نماید و به فعالیت وامی دارد.

خاصه در جهان امروز که بشریت از سویی به امکانات بیسابقه ای برای بهبود وضع زندگی دست یافته و از سوی دیگر با مشکلات روز افزونی روبروست، اگر آیینی، بویژه آیین بهائی که به ایمان پیروانش مظهر اراده الهی در دوران کنونی است، نسبت به جوانب زندگی اجتماعی بی تفاوت می بود، جای شگفتی بود و در این صورت تفاوتی با فرقه های انزواطلب قرون وسطایی نمی داشت.

دیگر آنکه آیین بهائی مانند دیگر آیین های دینی، یک حزب سیاسی نیست. حزب سیاسی متشکل از گروهی است که بمنظور تحقق اهدافی گردآمده‌اند و بدان می کوشند که با کسب قدرت و قرارگرفتن بر اهرمهای اداره جامعه، اهداف مشترکی را تحقق بخشند. درحالیکه هدف یک آیین دینی تربیت و ارشاد

(۱) "از امور سیاسیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً و لساناً و باطناً بکلی در کنار و از اینگونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجوییم و در جمع هیچ فرقه ای از این فرق متنازعه داخل نگردیم." شوقی افندی، پیام بهائی، ش ۵۱، ص ۵.

مردمان به ارزشهای اخلاقی و روحانی است و مخاطبش همه جامعه.

برای تحقق این هدف نه تنها به کسب قدرت و نفوذ سیاسی نیازی نیست، بلکه هرگونه شرکت در کشاکشهای سیاسی و حزبی، مانع نیل به آن است. زیرا دخالت در سیاست ناگزیر با درگیری با گروههای اجتماعی دیگر توأم است و به جبهه گیری می انجامد و فضای لازم برای تفاهم و تربیت را از میان برمی دارد.

وانگهی مهمترین تحول برای جامعه ای مانند جامعه ایران، تأمین جدایی دین و دولت است و پیش شرط چنین تحولی تنها آن نیست که این موضوع در قانون اساسی بازتاب یابد، بلکه تحقق واقعی و نهایی آن زمانی ممکن خواهد بود، که گروههای دینی نیز از دخالت در کشورداری ابا کنند و این اصل را داوطلبانه و صادقانه بپذیرند. (۲)

بدین معنی آیین بهائی چه به آنکه در مورد مشکلات اجتماعی نظرات همه جانبه ای ارائه می دهد و هم بدانکه بعنوان یک نهضت دینی، اکیداً از دخالت در امر حکومت و سیاست اجتناب می نماید، آیینی مطابق نیازهای جامعه ای پیشرفته است.

از سوی دیگر هر گروه اجتماعی برای اداره امورش به سازمانی نیاز دارد. بویژه جمعیتهای دینی بمنظور برپایی مراسمشان (از نیایش تا ازدواج و خاکسپاری) به تشکیلاتی احتیاج دارند، که تنها بطور آزاد و مجاز می تواند برقرار گردد. ایجاد امنیت لازم برای چنین جمعیتهایی که اهداف و روشهایی مخالف قوانین کشوری ندارند، از وظایف اصلی دولتها است و وجود چنین آزادیهایی خود بهترین شاخص برای رشد عمومی جامعه می باشد.

بدین ترتیب جوامع دینی همانگونه که به فضای لازم برای فعالیت آزاد نیاز دارند میتوانند تنها به شکل کاملاً علنی و قانونی رفتار کنند. زیرا هر شکل دیگری، آنان را از وظایف و عملکردهای دینی دور می سازد. یک جمعیت دینی نه میتواند به فعالیت

(۲) "امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمیست و مصدر معین، و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصایل و فضایل انسانیت را مرکز مقدسی و منبع مشخصی، این نفوس تعلقی به امور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند." عبدالبهاء، رساله سیاسیة، ص ۸.

مخفی روی آورد و نه در سیاست دخالتی داشته باشد. تا چه رسد به آنکه برای تغییر و یا تبدیل نظام حاکم بر کشور اقدام کند. (۳) وظیفه و هدف جمعیت‌های دینی گسترش اخلاقیات و پرورش پیروان به موازین شایسته زندگی اجتماعی است. (۴) نه می‌توانند در کار اداره جامعه دخالت کنند و نه جوابگوی عملکرد نهادهای دولتی و حکومتی باشند. خدمت افراد مؤمن به ادیان در این نهادها نیز باید بعنوان شهروند و در خدمت به کشور و کل جامعه صورت گیرد.

چنین ساختاری بعنوان شالوده نظام دموکراسی بدون استثنا در همه کشورهای پیشرفته تحقق یافته و به همان اندازه که در جوامع قرون وسطایی تحققش دشوار بنظر می‌رسد، در کلیه جوامع مدنی به واقعیتی "طبیعی" پیوسته است و از آن هر دو طرف سود می‌برند:

حکومتها تنها در برابر ملت مسئولند و جوامع مذهبی نیز به هدف واقعی و اصلی خود می‌پردازند.

درحالیکه در جامعه ای با سرشت قرون وسطایی، از سویی ادیان در امر حکومت و سیاست دخالت می‌خواهند و از سوی دیگر حکومتها که خود کمابیش دست نشانده مذهب غالب هستند، هیچگونه تشکل اجتماعی را تاب نمی‌آورند و آنرا رقیبی برای قدرت استبدادی خود می‌یابند.

مطلب دیگر در این رابطه آنستکه بهائیان موظفند چه بعنوان جامعه بهائی و چه بعنوان افراد مؤمن به این آیین، از کلیه اوامر دولتی حتی اگر مخالف موازین اعتقادی شان باشد اطاعت کنند. (۵)

این جنبه نیز دقیقاً بر موازین و ضروریات یک جامعه پیشرفته منطبق است. در چنین جامعه ای کلیه شهروندان موظفند، ورای وابستگی مذهبی، گروهی و یا حزبی با اطاعت از حکومت و دولت به سامان یافتن اداره جامعه یاری رسانند.

(۳) "رؤسای دین باید به تربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حسن اخلاق نمایند، ولی در امور سیاسی مداخله نمایند." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۳۱-۳۰.

(۴) "در امور دنیا با احدی مجادله مکنید... دنیا را یزد دانا به اهلش داده و از آن جز دل‌های بندگان چیزی نخواسته." بهاءالله، مضمون، آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۴.

(۵) "این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۱۸.

زیرا اگر اطاعت از حکومت بدین وابسته باشد که کلیه افراد جامعه با سیاست دولت موافق باشند، اصولاً اداره کشور غیرممکن می شود و در جامعه هرج و مرج حاکم می گردد. البته هرچه امکان انتخاب نهادهای مشورتی و قانون گذار به موازین دموکراسی و مشارکت همگانی نزدیکتر گردد، نهادهای دولتی و حکومتی نیز بهتر و بیشتر بازتاب خواست و اراده جامعه خواهند بود.

مطلب مهم دیگر آنکه اصولاً تشکل حزبی در نظر آیین بهائی شیوه مطلوب نیست. چرا که ناگزیر به کشاکشهایی فرساینده می انجامد و ضروریات کسب و حفظ قدرت، احزاب را از اهداف اولیه شان دور می سازد. تجربیات کشورهای که در آنها احزاب دمکراتیک فعالند، این واقعیت را بخوبی نشان داده است.

در نظر آیین بهائی نهادها و انجمنهای صنفی، جنسی و فرهنگی (مانند شوراهای کارگری و کشاورزی و ناحیه ای و همچنین جمعیتهای زنان و جوانان ...) بهتر می توانند خواست و اراده گروههای اجتماعی را نمایان سازند و به اداره جامعه یاری رسانند. (۶)

جوامع مدنی بر نهادهای اجتماعی استوارند و رشد آنها پیش از آنکه به تحکیم دموکراسی سیاسی وابسته باشد، به میزان گسترش و سلامت نهادهای اجتماعی، از جمله جوامع دینی، بستگی دارد. هر نهادی خواه جامعه دینی، انجمن فرهنگی و یا کانون صنفی، کارکرد مشخصی دارد و هر شهروندی میتواند در چند نهاد فعالیت داشته باشد. (۷)

آنچه گذشت به خط مشی یک جامعه دینی در شرایط سالم و محیط اجتماعی دمکراتیک نظر داشت. در چنین شرایطی جوامع دینی بعنوان ارکان جامعه مدنی از مصونیت و شخصیت حقوقی و

(۶) "تشکیل جمعیت ممدوح و مقبول، ولی در امری مخصوص، مثلاً ... جمعیت نشر معارف، جمعیت ترویج علوم، خلاصه امور خیریه مثل تشکیل شرکت تجارت و تشکیل شرکت توسعه زراعت، تشکیل جمعیت از این قبیل بسیار مقبول و ممدوح و راجع به عموم نه خصوص" عبدالبهیا.

(۷) "همچنین مشارکت یاران با انجمن های خیریه علمی ادبیه است. هر انجمنی که مقصدش فی الحقیقه ترویج منافع عمومی و مصالح عالم انسانی است باید ... تأیید آنرا نمایند و به قدر وسع و امکان مشارکت نمایند ولی باید فعلاً و قلباً و لساناً از (کوچکترین) مداخله ای در امور سیاسیه امتناع نمایند." شوقی ربانی، توقیعات، ج ۱، ص ۲۱۵.

آزادی فعالیت در چهارچوب قوانین کشوری برخوردارند و وظیفه و هدف اصلی شان تربیت و رسیدگی به وظایف مذهبی مؤمنان است. از دخالت در امور کشورداری و سیاست می پرهیزند درحالیکه مانند هر شهروند و یا نهاد دمکراتیک در همه زمینه های حیات اجتماعی و سیاسی از حق اظهار نظر برخوردارند.

اینک با نگاهی، چند مرحله از تاریخ معاصر از نظر می گذرد تا ببینیم، آیا بهائیان موفق شده اند، در اوضاع ایران که از موازین یک جامعه پیشرفته بدور بود، بر اصول اعتقادی شان پایدار مانند؟ جنبش طوفان سای بانی که تنها در طول چند سال جامعه ایران را بصورت یک رستاخیز دینی و فرهنگی درنوردید، با چنان حملات وحشیانه ای از سوی "ارباب دین و دولت" روبرو شد، که برخی بایبان وادار شدند به دفاع از خود دست زدند.

پس از حادثه تیراندازی به ناصرالدین شاه، تعقیب و نابودی بایبان به مهمترین مشغولیت حکومت ایران بدل گشت. در حالیکه در این میان "اقلیت" دینی جدیدی به جامعه ایرانی اضافه شده بود که زیر استبداد مذهبی و حکومتی، در راه بقای خویش میکوشید.

پس از پیوستن اکثریت قریب به اتفاق بایبان به بهاءالله و اعلان آیین نوین بهائی، او در نامه ای به ناصرالدینشاه خواستار شد که از حق حیات بهائیان بعنوان گروهی از "رعایای" کشور حمایت کند:

"...در این رساله پادشاه ایران را نصیحت

میکند... به اینکه با جمیع ملل از رعایای خود

مهربان باش. امتیازی بین ادیان نگذار. با

مسیحی با مسلمان با یهودی با زردشتی، با

جمیع یکسان معامله کن ... در نظر حکومت

باید جمیع یکسان باشند." (۸)

لیکن این امر طبیعی در شرایطی که رهبری شیعیان درست در

(۸) عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۶۶. در این نامه از جمله آمده است: "حال باید

حضرت سلطان به عنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم ... عهد

می نماید که از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی

جهان آرای حضرت سلطانی باشد. هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید

و در آن خاضع باشد." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۶۶.

مبارزه با بابیان و بهائیان به نفوذی روزافزون دست یافته و دربار را دست نشانده خود کرده بود. بهیچوجه ممکن نگردید. با ظهور انقلاب مشروطه که روشنگریهای بهائیان در آن بی تأثیر نبود، آنان چون از شرکت در حرکت‌های سیاسی و دسته بندیها ابا داشتند، از سوی مشروطه خواهان به طرفداری از استبداد متهم میشدند، در حالیکه طبعاً از سوی دشمنان مشروطه، بعنوان بانیان واقعی و پیگیر مشروطه خواهی شناخته شده بودند. با اینهمه پس از برپایی مجلس اول و شرکت نمایندگان زردشتیان، آرامنه و یهودیان دران، بهائیان نیز قصد داشتند در انتخابات مجلس دوم شرکت جویند. (۹) این هدف که پیش شرطش قبول برابری حقوق همه شهروندان می بود، با گنجاندن ماده ای به قانون انتخابات که شرکت "کافران" در آن را ممنوع می ساخت، ناکام ماند. (۱۰)

دیرتر با برقراری حکومت رضاشاه و بدنبال آن ایجاد امنیت نسبی و اجرای قانون بدون تبعیض مذهبی، تا حد زیادی از فشار بر اقلیتهای دینی ایران کاسته شد.

بهائیان در این دوران بدون آنکه از هویت و مصونیت قانونی برخوردار باشند، نه تنها موفق شدند تشکیلاتی سازمان دهند که رفته رفته همه پیروان در سراسر ایران را دربرمیگرفت، بلکه کوشیدند گردهمایی هاشان علنی باشد و بدین منظور در را بروی شرکت غیربهائیان در مراسمشان گشودند.

این پدیده ارزشمند پس از شهریور بیست با تشدید جو تشنج و درگیری در جامعه از میان رفت. با اینهمه حضور پرشمار بهائیان و نیاز مبرم کشور به نیروی خدمتگذار به نهادهای نویناد دولتی چنان بود، که استخدام بهائیان در وهله هایی با "چشم پوشی" روبرو می شد. قابل ذکر اینکه از اصول اعتقادی بهائیان یکی

(۹) کوشش برای شرکت در مجلس از سوی بهائیان باید بعنوان کوشش برای رسمیت یافتن تلقی گردد. زیرا از نظر آیین بهائی انتخاب در همه نهادهای کشوری باید صرفنظر از هرگونه وابستگی مذهبی، قومی و جنسی ... صورت گیرد و همه نمایندگان باید مدافع حقوق همه شهروندان باشند.

(۱۰) نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی (ماده سوم (خامساً)): "اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند" از حق انتخاب محرومند.

آنستکه مجاز به انکار عقیده و هویت دینی خود نیستند. از اینرو اگر هنگام استخدام از این بابت سئوالی مطرح نبود، هویت دینی شان به سکوت برگزار می گشت. بهرحال جامعه بهائی بعنوان بزرگترین اقلیت دینی که نه تنها از حقوقی برخوردار نبود، بلکه هویتش نیز رسماً شناخته نمی شد، از نظر حکومتگران دوران پهلوی به مشکل بزرگی بدل شده بود. نیاز اداره کشور به این گروه کاردان و خدمتگذار، فشار مجامع بین المللی و بالاخره تمایل به تحکیم حقوق مدنی و اجتماعی، حکومتهای دوران پهلوی را به اعمال سیاستی متناقض نسبت به جوامع مذهبی از جمله به بهائیان وادار می ساخت:

_ از طرفی رفع حجاب از زنان تنها با پشتیبانی فعال زنان غیرمسلمان امکان موفقیت یافت و از سوی دیگر با بستن مدارس بهائی و گنجاندن تعلیمات دینی به دروس مدارس که برای بهائیان اجباری بود، خواست رهبری شیعیان برآورده می گشت.

_ از سویی به بهائیان اجازه داده شد در قلب پایتخت معبد باشکوهی بنا کنند و از سوی دیگر هنوز چند سالی از ساختمان "حظیره القدس" نگذشته بود که به تحریک ملایان، دولت دستور خرابی اش را صادر کرد.

_ تشکیلات و فعالیت نشریاتی بهائیان مجاز بود؛ اما گردهمایی شان می بایست تنها در منازل خصوصی و مراکز غیررسمی صورت گیرد و هر نوع فعالیت علنی و رسمی با فشار روبرو می گشت.

....

با این روش به یک تیر دو نشان می زدند: یکی آنکه فعالیت بهائیان به باریکه مشخصی محدود می گشت. (نمونه آنکه بهائیان با جمعیتی چند صد هزار نفری مجوز رسمی برای داشتن حتی یک نشریه درونی نداشتند و تنها نشریه سراسری شان اجازه نداشت با پُست فرستاده شود.)

دیگر آنکه حالت نیمه علنی و تشکیل گردهمایی ها در منازل، به تشکیلات بهائی هاله ای از مخفیکاری و فعالیت های غیرقانونی می داد و سوءظن به آنان را دامن می زد.

دامنهٔ این وارونه کاریها بدانجا رسید که اگر افرادی از بهائیان در ادارات دولتی و مراکز آموزشی و بویژه در ارتش، به مقامی دست مییافتند، نه در نتیجهٔ کاردانی و خدمتگذاری، بلکه به کوشش برای نفوذ بهائیت در دستگاه دولت تلقی می گشت.

فراتر از آن با توجه به خودداری اکید بهائیان از دخالت در سیاست و اصولاً عدم امکان قانونی برای رسیدن به وزارت و یا حتی نمایندگی مجلس، (۱۱) نعل وارونه زدند و شایعاتی در مورد بهائی بودن برخی مقامات سیاسی و امنیتی رواج یافت. به این هدف که بهائیان را پایگاه رژیم حاکم وانمود کنند و "حل نهایی مشکل" (۱۲) این اقلیت مذهبی را آسانتر سازند.

بهر حال در کشاکش میان رهبری شیعیان و حکومت، بهائیان همواره نخستین قربانیان بودند. حمله به آنان بهترین وسیلهٔ قدرت نمایی برای رهبری شیعیان بود. زیرا که دولت نه میتواندست و نه اراده داشت که به وظیفهٔ طبیعی خود که دفاع از جان و مال همهٔ شهروندان است عمل کند. برعکس گهگاه بهائیان را وجه المصالحه با این رهبری قرار می داد.

با عدم شرکت بهائیان در حزب رستاخیز که با توجه به جمعیت آنان، میتواندست موفقیتی برای حکومت شاه بحساب آید، بهائیان از هیچگونه امنیتی برخوردار نبودند، تا بدانجا که نیروهای انتظامی تمایلی به حمایت از جان و مال شان در مقابل حملات روزافزون گروههای اسلامی نشان نمی دادند. از جملهٔ این حملات آتش زدن ۲۰۰ خانه و آواره ساختن بهائیان در سعیدیهٔ شیراز بود. (زمستان ۱۳۵۷ ش.).

بدین ترتیب حتی پیش از انقلاب ترور بهائیان در دستور کار نهادهای اسلامی قرار داشت و کشتار سه تن از بهائیان سرشناس (علی محمد خادمی (بنیانگذار هواپیمایی ملی ایران)، دکتر علیمراد داودی (استاد دانشگاه) و محمد موحد (مجتهدی که بهائی شده بود)) سرآغاز حملاتی شد که سالهای اول انقلاب به

(۱) بنا به اصل ۵۸ متمم قانون اساسی غیرمسلمان نمی توانست وزیر شود و بنا به نظامنامهٔ مجلس تنها "ادیان رسمی" اجازه داشتند نمایندگانی در مجلس داشته باشند.

(۲) نازیها کشتار یهودیان را "راه حل نهایی مشکل یهود" قلمداد می کردند و از آن پس این عبارت به معنی نابودی کامل گروههای اجتماعی بکار می رود.

کشته شدن بیش از دویست تن و دستگیری و آوارگی ده ها هزار بهائی در سراسر کشور انجامید. تا آنکه بالاخره در تابستان ۱۳۶۳ ش. دادستان انقلاب، تشکیلات بهائیان را غیرمجاز و هر نوع گردهمایی آنان را جرم اعلان نمود. در مقابل، محفل ملی بهائی نیز در آخرین اعلامیه اش بنا به اصل اطاعت از حکومت، کلیه تشکیلات را منحل کرد. بدین ترتیب بطور جمع بست می توان ادعا کرد که جامعه بهائی ایران، با توجه به عقب ماندگی ساختاری و کشاکش میان دو پایگاه حکومتی، اصولاً امکان نداشت که از هویت و حقوق قانونی برای یک جامعه دینی برخوردار باشد، با اینهمه توانست در مجموع به موازین شایسته عدم دخالت در سیاست و حفظ استقلال از نهادهای سیاسی، در عین اطاعت از حکومت رفتار نماید.

نظام سیاسی

"درد امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر،
امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید."
(۱)

در آیین بهائی همگان به کوشش برای اصلاح عالم فراخوانده شده اند. کوشش برای بهبود زندگی مادی و معنوی هم در بُعد اجتماعی و هم در زمینه فردی به زندگی انسان در این جهان معنی و مفهومی در خور و شایسته می دهد. (۲)

از این دیدگاه جامعه متشکل از شهروندانی است که در این راه می کوشند و ساختار اجتماعی و نظام سیاسی برآیند حرکت و فعالیت افراد است. هر انسانی در هر شرایط زیستی میتواند و باید با تکیه بر گوهر معنوی و درونی به تبلور شخصیت انسانی خویش همت گمارد.

حکومت "ودیعۀ الهی" نیست، بلکه گوهر آدمی والاترین ودیعۀ پروردگار در جهان است، که باید در هر فردی درخشش یابد. انسان چه بر تخت پادشاهی و چه بر سفرۀ نداری، چه بر اریکه قدرت و چه در بند بردگی همواره بر بد و نیک کردار و رفتار خویش آگاه است و قادر بوده و هست، به تبلور گوهر درونی و انسانی خویش دست یازد. (۳)

بدین سبب در آیین بهائی نگرش اروپایی به تاریخ تحول بشر مورد تأیید نیست. براساس این نگرش رشد جوامع بشری تنها دو مرحله را دربرمی گیرد: در مرحله نخست مردمان اسیر جهل و خرافات، زیر سلطۀ قدرتهای استبدادی بسر می بردند. سپس کشورهای "متمدن" با دست یازیدن به تحولاتی در زمینه های علمی، اجتماعی و سیاسی به جامعه مدنی و مرحله نهایی دست یافتند.

(۱) بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۶۱.

(۲) "انسان از برای اصلاح عالم خلق شده." بهاءالله، لوح مقصود، ص ۱۱.

(۳) "مردمان را گوناگون آفریدیم. خجسته نفسی که حال خود بشناسد." بهاءالله،

آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۴.

بشر از بدو پیدایش و آفرینش به گوهر انسانیت آراسته بوده و نظامات اجتماعی برآمده از روابط انسانها، در جهت تکامل و تعالی سیر می کنند. نظم اجتماعی آنجا شایسته است که بر مقتضیات تحول و تکامل تاریخی منطبق باشد و به رشد قوای نهفته در جامعه کمک نماید. همهٔ نظمها نسبی هستند و نظمهای گذشته برای زمان و مکان خود لازم و کامل بودند.

از مرحلهٔ «جنینی و خون آشامی» (۴) تا دوران کنونی که نوع انسان می‌رود به بلوغ عقلی دست یابد، جوامع بشری مراحل چندی را پشت سرگذاشته اند. اکنون اما با گسترش بیسابقهٔ میدان عمل و ارادهٔ بشری، برهمگان برانزده است، به تحقق ضروریات کنونی مقام انسان عمل کنند.

از سوی دیگر نظامهای حاکم بر جوامع را نیز هیچ عذری بر تداوم روابط و مناسبات گذشته نیست و باید به قدمهایی بلند بسوی شکفتگی روابط هرچه انسانی تر و تبلور مقام فرد در جامعه بکوشند. در این شاهراه نیز تنها به مشارکت و رایزنی همگان میتوان قدم گذارد. دمکراسی شالوده و شیرازهٔ جامعهٔ نوین انسانی است و دولتها و ملتها «باید مانند شیر و شکر درهم آمیزند.» (۵)

خدمت به جامعه از پایین ترین مراتب تا بالاترین مقامات بزرگترین افتخار هر شهروندی است و امانت و درستکاری زیندهٔ هر انسان. به نیروی عقل و دانش و همیاری و همدردی اجتماعی میتوان در نازلترین سطح زندگی مادی هم جوامع را به تبلور انسانیت بدل ساخت. درحالیکه آنجا که با وجود پیشرفت مادی و ثروت ظاهری گوهر انسانی امکان نمایش نیابد، جامعه همچنان در مغاک توحش غوطه ور است. (۶)

چنانکه پیش از این اشاره شد، آیین بهائی به دست آوردهای مثبت در جهان پیشرفته بدیدهٔ تأیید می نگرد و از آن جمله

(۴) "سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی، کارت خون آشامی است" (مولوی).

(۵) "احزاب هر یک کلنگی بدست گرفتند و به بنیان ایران زدند تا ویران کردند ... دولت و ملت باید مانند شهد و شیر بیکدیگر آمیخته گردند والا فلاح و نجاج ممتنع. ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخلهٔ دول مجاوره شود." عبداللها در بارهٔ انقلاب مشروطه، لوح میرزا حبیب.

(۶) "پاکی از آرایش پاکی از چیزهایی است که زبان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد." بهاءالله، دریای دانش، ص ۵.

کشورداری بر پایهٔ رایزنی همگان و تفکیک سه گانهٔ قوای حکومتی را تحسین می‌کند. (۷)

نکتهٔ مهم و تازه در طرح نظام سیاسی مطلوب از دید آیین بهائی اینست که نه تنها انتظار رفتار به موازین عدالت و امانت و خدمت به کشور را از حکومتها مطرح میسازد (۸) بلکه بر مسئولیت یکایک افراد جامعه در بهبود روابط اجتماعی و نظام سیاسی نیز پا می‌فشد. (۹)

اگر بدیدهٔ حقیقت بنگریم حکومتها از آسمان نازل نمی‌شوند بلکه از درون جامعه و منطبق بر سطح رشد اجتماعی برمی‌آیند. چنانچه اگر ماهیت و رفتارشان مخالف خواست اکثریت جامعه باشد اصولاً به قدرت نمی‌رسند و اگر در شرایط خاصی رسیدند دیری نمی‌پایند.

پس پیش شرط و ضامن حقیقی برقراری پایدار یک نظام عادل و دمکراتیک در نگرشی نوین به حکومت و امر سیاست نهفته است. دستیابی به حکومتی در خدمت جامعه و نه بمنظور تسلط بر آن نیز وابسته به آنستکه مقام حکومتی بعنوان امکان و فرصتی برای خدمت به جامعه و کشور درک گردد.

همانگونه که هر عضو جامعه در کار و فعالیت خود هر قدر هم که ناچیز جلوه نماید، باید موازین امانت و راستی را رعایت کند، (۱۰)

(۷) "امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست." بهاءالله، لوح طرازات، مجموعهٔ الواح.

(۸) "امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور به او منوط بوده و هست." بهاءالله.

(۹) "در جمیع احوال انسان باید متشبث شود به اسبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است." بهاءالله.

(۱۰) "هر اهل صنعتی را در صنعت خود عدل لازم یعنی تجاوز از استحقاق خود نکند و اگر تعدی در صنعت خویش نماید مثل پادشاه ظالم است تفاوت ندارد." عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۷۷.

"این بسی میرهن و واضح است که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومی در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیای امور حتی مناصب جزئی از شائبهٔ اطوار غیرمرضیه پاک و مطهر نگردد امور بر محور لایق دوران ننماید." عبدالبهاء، رسالهٔ مدنیه، ص ۲۱.

مقامات حکومتی نیز نه برای کسب قدرت و ثروت، بلکه تنها بمنظور خدمت، به شایسته ترین افراد سپرده گردد. (۱۱) برهمگان فرض است که در انتخاب افراد لایق و امین در کار اداره جامعه با احساس مسئولیت شرکت کنند و از این بابت هیچ عذری پذیرفته نیست. (۱۲)

رشد آگاهی و شکوفایی شخصیت یکایک افراد جامعه و تعمیق احساس مسئولیت نسبت به محیط و روابط اجتماعی، سرچشمه هرگونه دگرگونی مثبت و پایدار در نظام سیاسی است. نکته مهم دیگر آنکه از نظر آیین بهائی در نظام سیاسی و اداری کشور باید از اهمیت مقامات قدرتمند کاسته شود و نفوذ نهادهای انتخابی و مشورتی افزایش یابد. (۱۳)

مؤسس آیین بهائی را میتوان نخستین مصلح اجتماعی در ایران دوران معاصر دانست که نیم قرن پیش از انقلاب مشروطه خواستار تشکیل مجلس مشورت و قانونگذاری گردید. (۱۴)

بدین سبب از همان اوان، انقلاب مشروطه از سوی دستگاه رهبری شیعیان بعنوان «توطئه بهائیان» مورد حمله قرار گرفت و در روز بتوپ بستن مجلس، شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه کتاب اقدس را سر دست گرفت و با خواندن جمله ای از آن مبنی بر اینکه بزودی در طهران «حکم جمهور» برقرار خواهد شد، فریاد زد:

(۱۱) "اشراق پنجم: معرفت دول بر احوال مأمورین و اعطا مناصب به اندازه و مقدار.

شاید خائن مقام امین را غصب ننماید." بهاءالله، لوح اشراقات.

(۱۲) "تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است." عبداللهها، رساله مدنیه، ص ۲۲.

(۱۳) "مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را به یقین تبدیل نماید ... (او) از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا." بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۶۰.

(۱۴) "از برای ایران قانونی و اصولی لازم و واجب. ولکن شایسته آنکه ... مقری معین گردد و حضرات در آن مقرر جمع شوند و به حبل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۹۶.

« بهائیان مشروطه خواهند و سعی می کنند که
حکم جمهور یا مشروطه در طهران جاری و امور
سلطنت و حکومت ایران منقلب شود... » (۱۵)

★

تدوین قانون اساسی بر موازین « اعلامیه حقوق بشر»، تشکیل
مجلس نمایندگان منتخب همه شهروندان و تشکیل شوراهای
مردمی در همه سطوح، بمنظور هدایت و نظارت بر اداره کشور،
مهمترین اساس جامعه مردمسالار است. (۱۶) انتخاب افراد لایق و
امینی که منافع ملی را بر تمایلات خصوصی و گروهی برتری دهند،
وظیفه ایست که برعهده و مسئولیت یکایک شهروندان قرار دارد.
(۱۷)

کلیه نهادهای کشوری از شورای وزیران تا نهاد های منطقه ای و
صنفی انتخابی است و رئیس هر نهاد شورایی، در عمل فقط
سخنگو و نماینده رأی اکثریت شورا است. (۱۸) انتخابات باید از
انتخاب احزاب به سوی انتخاب شایسته ترین افراد برای هر مقامی
سیر کند و بر روال موازین شناخته شده دمکراتیک و بدور از
هیاهوی تبلیغاتی صورت گیرد. (۱۹)

(۱۵) براستی نیز بهاءالله در کتاب اقدس چنین انقلابی را نوید داده بود: "ای زمین
طهران، زود باشد که در تو امور منقلب گردد و حکم جمهور (مردم) جاری شود."
(مضمون) کواکب الدریه، ج ۳، ص ۱۶۳

(۱۶) "و بنظر این عبد چنین می آید که اگر انتخاب اعضای مقننه در مجالس ممالک
محروسه منوط به رضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه که اعضای
منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات می نمایند که مبادا
صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن و توجه اهالی ساقط شوند."
عبدالبهها، رساله مدنیه، ص ۳۰.

(۱۷) "اگر اعضای مجالس ... دون و نادان و بی خیر از قوانین حکومت و سیاست
ممالک و پست همت و بی غیرت ... طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوایدی
بر تأسیس مجالس مترتب نشود." عبدالبهها، رساله مدنیه، ص ۲۳.

(۱۸) "باید شخصی رئیس باشد که خود اصرار در ریاست نداشته باشد. فی الحقیقه در
خیال شهرت و برتری نباشد ... اینگونه نفوس مستحق ریاست اند. زیرا اگر خیر
و فایده عموم مراد است که رئیس باید خیرخواه باشد نه خودخواه." عبدالبهها،
مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۲۵.

(۱۹) "وقتی عالم انسانی رو به ترقی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایت سادگی
زندگی نمایند." عبدالبهها، مائده آسمانی، ج ۶، ص ۱۳.

نه تنها رسانه های همگانی، بلکه هر شهروندی باید بتواند با «صداقت و روحیه انتقاد مثبت و بی مجامله» نظرات خویش را درباره همه جوانب زندگی اجتماعی و سیاسی و عملکرد نهادها اعلان کند. (۲۰)

شهروندان «نه تنها حق دارند آشکارا انتقاد خود را از تصمیمات یا خط مشی (نهادها) ابراز دارند، بلکه مسئولیت حیاتی هر عضو هوشیار جامعه است که به تفصیل و در عین حال با رعایت احترام لازم هرگونه پیشنهاد، توصیه یا نظر انتقادی را که وجداناً احساس می کند، برای اصلاح برخی شرایط یا گرایش ها در جامعه اظهار دارد.» (۲۱)

بنیان جامعه مدنی و نظام دمکراتیک بر حقوق و وظایف شهروندی استوار است، که مصون از هرگونه تجاوزاند. (۲۲) در آیین بهائی برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران از این حقوق و وظایف سخن رفته؛ از جمله آنکه ورود بدون اجازه به خانه افراد، ممنوع اعلان شده است. (۲۳)

نهاد قانونگذار:

تدوین قانون اساسی و تأسیس نهادهای دمکراتیک از نظر آیین بهائی تنها ساختار ظاهری نظام سیاسی شایسته را تشکیل می دهد.

(۲۰) "در ظل چنین نظمی مطبوعات در حالیکه میدان را برای ابراز نظرات و عقاید مختلفه باز و آزاد خواهند گذاشت دیگر وسیله اعمال اغراض شخصی و تأمین منافع گروهی خاصی قرار نخواهند گرفت و از اعمال نفوذ دول و ملل و رقابتهای آنان رهایی خواهند یافت." شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۷۷.

(۲۱) به مضمون از نامه شوقی ربانی مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۳۹ م.

(۲۲) "مواظبت و دقت تام در حفظ حقوق مدنی افراد از هر سلک و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی بدون هیچگونه امتیاز و برتری. حقوق مدنی ربطی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد جامعه چه از موحدین و چه از مشرکین کل در این مقام یکسانند و حقوق شخصی آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدس و مسلم." *The Advent of Divine Justice*

(۲۳) "مبادا به خانه ای بدون اجازه صاحبخانه وارد شوید." (مضمون) بهاءالله، اقدس،

مهمتر از آن دگرگونی بنیادین در زندگی اجتماعی بسوی روحیه مسالمت جویانه، خیرخواهانه و همکاری اجتماعی در عین احترام به آزادی افکار و آرا است. برخی جوانب این تحول از این قرار است:

- حقیقت در هر امری از برخورد افکار و نظرات متفاوت قابل دریافت است. بشرطی که نظرات گوناگون با روحیه خیرخواهانه و منصفانه مطرح گردد و هدف، یافتن بهترین راه برای یافتن حقیقت باشد. (۲۴)
- نمایندگان منتخب در مجلس ملی و دیگر شوراها تنها در پیشگاه ملت مسئول هستند و باید منافع ملی و انسانی را بر منافع خصوصی، گروهی و حزبی برتری دهند. (۲۵)
- چنانکه در قانون اساسی نیز به صراحت مطرح خواهد شد، در قوانین کشوری باید اصل برابری همه شهروندان، بدون هیچگونه تبعیض جنسی، نژادی و ایمانی تضمین گردد. (۲۶)
- فراتر از آن لازم است تدابیری بنیانی برای یکسان سازی سطح زندگی در مناطق مختلف کشور و میان شهر و روستا عملی گردد و اقلیت‌های قومی به هدف جبران نابرابری‌های گذشته از حمایت ویژه‌ای برخوردار گردند. (۲۷)

(۲۴) "حین عقد مجلس هر یک به کمال حریت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید. اگر دیگری مقاومت کند ابدأ او مکدر نشود، زیرا تا بحث در مسایل نگردد، رأی موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است. در نهایت مذاکره اگر اتفاق آرا حاصل گردد فنعم المراد و اگر اختلاف حاصل شود به اکثریت آرا قرار دهند." عبدالبهها، مکاتیب، ج ۴، ص ۱۵۲.

(۲۵) "هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت به وطن و هرگناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۶.

(۲۶) "عدل چنین اقتضا می نماید که حقوق نوع انسانی جمعاً محفوظ و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم ذاتیه هیأت اجتماعیه است." عبدالبهها، خطابات، ج ۱، ص ۳۲.

(۲۷) "مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجالس انکار نه، ولکن تا همت ارکان و اعضای منتخبه چه به ظهور رساند..." عبدالبهها، رساله مدنیه، ص ۳۰.

نیروی اجرایی و اداری:

یکی از ضعفهای دمکراسی های موجود استقلال قوه مجریه پس از انتخاب است. اصل باید بر این باشد که همکاری نیروی اجرایی با مجالس و شوراهای قانون گذار، نه تنها در سطح عالی، میان دولت و مجلس ملی، بلکه در همه سطوح از محلی تا ملی برقرار باشد. این اصل نیز زمانی بنیاد می یابد که خودگردانی، همه واحدهای محلی و منطقه ای را در برگیرد. (۲۸)

دگرگونی فراگیر و گسترش نهادهای آموزشی، بهبود وضع زنان و بوجود آوردن همه گونه امکانات برای جوانان، سه محور اصلی را تشکیل می دهند که حرکت جامعه بسوی آینده ای بهتر را راهگشایی می کنند. مشارکت یکی دو ساله جوانان دختر و پسر در خدمات اجتماعی می تواند از هر نظر گامی مثبت در جهت آموزش عملی و پرورش نسل آینده، تعمیق همبستگی اجتماعی و پیشرفت عمومی جامعه باشد. (۲۹)

در چهارچوب هدف اصلی دولت که فراهم آوردن رفاه برای همه زحمتکشان است سر و سامان یافتن عاجل وضع کشاورزان و کشاورزی از اهمیتی پایه ای برخوردار است؛ زیرا که بنیان اقتصاد ملی را تشکیل می دهد. (۳۰)

(۲۸) این انصاف نیست که یک مملکتی بواسطه یک نقطه حکومت شود زیرا هر قدر عقل و کیاست اعضای مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلدی و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفاً نمی کوشند. "عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۱۹.

"تعالیم و قوانین بهاءالله ... هم با آفت مرکزیت افراطی در اداره امور و هم با متحد الشکل و یکنواخت بودن شئون عالم مخالف است. کلید رمزش وحدت در کثرت است. "شوقی ربانی، نظم جهانی بهائی، ص ۵۷.

(۲۹) "باید دامن همت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود. "عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۶.

(۳۰) "پنجم توجه کامل است در امر زراعت. این فقره اگر چه در پنجم ذکر شد ولیکن فی الحقیقه دارای مقام اول است. در ممالک خارجه این فقره بسیار ترقی نموده، اما در ایران الی حین امرش معوق است. "بهاءالله، لوح دنیا.

بدیهی است که آیین بهائی بعنوان آیین صلح و دوستی، دگرگونی سیاست خارجی بسوی سیاست صلح طلبانه را مهمترین گام برای رسیدن به صلح جهانی می داند. (۳۱) از آنجا که منافع اربابان زر و زور عامل اصلی بروز جنگها است، کوشش برای برپایی عدالت اجتماعی و نظام واقعاً مردمی، بهترین راه برای دستیابی به صلح پایدار است. (۳۲)

بستن قراردادهای همکاری برای تأمین صلح با همسایگان دور و نزدیک، تقویت نهادهای بین المللی در جهت تحقق خلع سلاح و پیشرفت بسوی صلح جهانی، از جمله تدابیر این دگرگونی اند. (۳۳)

از سوی دیگر کاهش نیروی نظامی و نفی موازنه تسلیحاتی بعنوان وسیله حفظ صلح، از گامهای ضروری سیاست صلح دوستانه است. (۳۴)

آرمان بهائی تبدیل «سلاح به اصلاح» (۳۵) در جهان است و تأمین صلح جهانی را بعنوان والاترین هدف در مرحله کنونی درمقابل بشریت امروز قرار می دهد:

(۳۱) "حرب ویرانی است صلح عمومی آبادی، حرب ممات است و صلح حیات، حرب درندگی و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی." عبدالبهاء، نامه به جمعیت صلح لاهه.

(۳۲) "ظالم های عالم حقوق امم را غضب نموده اند و بتمام قدرت و قوت به مشتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند ... امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده." بهاءالله، لوح دنیا.

(۳۳) "تشبث به وسایل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویه با دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیه با دول متحاربه و توسیع دایره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیه مملکت و تزئید ثروت است." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۱۹.

(۳۴) "امروز جمیع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع دول عالم در تهیه و تدارک آلات و مهمات جهنمیه ... همچو گمان میکنند که سبب فلاح و نجات هر دولتی قوه حریبه است؛ هرچه عظیمتر سعادت آن دولت و ملت بیشتر." عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۴، ص ۵۳.

(۳۵) "سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد." بهاءالله، لوح بشارات.

«وحدت عالم انسانی صفت مشخصه دوره ایست که اینک جامعه بشری بدان نزدیک می گردد. وحدت خانواده، وحدت قبیله، وحدت حکومت شهری و وحدت ملی یکی پس از دیگری تحقق یافته است و اکنون هدفی که دنیای رنج کشیده و درمانده برای نیل بدان تلاش می کند وحدت عالم انسانی است. مرحله ایجاد کشورها به پایان رسیده است. آشوب و اغتشاش ناشی از برخورد قدرتهای ملی به اوج خود نزدیک می شود و دنیا که در جهت بلوغ و کمال پیش می رود باید وحدت و تمامیت روابط انسانی را بشناسد و برای همیشه نظامی مستقر سازد که بتواند به بهترین وجه این اصل اساسی حیات بشری را تحقق بخشد.»

یگانگی بشریت از نظر آیین بهائی « به مفهوم تأسیس یک جامعه متحد جهانی میباشد که در آن تمامی ملتها و نژادها و ادیان و طبقات بطور کامل و برای همیشه متحد گردد و خودمختاری کشورهای عضو آن و همچنین آزادی شخصی و ابتکارات فردی محفوظ ماند.» (۳۶)

دادگستری:

در آیین بهائی بر اهمیت دادگستری و استقلال قوه قضائیه در اصلاح جامعه تأکید شده و وظیفه تربیت دینی متوجه همین پایه اساسی گردیده است. (۳۷) از دید آیین بهائی میتوان و باید با تأمین عدالت به تربیت اخلاقی، رشد شخصیت افراد و تحکیم همبستگی اجتماعی دامنه بزه کاری را بسیار محدود ساخت (۳۸)

(۳۶) شوقی ربانی، حال و آینده جهان، ص ۷۵-۷۴.

(۳۷) "عدل و انصاف دو حارسند از برای حفظ عباد ... و علت صلاح عالم و حفظ امم." بهاءالله، لوح شیخ نجفی.

(۳۸) "اما مدنیت الهیه نفوس بشر را چنان تربیت نماید که نفسی ارتکاب جرایم ننماید الا افراد نادره که آن ابدأ حکم ندارد." عبدالبهاء.

و از این وظیفه، کارکرد اجتماعی بالاتری برای ادیان نمیتوان تصور نمود. (۳۹)

هدف نهایی آنستکه در شهروندان چنان منش والایی جایگزین شود که اصولاً ارتکاب به جرم و بزه را تجاوزی به شخصیت انسانی خویش تلقی کنند. (۴۰)

وانگهی بسیاری از جوانب رفتار فرد در جامعه ریشه در اخلاق درونی دارد. از جمله دستگیری از نیازمندان و یا مشارکت در مقابله با فجایع طبیعی و انسانی و بطور کلی همدردی اجتماعی، ویژگیهایی فراسوی عدالت و جزا است و تنها با تربیت میتواند در جامعه شایسته انسانی به امری روزمره بدل گردد. (۴۱)

راهنمایی های آیین بهائی برای جلوگیری از جرم و جنایت را میتوان از جوانب مختلف مورد بررسی قرار داد و تدابیری که در زیر اشاره میشود، تنها گزیده‌ای از این راهنمایی هاست که در هماهنگی عملی به نتیجه مطلوب می رسد:

- با تعدیل معیشت و تأمین نیازمندیهای اولیه برای همگان میتوان از بخش بزرگی از جرمهایی که به سبب نیازمندی مادی مرتکب میگردد، جلوگیری نمود. (۴۲)

(۳۹) "پس باید نفوس را از (کودکی) چنان تربیت نمود که اکتساب جرایم ننمایند بلکه جمیع همتشان بر اکتساب فضایل باشد و نفس جرم و قصور را اعظم عقوبت شمرند و نفس خطا و عصیان را اعظم از حبس و زندان دانند چه که میتوان انسان را چنان تربیت نمود که جرم و قصور اگر بکلی مفقود و معدوم نگردد ولی نادرالوقوع شود." عبدالبهّا، مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۵.

(۴۰) "انسانیکه شعور داشته باشد نزد او قتل بهتر از خطاست و لسان بریده بهتر از کذب و افتراست." عبدالبهّا، مفاوضات، ص ۱۹۹.

(۴۱) "اگر نفسی به نفسی ظلمی کند ستمی کند تعدی کند و آن شخص مقابله به مثل نماید این انتقام است و مذموم است بلکه باید بالعکس مقابله کند، عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی به متعدی کند. این سزاوار است." عبدالبهّا، مفاوضات، ص ۳۰۲.

(۴۲) "ملاحظه فرمایید که چقدر زندان و محل عذاب از برای نوع بشر حاضر و مهیاست تا به این وسایط زجریه نفوس را از ارتکاب جرایم عظیمه منع نمایند و حال آنکه این زجر و این عذاب سبب ازدیاد سوء اخلاق می گردد و مطلوب چنانکه باید و شاید حاصل نگردد." عبدالبهّا.

- گشودن راه آموزش و پرورش به روی همگان میتواند در منش و کردار فردی و اجتماعی، موجد انقلابی اخلاقی شود که رفتار نیک و قانونی را به کانون منش انسانی بدل میسازد.
- رعایت عدالت اجتماعی در تمامی زمینه ها و نسبت به همه کس و استقرار دستگاه اداری و حکومت سیاسی بر موازین دموکراسی، در شهروندان به دل بستگی اجتماعی دامن میزند و حس اعتماد به نهادهای اجرایی و قانون گذار خود عامل مهمی در جلوگیری از رفتار غیرقانونی است.
- فرهیختگان و بلند پایگان جامعه با رعایت موازین اخلاقی و رفتار قانونی نمونه و سرمشق رفتار نیک برای همه جامعه اند و بویژه نهادهای دینی در این میان از نقشی برانگیزنده برخوردارند.
- موازین جزایی باید بطور بنیادی بازنگری گردند و جنبه قصاص که همان انتقام است حذف گشته، در مجازات تدابیر تربیتی با توجه به انگیزه جرم از اهمیت محوری برخوردار گردد. (۴۳)

باتوجه به نکات یاد شده میتوان گفت که از نظر آیین بهائی وقوع جرم در حقیقت نتیجه ناتوانی جامعه و بویژه نارسایی پرورش است. تربیت اخلاقی و اجتماعی نباید و نمیتواند تنها متوجه نوباوگان باشد، بلکه همه رسانه ها و نهاد های اجتماعی و بویژه فرهنگ پروران جامعه باید در راه تجدید تربیت مردمان به ارزشهای انسانی بکوشند.

هدف باید آن باشد که ارزشهای انسانی مانند شجاعت، استقامت و قدرت از رفتارهای بدوی و خشونت آمیز به منش شایسته انسان اجتماعی سوق داده شود. زیرا مادامیکه خشونت و جنایت در رسانه های همگانی و آثار هنری بعنوان ارزشهای برتر ستایش

(۴۳) "در جمیع شهرهای اروپ و آمریکا ابنیه واسعه حبس خانه ها به جهت زجر ارباب جرایم تأسیس و بنا شده است ... پس فرق است در اینکه نفوس را از قبیح و جرایم بواسطه زجر و قصاص و شدت انتقام منع نماییم و یا آنکه چنان تربیت کنی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرایم اجتناب نمایند بلکه نفس جرایم را جزای عظیم شمرند." عبدالبهیها، منتخبانی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۱.

شوند، نمیتوان زندگی اجتماعی را از آنها زدود. (۴۴)

مقابله به مثل در برابر جرم و جنایت، حتی اگر از سوی جامعه باشد همان انتقام است و به پرهیز از جرم نمی انجامد (۴۵) آیین بهائی با انتقاد از وضع موجود در جوامعی که می‌انگارند با تشدید مجازات و پرکردن زندانها میتوان با فساد و جرم مقابله نمود، به این نکته اساسی توجه می‌دهد که قانون و نظم اجتماعی باید با ضروریات مرحله تاریخی تناسب داشته باشد.

در چنین نظامی، حفظ نظم اجتماعی برخواست و اراده مردمان تکیه خواهد داشت. وگرنه حفظ نظمی که مورد قبول جامعه نیست، مستلزم کاربرد قهر و مجازات است. چنین نظامی در واقع بی نظم است و نمیتوان انتظار داشت که به بهبود رفتار و جلوگیری از جرم و جنایت منجر گردد.

از سوی دیگر گاه صدمات روحی و روانی ناشی از ظلم و ستم بمراتب بیش از لطمات جسمانی و مادی آنست. از جمله این اثرات نامطلوب روحی آنستکه قربانیان اعتماد به نفس، روحیه ابتکار و اراده خود را از دست می‌دهند و چه بسا که با مظلومیت خو می‌گیرند و یا در فرصت مناسب خود نیز همان رفتار ظالمانه را نسبت به دیگران روا می‌دارند.

با استوار شدن عدالت اجتماعی متناسب با رشد جامعه و برانگیختن احساس همدردی اجتماعی میتوان وقوع جرم و جنایت را به حد ناچیزی رسانید. این حد ناچیز نیز شامل جنایاتی است که

(۴۴) "جهالت و غفلت انسان بدرجه ایست که اگر شخص یک نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند. اما اگر انسانی صد هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند، اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند." عبدالیهها، خطابات، ج ۲، ص ۶۵.

(۴۵) "همیشه در فکر آنند که قوانین مجازات را محکم نمایند و اسباب قصاص مهیا سازند آلات قتل و جرح و محل حبس و نفی تدارک کنند و منتظر وقوع جرم شوند. این بسیار سوء تأثیر نماید." عبدالیهها، مقاضات، ص ۲۰۴.

بر اثر گزندهای ژنی و روانی واقع میگردند. در چنین مواردی که جامعه ناگزیر از دور ساختن مجرمین از زندگی اجتماعی است، آیین بهائی چشم پوشی را جایز نمیداند؛ چنانکه حتی مجازات اعدام نیز پیش بینی شده است. (۴۶)

(۱) "باید چیزی بگوییم که اجرایش در عالم امکان ممکن است بسیار تصورات و تخیلات عالیه هست اما قابل اجرا نیست... اگر نفسی به نفسی ظلمی کند... و آن شخص مقابله به مثل نماید این انتقام است... هر دو عمل یکیست اگر مذموم است هر دو مذموم است نهایت اینستکه این مقدم بود و آن مؤخر. اما هیأت اجتماعیه حق محافظه و حق مداخله دارد زیرا هیأت اجتماعیه بغضی ندارد، عداوتی به قاتل ندارد اما مجرد بجهت حفظ دیگران قاتل را حبس کند و یا قصاص نماید." عبدالبهی، مفاوضات، ص ۲۰۲.

نوسازی نظام سیاسی

« گفتار هر راهنما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراهانند و راه راست را نیافته اند. راهنما کسیست که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد. » (۱)

از نظر آیین بهائی نوسازی دموکراتیک نهادهای اجتماعی و سیاسی هرچند ضروری است، لیکن برای رسیدن به پیشرفت واقعی اجتماعی کافی نیست. زیرا فراهم آمدن امکان مشارکت در نهادهای دموکراتیک، مادامیکه مردمان به رشد فرهنگی و اخلاقی لازم نرسیده باشند، چندان ثمربخش نیست. نگاهی به دموکراسی های موجود در جهان مؤید این واقعیت است.

اینستکه از دید بهائی تحولی بنیادین در موازین رفتاری و سرشت اخلاقی مهمترین گام است و تنها بوسیله انقلابی در زمینه آموزش و پرورش میتوان امکان بازسازی جوامع برپایه خردجمعی را فراهم آورد؛ انقلابی فرهنگی و اجتماعی که فرهیختگان جامعه پیشگامان آن خواهند بود؛ فرهیختگانی که نه تنها راهنمای مردمان بلکه با رفتار شایسته نمونه و سرمشق نیکی باشند.

چون از این دیدگاه به جامعه ایران، که از پیشینه نهادهای دموکراتیک محروم مانده بنگریم، باید تأکید کرد که یکی از مهمترین گامها در راه نوسازی نظام سیاسی، تقویت حس اعتماد و احترام متقابل میان مردم و دستگاه حکومت است.

در بخش «علل پسماندگی ایران» به علت اصلی برای عدم همبستگی میان مردم و حکومتها در تاریخ معاصر ایران و نابسامانی های ناشی از آن اشاره خواهد شد. کوتاه آنکه در

(۱) بهاء الله، مجموعه الواح، ص ۲۵۴.

سده‌های گذشته کوشش رهبری شیعیان برای کسب قدرت باعث شد، حکومت کشور به عنوان «غاصب حق علی»، نزد مردم مسلمان از «مشروعیتی» برخوردار نباشد و هرگونه قانون شکنی، نه تنها روا بلکه «واجب» تلقی گردد.

حال آنکه کشوری که در آن مردم و حکومت در ستیزه و کشاکش همیشگی بسر برند، از گام زدن در راه سازندگی باز می ماند و بدون مشارکت دولت و ملت امر بهسازی کشور به سامان نمی رسد و همین ضعف را باید عامل عمده بازماندن ایران از ورود به شاهراه پیشرفت در دوران معاصر دانست.

بدین ترتیب از مهمترین پیش شرطهای نوسازی کشور دامن زدن به حس همدردی ملی، اعتماد به نهادهای دولتی و قانون مداری در میان مردم ایران است. این خود تحولی عظیم و بنیادین را در فرهنگ اجتماعی لازم می دارد و بیشک این تحول نیز بدون حرکت دستگاه حکومتی و اداری کشور در جهتی که شایسته اعتماد و پشتیبانی مردم باشد، ممکن نیست.

پس نه تنها نوسازی حاکمیت سیاسی، بلکه پیش از آن هم‌رأیی، همکاری و پشتیبانی متقابل اقشار ملت برمحور منافع ملی و صرفنظر از تعلقات گروهی راهگشای آینده‌ای شایسته برای ایران است.

چون از این رهگذر به راهنمایی های آیین بهائی بنگریم، مشاهده می شود که نه تنها نوسازی دمکراتیک دستگاه اداری کشور در همه سطوح ضروری است، بلکه لازم است که نوسازی نظام بر پایه دیگری نیز استوار گردد و آن استفاده از فرهیختگان، در راه گسترش و قوام خردجمعی و هدایت معنوی جامعه است. (۲) این مهم در آثار بهائی بر مفهوم «سلطنت» تکیه دارد که از یک سو به فلسفه سیاسی برخاسته در ایران می نگرد و از سوی دیگر به درونمایه ای نوین و آینده گر نظر دارد.

(۲) مرکز قوه تنفیذیه حکومت است و مرجع قوه تشریحیه دانایان هوشمند ... ولکن چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه، نادرالوجود است و حکومت و هیئت ملت به انتظام حال در غایت درجه احتیاج، لذا تأسیس هیئت علمیه لازم که اعضای این مجلس، هرچند نفس در فنی از فنون ماهر باشند و به اقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی مرکز نمایند." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۴۵-۴۴.

تعلیم بنیانی درینباره بیش از یک قرن پیشتر چنین مطرح گشت:

«اگرچه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی. دوست نداریم مُدُن عالم از آن محروم ماند. اگر مدبّرین این دو را جمع نمایند اجرشان عندالله عظیم است.» (۳)

از دیدگاه بهائی بهترین نظام بر دو پایه «جمهوریت» (حکومت مردم بر مردم) و «سلطنت» استوار است. دربارهٔ جمهوریت که به رعایت موازین شناخته شدهٔ دموکراسی نظر دارد، بدین اکتفا میشود که هر چند غالباً با دموکراسی ملازم یکدیگر تلقی میشوند، تحقق عملی آن به پیش شرطهای بسیاری بستگی دارد که در صورت نبودشان سقوط به دیکتاتوری بسیار آسان صورت میگیرد. به همین سبب نیز در جهان امروز با این واقعیت روبرو هستیم که در اکثر کشورها با نظام «جمهوری» در حقیقت دیکتاتوری فردی یا گروهی حکمفرما است و اگر هم ظاهر دموکراسی رعایت می شود، در نهایت حکومتها وابسته به محافل قدرتمند سیاسی و اقتصادی هستند. درحالیکه بهترین و پرثبات ترین دموکراسی ها را حکومت های مشروطهٔ سلطنتی تشکیل می دهند. حال ببینیم که دید بهائی دربارهٔ سلطنت کدامست:

«از جمله علامت بلوغ دنیا آنستکه نفسی تحمل امر سلطنت ننماید. سلطنت بماند و آخدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید. آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه. مگر آنکه نفسی ... حمل این ثقل عظیم نماید و نیکوست حال او که ... خودرا به این خطر عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید.» (۴)

روشن است که «سلطنت» از نظر آیین بهائی نه تنها مقامی «تشریفاتی» و ملازم با سروری و خوشگذرانی نیست، بلکه منزلتی است خطیر، که بر راهنمایی و راهگشایی خردمندان استوار است. جایگاه خردمندترین خردمندان می باشد، زیرا پیروزی خرد همان پیروزی خردمندان است.

(۳) لوح بشارات، مجموعهٔ الواح، ص ۱۲۲.

(۴) لوح سلمان، مجموعهٔ الواح، ص ۱۲۶-۱۲۵.

دربارهٔ اینکه چنین تفکری بیسابقه نیست کافیسست به سیر تفکر و فلسفهٔ سیاسی در جهان و بویژه به «نهاد پادشاهی» در تاریخ ایران بنگریم تا دریابیم:

- فلسفهٔ نهاد پادشاهی در تاریخ حماسی و باستانی ایران بر خودکامگی و زورمداری استوار نبوده، که برعکس به فرمانروایی خردمندان با مشورت خردمندان نظر داشته است. اگر در تاریخ حماسی ایران «پادشاهان» همان کاشفان و مخترعان بودند! (۵)، در عهد باستان، شاه را انجمن مهان از میان نخبگان برمی گزیده و دستکم «هر انوشیروانی را رایزنی چون بزرگمهر در کنار بوده است».

- این واقعیت نیز البته چشم پوشیدنی نیست که بویژه پس از اسلام در درازترین زمانها اقوام مهاجمی بر ایران حکم راندند که با فرهنگ و اصول کشورداری ایرانی بیگانه بودند و طبعاً حکمرانی زورمدارانهٔ آنانرا نباید با «نهاد پادشاهی» در فلسفهٔ سیاسی ایرانی

(۵) اگر به شاهنامهٔ فردوسی بعنوان مهمترین و هشیارانه ترین گزارش از دوران باستان ایران بنگریم؛ نخستین شاه («کدخدا») کیومرث بدینگونه به این مقام دست یافت که زندگی در غار و استفاده از پوست حیوانات را رواج داد: «نخستین بکوه اندرون ساخت جای»، «پلنگینه پوشید خود با گروه». پس از او نبیره‌اش هوشنگ («توگفتی همه هوش و فرهنگ بود») «به آتش ز آهن جدا کرد سنگ» و «از آهنگری اره و تیشه کرد». شاه بعدی تهمورث به اهلی کردن حیوانات پرداخت، پشم ریزی را رواج داد و چون در نبرد با دیوان (بیگانگان) پیروز شد آنها را رها کرد، بشرط آنکه به او هنر نگارش را بیاموزند: «نباشتن به خسرو بیاموختند» دلش را بدانش برافروختند پس از او جمشید آهن را نرم کرد و از آن زره و جوشن و شمشیر ساخت و به مردمان پارچه بافی بیاموخت: «بیاموختشان رشتن و بافتن» «تبار اندرون پود را بافتن». او بود که مردمان را در سه گروه پیشه وران، جنگ آوران و کائوزیان گرد آورد و بدینسان در جامعه تقسیم کار و برآمدن تخصصها را باعث شد و از این راه خشت زنی و خانه سازی برآه انداخت: «به سنگ و به گچ دیوار کرد» «نخست از برش هندسی کار کرد» «چو گرمابه و کاخهای بلند» «چون ایوان که باشد پناه از گزند». جمشید گذشته از آن سنگهای قیمتی را کشف کرد: «چو یاقوت و بیجاده و سییم و زر» و «بویهای خوش آورد باز» «چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب» و در نهایت مردمان را پزشکی آموخت: «پزشکی و درمان هر دردمند» «درتندرستی و راه گزند».

فردوسی همینطور تا به آخر دوران اساطیری، برای هر یک از پادشاهان هنری نو و دانشی جدید برمی شمرد؛ چنانکه دربارهٔ فریدون میگوید: <<

اشتباه گرفت، فلسفه ای که از افلاطون تا هگل ستایشگران بسیاری داشته است. (۶)

بهررو «پادشاهی» در مفهوم بهائی چنانکه اشاره شد، رو به آینده دارد و نباید با آنچه در گذشته مرسوم بوده، یکی گرفته شود. نهادی است که نه با حکمرانی رابطه ای دارد و نه می تواند موروثی باشد. نه در اداره کشور دخالتی می تواند که این کار مردمان است

<< "ندیدم کس کین چنین زهره داشت" "بدین پایگه از هنر بهره داشت" تو گویی تنها یک چیز را لازمه پادشاهی می داند و آن همانا هنر و دانش است. چنانکه سام برای آنکه بتواند پسر باز یافته اش را جانشین خویش سازد او را می دارد: "کنون گرد خویش اندر آور گروه" "سواران و مردان دانش پژوه" "بیاموز و بشنوز هر دانشی" "که بیایی ز هر دانشی رامشی"

بدین ترتیب فردوسی شاهان اساطیری ایران را نه به قلدری و رزم آوری، بلکه بدان لایق این مقام می داند که کشفی و یا اختراعی ارائه دادند. چنانکه آنان را به زبان امروزی باید سرآمد دانشمندان دانست و همینکه او آنان را به این برتریها شناسانده بیانگر انتظاری است که در فلسفه سیاسی و فرهنگ ایرانی از شاهان وجود داشته است. این نیز ناگفته نماند که در شاهنامه "فره ایزدی" همان گوهر انسانیت است که در هر فردی میتواند پرورش یابد و شاهان نیز همچون دیگر مردمان تنها آنگاه که به راستی و درستی بگروند آنها دارا خواهند بود: "چنان شاه پالوده گشت از بدی" "که تابید ازو فره ایزدی" و فردوسی درباره محبوب ترین شاه در شاهنامه میگوید:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد دهش یافت آن نیکویی توداد و دهش کن فریدون تویی

(۶) افلاطون بعنوان پایه گذار فلسفه سیاسی در تاریخ جهان با نگاه به شیوه کشورداری در ایران، بر دمکراسی یونانی خرد می گرفت که در آن اربابان زر و زور همواره قادرند مردمان را بفریبند و در نهایت منافع خویش را بکرسی نشانند. وانگهی اداره کشور باید در دست کسانی قرار گیرد که خرد و لیاقت لازم را برای خدمت به منافع عمومی و دراز مدت کشور داشته باشند. او از نیکوییهای پادشاهی کورش و داریوش یاد کرده و آنها را خردمندانی لایق می دانست که به رابزینی با گروه خردمندان از عهده اداره امپراتوری پهناور ایران برمی آمدند. او شیوه تربیت و دانش آموزی ایرانیان را می ستود و با نگاه به ایران در "مدینه فاضله" اش خواستار رهبری جامعه بدست فرزندان بود. گذشته از افلاطون در آثار دیگر تاریخ نگاران و اندیشمندان یونان و روم از جمله هروودت، پلوتارک و گزنفون ("کوروش نامه") ستایشهای بسیاری درباره کشورداری ایرانی یافت می شود.

و باید بشیوه دموکراتیک به دست برگزیدگان مردم انجام گردد؛ و نه حتی مناسبتی با پادشاهی در کشورهای پیشرفته دموکراتیک دارد که در آنها سلطنت بازمانده‌ایست از دوران زورمداری گذشته.

پس «پادشاهی» «وظیفه ای بزرگ» است که «در ایام ظهور عقل»، یعنی هنگامیکه مردمان به جامعه خرد آراسته باشند، انجام آن از سوی خردمندترین خردمندان نیز آسان نیست. این وظیفه همانا راهنمایی جامعه برای حل مسایل انسانی، راهگشایی به افقهای آینده و هدایت بشریتی است که در پی ناکجاآبادها سرگردان است. درباره آنچه به ایران مربوط می شود، با توجه به گسست های تاریخی و فرهنگی که جامعه را به دشواریهای پرشماری دچار ساخته، باید اعتراف نمود که نوسازی دستگاه اداری و نظام سیاسی بدون بهبود اخلاقی و بازسازی تعادل معنوی جامعه امریست ناممکن. از اینرو «سلطنت» به مفهوم بهائی ضرورتی است تا شرط مهم اعتماد و همکاری مردم برای ورود به شاهراه پیشرفت واقعی فراهم آید و نظام مردمی آینده از ثبات برخوردار گردد.

از طرف دیگر چنانکه اشاره شد، تحکیم نهادهای مشورتی از تعبیه مقامات فردی برتر است. از اینرو «سلطنت» نیز که «وحده تحمل آن ننماید»، مقام سخنگوی شورایی منتخب با شرکت سرآمدان دانش و هنر خواهد بود. چنانچه وجود چنین شورایی که ورای هرگونه مسئولیت سیاسی و اداری به طرح موازین اخلاقی و معنوی در حرکت اجتماعی و کوششهای علمی و هنری بپردازد، بیش از پیش در کشورهای پیشرفته جهان نیز ملموس می گردد.

(۷)

(۷) از جمله در آلمان، اتریش و فرانسه چندی است شورایی بنام "شورای ملی برای رفتار اخلاقی" "Conseil consultatif national de l'ethique" یا "Nationaler Ethikrat" با شرکت گروهی از فلاسفه و ارباب دانش و خرد منصوب شده‌اند که دولتهای مزبور را در زمینه های مختلف رایزنی می کنند. ضرورت ایجاد این نهادها بدو بررسی مسایل مربوط به تکنولوژی ژنی بود. لیکن با تأسیس آنها کمبود شدید بررسیهای ژرف نگرانانه و آینده‌نگر در جوامع پیشرفته آشکار شده است. پس از آنکه به سبب بی اعتنائی دولتها، کوشش نهادهای مشابیهی مانند "کلوب رم" Club of Rome بی اثر ماند، این شوراهای ملی با توجه به نیاز جوامع و دولتها بسیار امید بخش اند. خاصه آنکه کارگذار دولتها نیستند و از شخصیتهای مستقل و نامدار تشکیل می شوند و اعلان نظراتشان می تواند هم به هشاری جامعه دامن زند و هم دولتها را در جهت حفظ سلامت محیط زیست اجتماعی و طبیعی کمک کند.

علل واپسماندگی ایران و راه غلبه برآن

«تا به کی به پر نفس و هوی پرواز نماییم و
تا به کی در آسفل جهل به نکبت کبری
چون امم متوحشه بسر بریم؟» (۱)

علل پسماندگی ایران و راه غلبه برآن بدرستی مهمترین موضوع مورد بحث و بررسی ایران دوستان در دوران معاصر بوده است، زیرا در چند قرنی که اروپا با جهش علمی و فنی و دگرگونی های اجتماعی شگرف، دوران «قرون وسطی» را پشت سر گذارد (۲) میهن ما با این پیشرفتهای همگام نبود. فراتر از آن با وجود برخورداری از همه گونه امکانات مادی و معنوی، سیری اضمحلالی را طی کرد و اگر هم در مراحل به برخی پیشرفتهای ظاهری دست یافت، در مجموع از سرشت اخلاقی و فرهنگی تا نظام سیاسی به قهقرا رفت.

اروپا نخستین منطقه جهان بود که توانست به نوزایی فرهنگی دست یازد و بدنبال آن با انقلابات سترگ اجتماعی و سیاسی، راه را بر شکوفایی همه جانبه بگشاید و به مدنیت عصر جدید گام گذارد. پس از اروپا رفته رفته بسیاری کشورهای دیگر جهان نیز به نوزایی فرهنگی و اقتصادی دست یافتند. نقطه آغاز این تحولات در اروپا پنج قرن پیشتر بود که جنبش رفورماسیون، حکومت مطلقه کلیسا

(۱) ... پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است به آن تشبیه نماییم." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۴.

(۲) "فی الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات و ترقی در اروپا از قرن (پانزدهم) میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهور به تشویق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۱۳.

را درهم شکست. (۳)

با رهایی نسبی انسان اروپایی از بردگی ذهنی، راه تحولات علمی و فنی و بهبود روابط اجتماعی و نظام سیاسی گشوده شد و اروپا را که تا پیش از آن در حاشیه جهان آنروزگار قرار داشت، به کانون تحول بشری بدل ساخت. (۴)

همزمان با آغاز این دگرگونی‌ها، ایران که تازه حمله مغولان را از سرگذرانده بود با تسلط صفویان، به دامان جنگهای مذهبی درغلطید و هر چند که تا آنزمان نیز هنوز یکی از کشورهای آباد دنیا به شمار می‌رفت و از هیچ جنبه‌ای از دیگر نقاط جهان عقب‌تر نبود، سیری قهقریایی در پیش گرفت. تا آنکه در نهایت دخالت پیشوایان مذهبی در امر حکومت بدانجا انجامید که دربار اصفهان، کشور را به مهاجمان افغان تسلیم کرد.

با اینهمه قدرت فزاینده ملایان به اندازه نفوذ فلج‌کننده‌شان برای جامعه ایرانی زیانبار نبود. آنان نه تنها به عامل عمده سقوط فکری و علمی ایرانیان بدل شدند، که از همان اوان «کافران اجنبی» را «نجس» خواندند و راه هرگونه برخورد و تبادل سالم با دیگران را بروی امت گوش و چشم بسته سد کردند. (۵)

در اوان حکومت قاجارها هرچند تمامیت کشور دوباره تأمین گشته بود، اما سقوط همه جانبه به نهایت رسیده، مردم ایران در تمامی قرن نوزدهم از یک قحطی تا قحطی دیگر دچار فقر و نابسامانی بودند. درمقابل اما قدرت و ثروت ملایان اینک بدانجا رسیده بود که از فتحعلی شاه به بعد، نه تنها در همه امور کشور

(۳) "در (قرن پانزدهم میلادی) لوئر محدث پروتستان گشت و ... با پاپ مخالفت نمود. با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب ... و لکن چون ... انجیل لوئر محقق و محقق بود و بوسایل لازمه ترویج تشبیت نمود، ... تقریباً دوپست و پنجاه کرور ... در مذهب پروتستان داخل گشتند." عبدالیه، رساله مدنیه، ص ۴۹.

(۴) "قرون وسطی که عبارت از بدایت قرن (پنجم) میلاد الی نهایت قرن (پانزدهم) است ممالک اروپا در منتهی درجه توحش و عدم مدنیت در جمیع شئون بود." عبدالیه، رساله مدنیه، ص ۱۰۲.

(۵) بی خبری و نادانی در ایران چنان بود که: "درعهد فتحعلی شاه که دولت فرانسه با ایران از در دوستی آمد، نماینده ناپلئون هرچه جستجو کرد، در دارالخلافه مترجمی برای ترجمه نامه های فرانسوی نیافت. ناچار مراجعت کرد رفت به بغداد ... هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی در دوران قاجار، ص ۱۴۱.

دخالت میکردند، که خود دستگاه حکومتی برپا داشتند. حکومتی که هرچند مراکز مختلفی داشت، اما در مجموع دربار را در سایه می گذاشت؛ به حدی که شاهان به نیابت آنان اجازه حکومت داشتند.

به سبب دخالت رهبری مذهبی، ایران به جنگ نابرابر با روسیه کشانده شد که نه تنها به از دست رفتن بخش بزرگی از خاک کشور انجامید (۶)، که ایران را به لحاظ سیاسی از یک قدرت منطقه ای به دست نشانده ای بدل ساخت، که تنها به سبب رقابت دو قدرت استعماری به کشوری مستعمره بدل نگردید.

پیدایش جنبش بابی در چنین اوضاعی راهی دیگر در مقابل مردم ایران قرار داد. بابیان با خرافات ستیزی و اعلان فسخ و نسخ اسلام و همچنین با علاقه بارزشان به نوجویی و پیشرفتهای مادی و معنوی، مورد استقبال بی نظیر مردم قرار گرفتند و تنها در طول شش سال نخست، بخش عظیمی از ایرانیان در همه نقاط کشور به این جنبش پیوستند. چنانکه تنها بوسیله ائتلاف دربار با رهبری مذهبی امکان داشت که جلوی پیشرفت آن سد گردد.

تیراندازی سه جوان بابی به ناصرالدین شاه نقطه عطفی بود که این ائتلاف را بوجود آورد. ائتلافی که نیم قرنی پایید و در نتیجه آن با پیگرد وسیع و کشتار بیش از ده هزار تن، پیروانی که اینک به آیین نوین بهائی پیوسته بودند، بصورت اقلیتی به حاشیه جامعه رانده شدند. با اینهمه بهائیان با طرح اندیشه های نوین و رفتار به موازینی جدید از تأثیرات دامنه داری بر محیط اجتماعی برخوردار گشتند.

دیتر، آشنایی مردم با موازین زندگی اروپایی هر چند به سبب

(۶) "... با رجال دولت درآویختند و دین را بهانه ساختند و صلاح امت بر زبان راندند و عزل وزرا درخواستند و بنیان انصاف و مروت برانداختند ... و چون به مقصد خویش موفق شدند ... تعرض به سلطنت نمودند و فتوا به خلع دادند ... عاقبت اصرار بر جنگ نمودند و ... در افواه عوام انداختند که روس دولت نیست مایوس و سپاه لشگرش پیکریست بیروح ... ما امت قاهره هستیم ... جهاد کنیم و بنیاد عناد براندازیم و شهره آفاق شویم و سرور امم ... و چون نتایج این حرکات آشکار شد ... سیصد هزار جوانان امت و نورسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند ... و ولایات آباد خراب آباد گشت، خزاین بیاد رفت و ثروت دولت و رعیت محو و تاراج ... علمای پُر عربده ... رو به فرار آوردند و این مصیبت کبری را فراهم کردند ..."

عبدالباها، رساله سیاسی، ص ۲۱-۱۸.

عقب ماندگی فکری و تعصبات مذهبی تنها بصورت مسخ شده صورت می‌گرفت، در بیداری ایرانیان مؤثر واقع شد و آشنایی با علم و صنعت نوین و اسپماندگی از جهان پیشرفته را نمایان تر ساخت. سرانجام بیداری احساس ملی در نزد میهن دوستان به کوشش برای شناخت فرهنگ و تمدن باستانی ایران زمین انجامید و از اینراه گامهایی برای یافتن اعتماد به نفس درمقابل پیشرفتهای حیرت انگیز غرب برداشته شد. (۷)

هر سه این عوامل زمینه ساز انقلاب مشروطه بودند که هرچند در اوان کار به سبب تمایل دولتمردان به اصلاحات، با موفقیت به پیش رفت، اما بر زمینه عقب ماندگی ذهنی توده مردم که اسیر رهبری مذهبی بودند، در نهایت با مقاومت مؤثر این رهبری محکوم به شکست شد. (۸)

پس از دوران هرج و مرجی که میرفت به تقسیم کشور میان دو قدرت بیگانه منجر شود، (۹) با عروج رضاشاه، ایران با برپایی یک حکومت مرکزی مقتدر، ایجاد امنیت نسبی و گسترش آموزش، به پیشرفتهای بزرگی دست یافت؛ چنانکه در کوتاه مدت چهره ظاهری کشور دگرگون گردید.

اما آنچه که باعث می شد ایران در طول نیم قرن پس از آن هم از ورود به گردونه پیشرفت جهانی بازماند، همان تداوم سرشت قرون وسطایی جامعه بود که پیشتر به شکست انقلاب مشروطه انجامید.

(تجدد و نوگرایی وجه مشخصه دورانی است که در آن همه جوانب زندگی اجتماعی دگرگون گردد. از آنجا که نوزایی فرهنگی برای نخستین بار در اروپا با غلبه بر قرون وسطا چهره گشود، مشخصات دوران پیش از آن را در دیگر جوامع نیز همان «دوران قرون وسطایی» می نامند.)

(۷) "در ازمنه سابقه مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع برافروخته بین انجمن آفاق منور بود... حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه اش دستورالعمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۹-۸.

(۸) "بنیاد استبداد بیداد برافتاد ولی بنیان آزادی تا بحال استقرار نیافت." عبدالبهاء، مأخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۲۳.

(۹) "در این سالهای جدال و قتال جمیع اهل عالم در اشد وبال، علی الخصوص ایرانیان که مورد جمیع آفات شدند." عبدالبهاء، لوح حاجی یدالله سدهی.

مهمترین تفاوت زیست قرون وسطایی با عصر جدید تفاوت در مقام انسان است. اگر در قرون وسطا فرد و در نتیجه جامعه در دست استبداد اربابان مذهب اسیر است، عضو جامعه نوین از شخصیت غیرقابل تجاوزی برخوردار است و از حقوق مدنی خدشه ناپذیری بهره دارد. (۱۰) برپایه چنین تحولی همه جوانب زندگی اجتماعی دگرگون می گردد:

در جامعه ای متشکل از انسانهای آگاه و آزاده، حکومت استبدادی برقرار نمی ماند و نظام سیاسی بسوی دموکراسی و مشارکت مردمان دگرگون می شود. علوم و هنرها با کسب استقلال به شکوفایی می رسند و راه پیشرفت علمی و صنعتی هموار می شود. با رشد شخصیت و آگاهی انسانی، همبستگی اجتماعی و انسان دوستی بنیان نوینی می یابد و جامعه در جهت استواری عدالت اجتماعی سیر می کند. (۱۱)

درهم شکستن سلطه ارباب مذهب، نقطه عطفی است که روند فراویدن به جامعه نوین را دامن می زند. روندی که اروپا پنج قرن پیشتر بدان گام نهاد و اگر چه هنوز هم پس از کشاکشهای عمیق و قربانیان بیشمار ادامه دارد، اما بازگشت ناپذیر شده و به بسیاری از دیگر کشورها و حوزه های فرهنگی نیز گسترش یافته است. (۱۲)

کشور ما در آستانه انقلاب مشروطه قرنها بود که از این دگرگونیها واپس مانده بود. از یکسو مکتب های قرون وسطایی و لشکر عظیم ملایان بر روان مردمان حاکم بودند و از سوی دیگر دار و ندار

(۱۰) "هیأت اجتماعی بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه است چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیاید و امنیت و سعادت نیاید؛ عزت مقدسه انسان رخ ننماید و معشوق آمل چهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد... آدم نشو و نما نتواند و راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد." عبدالبهّا، رساله سیاسیه، ص ۲۵.

(۱۱) "مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت و کتابت ماهر و متفمن باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً به حکومت محلیه شکایت نمایند و اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند ... داوری خود را به مجالس عالییه رسانند..." عبدالبهّا، رساله مدنییه، ص ۲۴.

(۱۲) "قدری ملاحظه در تاریخ اروپا شود. تا چنین تعرضات دینی و مذهبی بود، روز بروز ملت و دولت تدنی می کرد؛ چون عدالت و مساوات حاصل گشت این ترقیات نمود." عبدالبهّا، لوح نصرالله باقروف.

مؤمنان بعنوان خمس و زکات و موقوفه و خرج زیارت نثار رهبری مذهبی می شد. دستگاه قضایی نیز بصورت «محاکم شرعی» در دست و در خدمت مال اندوزی و اعمال قدرت ملایان قرار داشت. (۱۳)

اما آنچه که سرنوشت ایران را رقم می زد، رخنه همه جانبه ملایان در زندگی اجتماعی در شهر و روستا بود که هیچگونه دگراندیشی و دگر بودی را تاب نمی آورد و با شدت سرکوب می کرد. (۱۴) روحیه استقلال فردی و خرد شخصی را تحمل نمی توانست و سرسپردگی ذهنی و تقلید کورکورانه را رایج می ساخت. (۱۵)

ویژگی های یاد شده برای ایران قرن نوزدهم، کما بیش ویژگی های مشترک همه جوامع «قرون وسطایی» بشمار می رود. اما آنچه که رهبری شیعیان را به عامل نه تنها رکود، بلکه سقوط ایران بدل می ساخت، «غیر مشروع» نشان دادن حکومت سیاسی بود. اگر در اروپای قرون وسطایی شاهان دست نشانده قدرت پاپ بودند، دستکم در حکومت برکشورشان آزادی داشتند. اما در ایران در نتیجه «نامشروعیت» حکومت، نه تنها امت به ستیزه جویی با حکومت تشویق می شد بلکه قانون شکنی به فضیلتی بدل شده بود.

اما چنانکه در هیچ جای دنیا حکومتگران مذهبی نتوانستند بر جامعه ای بطور مطلق حاکم گردند، در ایران نیز بر سه محور یاد شده، بخش بزرگی از مردمان چه به انگیزه میهن دوستی و چه به کشش آزادیخواهانه، نه تنها در مقابل رهبری مذهبی ایستادگی می کردند، بلکه به مبارزه ای روشنگرانه روی آوردند. این بخش بزرگ از طیفی گسترده تشکیل می شد که یک سوی آنرا روشنفکران و روشنگران در درون و بیرون از دستگاه حکومت

(۱۳) "... هر یک از علما به رأی و اجتهاد خود نوعی حکم می نمایند مثلاً دو نفس مرافعه می نمایند، یکی از علما حکم به مدعی و دیگری به مدعی علیه دهد بلکه احياناً در ماده واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر ... عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۴۵.

(۱۴) "دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند." عبدالبهاء، رساله سیاسی، ص ۳.

(۱۵) "امروز دیوان در دست گرگان و دیوان است یعنی علمای پُر ظلم و عدوان که مانند وحش درنده و مارگزنده بر یاران دل زنده و آهوان بیابان رحمن هجوم نمایند." عبدالبهاء، لوح قوام الدیوان.

تشکیل می دادند که از میانشان مردان لایقی، مانند قائم مقام، امیرکبیر، سپهسالار و امین الدوله برخاستند؛ مردانی که بنا به تمایل دربار به اصلاحات، به صدارت رسیدند و در صورت نبود فشار رهبری مذهبی، می توانستند قدمهای مؤثری در راه پیشرفت ایران بردارند، اما به زودی برکنار و به سرنوشتی اسفبار دچار گشتند. (۱۶)

در سوی دیگر این طیف، اقلیتهای دینی قرار داشتند، پس از آنکه در نیمه قرن نوزدهم در نتیجه فشار و کشتارهای موسمی جمعیت آنان رو به نابودی می رفت، موقعیتشان بتدریج و بطور نسبی بهبود یافت:

گذشته از مسیحیان بویژه سرنوشت زردشتیان و یهودیان با کمک و پشتیبانی همکیشان در خارج از کشور نقطه عطفی یافت و هر چند که از نظر ملایان جان و مالشان همچنان «حلال» بود، به حداقلی از مصونیت دست یافتند.

در این طیف، بهائیان در کنار دیگر اقلیتهای دینی، از نبود آزادی رنج می بردند و مورد ستم مضاعف اربابان سیاسی و مذهبی قرار داشتند. فزون برآن، هم در طیف روشنگران و هم در میان اقلیتهای دینی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند: از سویی چنان تحت پیگرد قرار داشتند که کافی بود، کسی به «بابیگری» شناخته شود، تا گرفتن جان و مالش «ثواب» بحساب آید و از سوی دیگر با آنکه بزرگترین اقلیت دینی را تشکیل می دادند و در همه نقاط کشور ساکن بودند، در محله‌هایی ویژه مانند دیگر اقلیتهای مذهبی جای نیافته و نمود خارجی نداشتند.

(۱۶) قائم مقام: "میرزا مهدی امام جمعه اول تهران که در توطئه قتل قائم مقام دست داشت، برانداختن آن مرد بزرگ را به وزیر مختار انگلیس تبریک گفت." فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، ص ۱۹.

امیرکبیر: "به شاه خاطر نشان کردند، که ... اگر طالب ایمنی اورنگ پادشاهی است، باید او را معدوم گرداند." فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۷۲۳.

سپهسالار: "ملایان به دشمنی سپهسالار برخاسته و او را بیدین خواندند و نامه ای به ناصرالدینشاه (در راه بازگشت از اروپا) نوشتند که (او) را با خود به تهران نیاورد!" کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۰.

امین الدوله: "...با حریت هجوم ارباب عمایم و بهتان بیدینی و اصلاح طلبی امین الدوله را نیز که تازه مشغول شده بود از پای در افکندند." بهار، سبک شناسی، ج ۳، ص ۳۸۰.

مشکل دیگر آنکه پس از جلوگیری از پیشرفت جنبش بابی فرصت مناسبی بدست رهبری مذهبی افتاد، تا با فریاد «وادینا» برسر منابر و ایجاد وحشت از بابیان، نفوذش بر امت را افزایش دهد. چنانکه هر «عنصر نامطلوبی»، هر رقیب مالدار و هر آزاداندیشی میتوانست بوسیلهٔ تهمت «بابیگری» از هستی ساقط شود.

در این فضای متشنج عرصهٔ فعالیت بر همهٔ مخالفان رهبری مذهبی و حتی دولتمردان چنان تنگ بود که می بایست همواره هوشیار باشند، به چنین تهمتی گرفتار نشوند.

از دیدگاه امروز به دشواری قابل تصور است که رسوخ اندیشه های نوین و مبارزه با سرشت قرون وسطایی جامعهٔ ایرانی، برای روشنگران آنروزگار به چه جانبازیهایی نیاز داشت. در آثار بهائی این مبارزهٔ روشنگرانه در هر سه محور یاد شده بازتاب یافته است.

فراتر از آن بهائیان می بایست می کوشیدند، نظراتشان دربارهٔ سرنوشت ایران و راه برون رفت از آن را با احتیاطی دو چندان مطرح سازند. زیرا که برای رهبری مذهبی بسیار مطلوب بود که هر سخن «نامطلوب» را به عنوان «ارتداد» و «الحاد» مذهبی در نطفه خفه کند.

نمونه آنکه دو اثر مهم بهائی بنام «رسالهٔ مدنیه» و «رسالهٔ سیاسیه» (۱۷) که در آنها مشخصاً اوضاع ایران آنروزگار مورد بررسی قرار گرفت، بدون نام نویسنده انتشار یافت. در این دو رساله که یکی در اواسط عصر ناصری و دیگری ده سالی پیش از انقلاب مشروطه در میان قشر روشنفکران ایران و بویژه دولتمردان رواج یافت، برای نخستین بار از نظریهٔ جدایی دین و حکومت دفاع گردید و دخالت رهبران مذهبی در امر سیاست و کشورداری، عامل اساسی شکستهای ایران ارزیابی گشت:

«هر وقت علما ... در عالم سیاسی مدخلی جستند و رایبی زدند و تدبیری نمودند ... نائره فساد برافروخت ... مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان. در اواخر ملوک صفویه ... علما در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند و علمی افروختند ... که منتج هلاک گردید. ممالک محروسه جولانگاه قبایل ترکمان گشت و میدان

(۱۷) رسالهٔ مدنیه نگارش: ۱۸۷۵ م. ، رسالهٔ سیاسیه: ۱۸۹۳ م.، انقلاب مشروطه:

غارت و استیلای افغان. خاک مبارک ایران مسخر امم
 مجاوره گردید... ایران ویران شد و... زمام حکومت در
 دست درندگان افتاد. این ثمرهٔ مداخلهٔ علمی دین و
 فضلالی شرع متین در امور سیاسی شد. (۱۸)

«نوبت دیگر علمای امت در بدایت حکومت آقا محمد
 خان... در تعیین سلطنت رأیی زدند... و تخم
 خصومت در کشتزار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر
 افتادند... سروسامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه
 واقعهٔ کرمان بوقوع پیوست.» (۱۹)

«واقعهٔ ثالثه در زمان (فتحعلی شاه) بود که پیشوایان
 باز زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافراختند و
 ساز جهاد با روس ساختند... در میدان جنگ به یک
 شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار
 کردند... و نصف ممالک آذربایجان و هفت کرور تومان
 و دریای مازندران را بباد دادند.» (۲۰)

نویسنده با توجه به شواهد تاریخی هرگونه دخالتی در امر
 کشورداری از سوی پیشوایان مذهبی را رد می کند:
 «کسانیکه تدبیر لانه و اشیانه... خویش نتوانند و
 از بیگانگی و خویش بیخبرند، در مهام امور مملکت و
 رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور سیاسی
 معانده. و چون مراجعه به تاریخ نمایی از این قبیل
 وقایع بیحد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخلهٔ
 رؤسای دین در امور سیاسیه بوده.» (۲۱)

برخلاف روشنفکرانی که با الگوبرداری از ویژگی های جوامع
 اروپایی در پی یافتن راه‌حلهایی برای مشکل جامعهٔ ایرانی بودند،
 بهائیان از درون جامعه و با توجه به تجربیات تاریخی و حافظهٔ
 فرهنگ ایرانی نظراتشان را بیان می کردند و از طرح مطالب
 «خطرناک» ابا نداشتند.

این تفاوت از آنجا مهم بود که بعدها بسیاری انگاشتند که با
 نادیده گرفتن قدرت و نفوذ فلج کنندهٔ رهبری مذهبی، می توان

(۱۸) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسیه، ص ۱۵.

(۱۹) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسیه، ص ۱۶.

(۲۰) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسیه، ص ۱۸.

(۲۱) عبدالبهاء، رسالهٔ سیاسیه، ص ۲۱.

ایران را براه ترقی انداخت و راههای غیرواقعی و خسران آوری در مقابل مردم ایران گذاشتند. (۲۲)

تصور رایج این بود که می توان با فراگیری دانشهای غربی و رفتار به ظواهر زندگی اروپایی، تجدد را جانشین منش قرون وسطایی ساخت و جامعه ایران را بدون گسست از سرشت قرون وسطایی و اعتقادات خرافی، به شاهراه پیشرفت واقعی انداخت.

بسیاری تا بدانجا رفتند که پنداشتند با یافتن ابیات و جملاتی در ستایش عقل در آثار شاعران و ادیبان اسلامی، می توان خردگرایی و تفکر علمی را دامن زد. برخی دیگر گفتند و نوشتند، اقتباس از دیگران شایسته نیست و ایرانیان باید به همت خود راه دانشهای نوین را بکوبند؛ حتی اگر قرن‌ها بطول انجامد! (۲۳)

بهائیان اما با واقع بینی پیشرفت های غربیان در زمینه های گوناگون را تأیید می کردند (۲۴) و فراگیری آنچه را دیگران دارند، با حفظ هویت فرهنگی تنه‌ها راه واقع بینانه و عملی می یافتند:

«ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومیه کمال مهارت را نایل، (با این وجود) از یکدیگر اقتباس می کنند. ممالک ایرانیه که منتهی درجه احتیاج را داشته چگونه جایز است که مهمل و معطل بماند.» (۲۵)

(۱) "قومی برآند که باید اینگونه امور اصلاحیه را به تائی اجرا نمود تعجیل جایز نه. و حزبی برآند که باید تشبث به وسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت تامه و کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوایف نه. باری هرگروهی به هوایی پرواز می نمایند. ای اهل ایران، سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند و اختلاف آرا و ... بی فکری و بی خبری تا چه زمان باقی. اغیار بیدار و ما به خواب غفلت گرفتار. جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیه خود می کوشند و ما هر یک دم به دم بسته دام نوییم." عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۱۶.

(۲) "برخی بیچارگان ناس را که قوه امتیاز ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و معایر اصول شرعیه." عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۱۶.

(۳) "امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست." بهاءالله، لوح طرازات.

(۴) عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۴۰.

نیاز به تأکید نیست که فراگیری «فنون و معارف و صنایع» تنها بخشی از موارد قابل اقتباس از غرب را تشکیل می‌دهد. بخش دیگر و مهمتر همانا «موازین تمدن» و «کشورداری عادلانه» است که باید بر پایه خرد و قانون روایی تدوین گردد تا حقوق و وظایف فرد در جامعه تحقق یابد. اینهمه بدان بستگی دارد که گوناگونی اجتماعی و آزادی آرا در فضایی شکوفا شود که در آن جدایی دین از حکومت به واقعیت پیوسته باشد. (۲۶)

از دید بهائی تازه این تنها مرحله ای از انقلاب فرهنگی گسترده‌ای است که ایران را برپسماندگی چیرگی خواهد داد. در گام بعدی جامعه ایرانی خود باید راه رفته را با تکیه بر سرشت فرهنگی و تاریخی اش ادامه دهد و در پی یافتن دست آوردهای نوینی بکوشد. (۲۷)

میان آموختن و دنباله روی نابخردانه تفاوت بسیار است. چنانکه در آثار بهائیان، از انحرافات غربیان از اصول تمدن و انسانیت نیز به شدت انتقاد می‌شود: عدم پیشرفت در مراتب اخلاقی، جستجوی غلبه بر دیگران، تدارک و ارتکاب جنگها و ظلم اقتصادی (۲۸) تنها جوانبی از این انتقاد را تشکیل می‌دهد. از نظر بهائیان تمدنی که

(۵) "قواعد) ممالک اروپا فی الحقیقه نتایج افکار چند هزارسال علمای نظام و قانون است. با وجود این هنوز ناتمام است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل، چه که دانایان سابق پی به مضرت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و می‌نمایند." عبدالبهی، رساله سیاسی، ص ۲۸.

(۶) "... به تدابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند. چه که قرون عدیده (صدها هزار) از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه به حیز وجود آمده. حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت به نحو دیگر اسباب فراهم آید... اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود. مثلاً... مدتی کوشیدند تا آنکه قوه بخار را کشف و بواسطه آن چه بسیار امور... را که مافوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند... پس بهتر آنستکه در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم از آن بدست آید." عبدالبهی، رساله مدنی، ص ۱۳۴-۱۳۳.

(۷) "جمیعاً به اعظم جد و جهد در تدارکات حربیه می‌کوشند و اهالی مسکین آنچه به عرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند..." عبدالبهی، رساله مدنی، ص ۷۲.

در غرب بنیان یافته، تمدنی است که در آن معنویات و اخلاقیات چنانکه باید و شاید پیشرفت نداشته است. (۲۹)

پس پیش شرط اقتباس از غرب آن است که تحول فرهنگی عمیقی جامعه ایرانی را درنوردد که بدان از طرفی خود را از چنبره اعتقادات خرافی و سرشت قرون وسطایی رها کند و از طرف دیگر به معنویت روییده در این سوی جهان، امکان تبلور و شکفتگی دهد. خردمندان از جوانب مثبت تمدن غربی بهره برد، اما ناراستی هایش را نپذیرد. (۳۰)

تحولی سترگ که در هیچ جامعه ای با وجود سلطه اربابان مذهبی و نفوذ فلج کننده شان تحقق پذیر نبوده و نخواهد بود. از سوی دیگر فراگیری دانش غرب و استفاده درست از آن البته می بایست با اعتماد به نفس و سرافرازی توأم باشد. بدین سبب نیز لازم است برگزیده دوری که ایرانیان از پیشروان تمدن و فرهنگ بودند، تأکید گردد (۳۱):

«آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند ... حال چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده... گمان نرود که اهالی ایران در... ادراک و شعور فطری و عقل و دانش و استعداد طبیعی... پست ترند، بلکه در قوای فطریه سبقت برکل قبایل و طوایف داشته و دارند.» (۳۲)

-
- (۸) "... خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوایف اروپ می نماید بسیار (است)." عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۷۴.
- (۹) "حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی است... و یا خود مخرب بنیان انسانیت... است؟" عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۷۳.
- (۱۰) "از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبتوست که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جهانبنایی ایران است." عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۱۰.
- (۱۱) عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۱۲. "ای اهل ایران، ... منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید، اکنون چگونه افسرده و پژمرده گشته اید؟ ... چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیۀ خود را ادراک نمایید. کمر همت و غیرت بریندید و در تدارک وسایل معارف و مدنیت بکوشید... آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران در تشبث وسایل ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیه... به هوی و هوس خود مشغول گردید؟" عبدالبهیا، رساله مدنیه، ص ۱۰۹.

البتّه بهائیان بر طبل غروری بیجا و زیان آور نیز نمی کوبیدند و هدفشان، اعادهٔ حیثیت به مردمی بود که از سوی رهبری مذهبی «حشرات» و «چهارپایان» (۳۳) نامیده می شدند:

« لازم است که رسایل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه مایحتاج... ملت و سعادت و ترقی بشریه است در آن به براهین قاطعه بیان شود و آن وسایل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود... نشر افکار عالیّه قوهٔ محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان است.» (۳۴)

اما مهمترین جنبهٔ نظرات بهائی دربارهٔ علل واپسماندگی، به ویژگی حکومت های گذشتهٔ ایران مربوط می شود. این جنبه چه به سبب آنکه از سوی برخی آزادیخواهان مورد بدفهمی قرار میگرفت و چه بدانکه مانعی اساسی در راه قدرت طلبی رهبری مذهبی ایجاد می کرد، باعث شد بهائیان از هرجهت مورد حمله قرار گیرند:

بنا به فلسفهٔ اجتماعی بهائی، دستگاه حکومت برآمده از درون جامعه بطور فطری در خدمت به کشور عمل می کند (۳۵) و قدرت واقعی آن که تنها بر پشتیبانی ملت تکیه دارد، ضامن رفاه و پیشرفت جامعه است. حکومت پاره‌ای جدا از ملت نیست و هر دو باید چنان به هم بیامیزند که اقتدار یکی موجب سرافرازی دیگری باشد. (۳۶) اگر حق ملت است که حکومتی عادل بر کشور حکم براند، وظیفهٔ او نیز هست که از فرمان حکومت اطاعت کند و به جان و دل در راه اقتدارش بکوشد. (۳۷)

(۱۲) "همج رُعا" و "عوام کالانعام".

(۱۳) عبدالبهّا، رسالهٔ مدنیّه، ص ۱۲۹.

(۱۴) "این معلومست که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلّه تبعه و زیردستان راغب و مایل... و این قضیه امر فطری است." عبدالبهّا، رسالهٔ سیاسیّه، ص ۱۳.

(۱۵) "قوهٔ سیاسیّه... متعلق به عالم جسمانی و مورث سعادت خارجهٔ عالم انسانست و سبب محافظهٔ جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و علؤ منقبت هیئت جامعه." عبدالبهّا، رسالهٔ سیاسیّه، ص ۶.

(۱۶) "این نزاع و جدال و اختلاف در بین دولت و ملت سبب خرابی ایران است. از خدا خواهد که ملت اطاعت دولت نماید و دولت عدالت ملت فرماید." عبدالبهّا، لوح میرزا علی اصغر اسکویی.

حال اگر حکومتی به بیداد و استبداد گرایش یابد، از ویژگی ذاتی اش دور می شود و باید دید کدام عامل غیرعادی موجب آن بوده است. (۳۸) چنین وضعی بر ایران دو قرن گذشته حاکم بود و حکومتها در برابر قدرت شکننده رهبری مذهبی در چنان موقعیت ضعیفی قرار داشتند که برای حفظ خود نه تنها به زور و استبداد می گراییدند، که از جلب پشتیبانی بیگانگان نیز ابا نداشتند.

پیشنهاد بهائیان، در چنین بن بست اسفباری، این بود که ایرانیان باید با قانون روایی، کوشش صادقانه و پشتیبانی از تمایل ذاتی حکومتها به اصلاحات، آنان را به پایداری در مقابل حریف قوی پنجه تشویق کنند. (۳۹)

شوربختانه چنین موضعی در نزد ایران دوستان گوش شنوایی نیافت. اگر رهبری مذهبی این نظریه را بزرگترین مانع در برابر امیال قدرت طلبانه اش می یافت، آزادیخواهان ایرانی نیز نابودی «حکومت‌های ذاتاً استبدادی» را تنها راه نجات ایران می دانستند و بدین سبب بهائیان را به پشتیبانی از آنها متهم می ساختند!

البته باید انصاف داد که حکومت‌های معاصر ایران، بویژه در دوران پهلوی، توان استفاده از فرصت‌های تاریخی بسیاری را نیافتند؛ کوشش‌های اصلاح طلبانه شان راه به جایی نمی برد و یکی پس از دیگری در برابر مقاومت رهبری مذهبی به خودکامگی در غلطیدند. از سوی دیگر بهائیان نه تنها به سبب آنکه به حقانیت این نظریه اعتقاد داشتند، بلکه از این رو نیز که خدمت به آبادانی کشور را تنها راه‌هایی از بن بست موجود می دانستند، خود را در پیشگاه تاریخ

(۱۷) "دولت و حکومت... تدبیر حوایج ضروریه کند و... جمیع توابع در مهد آسایش و نهایت آرامش به کمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش قصوری حاصل شود و قوتش قصوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد." عبدالبها، رساله سیاسیة، ص ۳۴.

(۱۸) "یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عثمائم عندالله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایام به خدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست ولکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد و ردّ و سبب و قتل و تاراج مشغولند." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۳۶۶.

و ملت ایران سرافراز می یابند.

بدانچه گذشت، چیرگی بر پسماندگی ایران همانا با گذار به مرحله رشد نوینی ممکن است که هرچند فراگیری دانش و شیوه کشورداری از کشورهای پیشرفته می تواند به آن کمک کند، لیکن در نهایت به دگرگونی جامعه ایرانی بستگی دارد. از دید بهائی در کانون این دگرگونی انسان قرار دارد و رشد شخصیت و بازیافت هویتی تازه او را توانا خواهد ساخت تا جامعه را بر بنیادهای نوینی متحول سازد. جدایی دین و حکومت و برآمدن دولت بهبودبخش، روندی است که سرآغاز آن رهایی مسالمت آمیز ولی آگاهانه و قاطعانه از سلطه متولیان قرون وسطا خواهد بود. (۴۱)

(۱۹) "هرحکومت باهره و سلطنت قاهره، رعیتش در کمال عزت و سعادتست و تبعه و زیردستانش در هرکشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در جمیع مراتب بسرعت تمام در ترقی اند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در علو." عبدالیه، رساله سیاسیة، ص ۳۵.

(۲۰) "مشاهده کن که اگر (مردم) خودرا معلق به رد و قبول علما و مشایخ... نمی ساختند... مجال اعراض از برای علما نمی ماند. چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه می نمودند." بهاءالله، لوح نصیر.

نوسازی فرهنگی

فرهنگ را مجموعه دستاوردهای معنوی جامعه دانسته اند و از حوزه فرهنگی بعنوان مجموعه مردمی که از زبانی مشترک و ارزشهای زیستی و موازین رفتاری مشخصی برخوردارند، یاد می شود. شالوده فرهنگ همان شیوه اندیشیدن و رفتار است و اگر دست آوردهای هنری و یا سنت ها را با فرهنگ یکی بگیرند، از اینرو که آنها بیان کننده اندیشه ها و احساسات جامعه اند. فرهنگ تار و پود زندگی اجتماعی را تشکیل میدهد و نسل به نسل منتقل می شود. چون آینه ایست که هر قوم و ملتی خود را در آن باز می یابد و دیگر جهانیان را هم در خلال آن می بیند و می سنجد.

از سویی چنان جان سخت است که هیچ گونه دگرگونی بدون «پذیرش فرهنگی» ممکن نیست؛ زیرا هر اقدامی در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی ناچار از بُعدی فرهنگی برخوردار است؛ یعنی با جهان افکار و اعتقادات، ارزشها و آرمانها و بالاخره شیوه زندگی مردم سروکار دارد. از سوی دیگر چون هر دوره تاریخی، در نتیجه کار و آفرینندگی مردمان در فضای تازه ای رخ میدهد، فرهنگ نیز چهره نوینی می یابد.

در آثار بهائی درونمایه و مشخصات فرهنگ بشری و بویژه فرهنگ ایرانی بطوری واقع بینانه مورد بررسی قرار گرفته است. برخی جوانب این بررسی را میتوان چنین جمع بندی نمود:

- فرهنگ چه در تبلور اجتماعی و چه در بازتاب فردی، مهمترین مشخصه انسان و جامعه بشری است. انسان بی فرهنگ با حیوان تفاوتی ندارد و انسانیت انسان به رفتار و کردار دگرگونه و نیک تحقق می یابد.
- جوامع بشری بنا به عوامل بسیار از چهره های فرهنگی گوناگونی برخوردار شده اند و چنانچه به جستجوی معیاری برای مقایسه فرهنگ ها برآییم، آنرا در درجه رشد انسانیت مییابیم. شاخص رشد فرهنگی، نه شکوه و عظمت مادی، بلکه درونمایه انسانی و ارزش همدردی اجتماعی در یک حوزه فرهنگی است.

معیار تکامل فرهنگی درجه بلوغ اجتماعی است. همانگونه که انسان بالغ را شایسته نیست که بر نابالغ فخر بفروشد، میراث و عنای فرهنگی نیز مایه غرور و مباهات نمی باشد. برتری طلبی و ستیزه جویی در بنیاد مخالف منش فرهنگی است و فرهنگ راستین نباید و نمی تواند به خوار داشتن دیگران و دشمنی، چه در محدوده کشوری و چه در پهنه جهانی دامن زند.

- تکامل فرهنگی جوامع نیز همچون رشد انسان مرحله به مرحله صورت می گیرد و نمیتوان بیکباره از بدویت به مراحل عالی رسید. از سوی دیگر فرهنگ به میراثی که گذشتگان پیادگار گذاشته اند محدود نمیشود، بلکه نیرویی زنده و پویا است که فکر و احساس را به حرکت در می آورد و به نوجویی و نوآوری دامن می زند. از اینرو تنها تکیه گاه برای دستیابی به تکامل و پیشرفت است.

- فرهنگ هر جامعه ای تعیین کننده هویت افراد وابسته به آن است. بی هویتی شایسته مقام انسان نیست و دستیابی به هویت فرهنگی از حقوق نخستین اوست. از آنجا که یافتن هویت بدون آگاهی فرهنگی ممکن نیست، هر عضو جامعه حق دارد با میراث فرهنگی و دستاوردهای تاریخی کشورش آشنا شود.

- خودآگاهی فرهنگی از جمله موجب آن است که ملل جهان برنامه های توسعه خود را نه براساس الگوهای بیگانه، بلکه بر پایه هویت فرهنگی خویش طرح ریزی کنند.

چون از این دیدگاه به فرهنگ و تاریخ اجتماعی در حوزه فرهنگ ایرانی بنگریم، فرازهای ارزشمند و کم نظیری می یابیم، که هویت ایرانی را در صورت وابستگی به آن، از ویژگی های مثبت انسانی برمی فروزد. ایران نه تنها زادگاه بسیاری از مردان خداست که فروغ ایزدی را در دل مردمان کاشتند، که ایرانیان نیز بدین موهبت به اخلاق و رفتار انسانی پیشگام بشریت بودند. (۱)

(۱) "در ازمنه سابق مملکت ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته، بین انجمن آفاق منور بود ... ملت ایران ما بین ملل عالم به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرفراز بود." عبدالبهها، رساله مدنیه، ص ۹.

در آثار بهائی به پایگاه زردشت، بعنوان پیامبری ارج گذاشته میشود که اندیشه، گفتار و کردار نیک را بعنوان حد فاصل میان انسان و حیوان برنمود و آنرا به کانون هستی انسان بدل ساخت. (۲)

پیشرفت و سازندگی در ایران باستان را نیز باید مدیون رفتار به این نیکویی‌ها دانست. از این رهگذر درونمایه فرهنگ ایرانی که مقام والای انسان را بازتاب داده و پس از اسلام نیز در عرفان ایرانی تداوم یافته، مورد ستایش است. (۳)

پیشگامی فرهنگی و وظیفه تاریخی والایی را برعهده ایرانیان گذاشت و آن ترویج آداب شهرنشینی میان اقوام بدوی همسایه بود. از این رهگذر حوزه فرهنگ و آیین ایرانی بسیار فراتر از مرزهای ایرانشهر گسترش یافت. هرچند که در آنروزگار تبادل فرهنگی از راه برخورد با اقوام مهاجمی صورت می‌گرفت که پی در پی مردم ایران را دستخوش غارت و کشتار کردند و بارها شیرازه زندگی ایرانیان را از هم گسستند. (۴)

با اینهمه تاریخ ایران را نیز باید به معیار انسان دوستی سنجید و اگر ایرانیان نیز به برتری جویی و تجاوزکاری برخاستند، از نكوهش ابا نکرد. بدین نگرش میراث فرهنگی ایرانزمین نه بالمش غروری بیجا است و نه بخودی خود پرشگاهی به سوی آینده؛ دستاورد کوشش و منش پدران و مادران ماست که باید با تکیه بر جوهر انساندوستانه و اندیشه متکامل، فراراه نوسازی امروزی قرار گیرد. (۵)

(۲) "هرکس تعالیم و وصایای آن بزرگوار (زردشت) را مطالعه نماید واضح شود که آن تعالیم آسمانی است... و پارسیان تا بموجب وصایا و نصایح آن بزرگوار عمل می‌نمودند عزیز دو جهان بودند..." عبدالبهاء، یاران پارسی، ص ۱۷۲.

(۳) "اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود و اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند." عبدالبهاء، نطق در اسکندریه، ۱۳۳۰ ق.

(۴) "ای یار دیرین، افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه ترک و تاجیک و فارسین را بنیاد بر باد و بنیان ویران..." عبدالبهاء، یاران پارسی، ص ۱۰۹.

(۵) "ایران وقتی بهشت برین بود و آئینی نازنین داشت. اهالی ایران سردفتر علم و عرفان بودند و عزتش پایدار بود و صیت عظمتش جهانگیر. ولی افسوس که خاک ایران جولانگاه بیگانگان شد و بنیان قدیم ایرانیان به تزلزل آمد و بنیاد برافتاد. نشانه ئی از فضایل پیشین نماند و از اوج عزت به حضيض ذلت افتاد." عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۸۶.

آیین بهائی اگر به گذشتهٔ ایران می‌نگرد، بدین سبب که در نسل حاضر شور و شوق نوسازی همه‌جانبه‌ای را دامن زند و در ایرانیان بیداری لازم را برای بازسازی مقامی که در خانوادهٔ جامعهٔ جهانی داشته‌اند برانگیزد. این دگرگونی میسر نمی‌شود، مگر به پالایش منش و رفتار، پیشی گرفتن در دانش و خرد و بنای جامعه‌ای که در آن فرزاندگی و آزادگی دست در دست هم می‌روند. (۶)

بنای چنین جامعه‌ای پیش از هرچیز به یک زیربنای فرهنگی بالنده نیاز دارد که شالودهٔ هویت ملی قرار گیرد. سرزمین و زادگاه مشترک و حتی زبان مشترک، بخودی خود موجب همبستگی ملی نمی‌شود. هویت ملی پدیده‌ای نوین در تاریخ است و در شکل‌گیری آن آگاهی بر میراث فرهنگی و جایگاه کشور در میان خانوادهٔ کشورهای منطقه و جهان، نقشی اساسی دارد.

فرهنگ ملی نیز تنها زمانی به زاینده‌گی دست می‌یابد که برآیند خردفرهنگ‌های درون جامعه باشد. به رقابت میان فرهنگ شهری و روستایی، فرهنگ‌های قومی و فرهنگ طبقات مجال دهد، تا زمینهٔ لازم برای شکوفایی فرهنگ روشنگری و روشنفکری فراهم آید.

همبستگی ملی نیز به هویت مشترک وابسته است و نه به سیاست. از اینرو در کشوری که گروه‌های اجتماعی و قومی به همبستگی فرهنگی دست نیافته‌اند، وحدت ملی دست نیافتنی است. بویژه آنکه برپایی نظام دمکراتیک و مردمی، مستقیماً تابع آگاهی فرهنگی و مشارکت در تعیین سرنوشت کشور است.

برای آنکه آگاهی فرهنگی به هویت ملی بیانجامد، فرهنگ هر جامعه‌ای باید بطور عمیق و همه‌جانبه نوسازی گردد. تا بدانجا که از نوسازی فرهنگی بعنوان *نوزایی فرهنگی* یاد می‌شود. همانگونه که تاریخ اروپا نشان می‌دهد، نوزایی فرهنگی تحول ژرفی است که هستی اجتماعی انسان را دگرگون می‌سازد. چنین تحولی در آنسوی جهان با کشاکش‌های عظیمی توأم بوده است و نباید ساده‌اندیشانه تصور کرد که راهی است هموار و بدون تکاپو پیمودنی.

نوزایی فرهنگی تنها با فراگیری دانش‌های نوین، بدون نفی باورهای قرون وسطایی و دمیدن روحی جدید به روان جامعه ممکن

(۶) "بزرگوار هر دولت و ملتی و ترقی و سعادت جاودانی هر قوم و امتی منوط و موکول به تصحیح اخلاق و تحسین اطوار و تحصیل دانایی و تدرج در مدارج

کمالات انسانی است." عبدالبهیا، نامه به براون.

نمی‌گردد. در کانون این مبارزه فرارویدن انسان به بلوغ فکری و تشخیص اجتماعی قرار دارد و این مهم میسر نمی‌گردد، مگر به واپس نشستن مذهب قرون وسطایی که بر همه هستی فردی و اجتماعی انسان تسلط یافته است.

- از جمله مهمترین گذرگاههای تحول بسوی عصر نوین، مبارزه با این تصور است که نفی مذهب قرون وسطایی به «بی بند و باری» و «ناهنجاری اخلاقی» می‌انجامد. در حالیکه انسان با رهایی از آن، به شکوفایی خرد و وجدان دست می‌یابد و موازین زندگی معنوی و حیات اجتماعی به مرحله کیفی والایی متحول می‌شود.

انسان به قوای معنوی و احساس روحانی، انسان است و آنگاه که از بند خرافات و ترس برهد، این قوا را با خرد و دانش هماهنگ می‌سازد و به شکوفایی واقعی وجدان و اخلاق دست می‌یابد.

- تصور دیگری که از سوی پاسداران روابط قرون وسطایی دامن زده می‌شود آنستکه گسست از گذشته، از آنجا که با نفی باورهای گذشتگان توأم است، با وفاداری و احترام با آنان مغایرت دارد.

در حالیکه روابط زندگی قرون وسطایی مخالف موازین زندگی شایسته امروز است و نسلهای گذشته ما نیز در آرزوی دورانی بسر برده‌اند، که بیدادهای اجتماعی بسر آید و انسان رها از هستی قرون وسطایی بسوی شکوفایی همه جانبه گام بردارد. بدین مفهوم گسست از گذشته و نوزایی فرهنگی حسرتی بجا نمی‌گذارد و بدرستی در جهت تحقق آرزوی نسلهای گذشته است.

انسان و جامعه خواه ناخواه همواره در حرکت و تغییراند و اگر حرکت و تغییرشان در جهت تکامل و بلوغ نباشد، ناگزیر از حرکت نزولی و انحطاطی اند. (۷) در جهان امروز که ورزش نوسازی، جوامع را یکی پس از دیگری درمی‌نوردد، اگر جامعه ای به کوشش و توان درونی به نوسازی فرهنگی دست نیابد، ناگزیر از پس رفت به گذشته ای است که اگر زمانی مرحله ای از سیر تکاملی بوده است، بازگشت به آن جز فاجعه به بار نمی‌آورد.

(۷) "هر شئی موجودی لابد بر اینست که یا در ترقی است یا در تدنی ... مثلاً این مرغ پرواز دارد تا روبه اوج می‌رود، در ترقی است چون توقف روبه تدنی است ... زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد." عبدالبهاء، مکاتیب، ص ۵۱۷.

سرنوشت اسف بار جامعه ایرانی در دوران معاصر دقیقاً چنین رقم خورد: از آن رو که کوششهای پیشرفت طلبانه به حدی نرسید که به نوزایی فرهنگی دامن زند، جامعه طبعاً مورد تهاجم فرهنگهای پویای بیگانه قرار گرفت و به چنان بحران و سرگستگی دچار شد، که به متولیان قرون وسطی روی آورد.

- تصور رایج دیگر در جوامع قرون وسطایی آنستکه اگر همه مردم بر موازینی مشخص و باورهایی یکسان زندگی کنند، صلح و آرامش تحقق می یابد و اگر در چنین جامعه ای عدالت نیز اجرا شود، جامعه ای آرمانی حاصل خواهد شد.

از دید بهائی چنین تصویری نارواست و مخالف آزادی وجدان انسانی: نخست آنکه انسان موجودی اندیشمند است (۸) و هرگونه محدودیت اندیشه او را از مهمترین ویژگی هایش تهی می سازد. اندیشیدن همانا رفتن به راهی دیگر از گذشتگان است. تنها از پرواز اندیشه در فضاهای نوین، ابتکار و نوجویی در انسان برانگیخته می شود و گسترش دانش و هنر ممکن می گردد. جستجوی حقیقت نیز تنها با برخورد اندیشه های گوناگون ممکن است و هرگونه کوشش برای یکسان سازی اندیشه ها بازگشت به سترونی قرون وسطایی است.

دیگر آنکه، دگراندیشی به رشد انسان بسوی بلوغ فکری دامن می زند. بلوغ فکری به انسان دوستی و اخلاق والای اجتماعی میدان می دهد و به همزیستی مهرورزانه می انجامد. (۹)

یگانگی والاترین آمال جامعه بشری است. لیکن به شرطی که بر اندیشه و اراده آزاد انسانها استوار گردد. اختلاف عقاید و آرا نیست که موجب دشمنی می شود، بلکه کوشش برای تحمیل عقیده و

(۸) "هر قوه ای را معطل و معوق توان نمود، جز فکر و اندیشه را که انسان بنفسه منع اندیشه خویش نتواند و سد هوی و ضمائر خود ننماید." عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۲۳.

(۹) "وجدان انسان مقدس و محترم است و آزادگی آن باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق مکنونه عالم امکان است ... دو نفس در عالم وجود هم افکار در جمیع مراتب و عقاید موجود نه ... عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۶۷.

ناتوانی از مدارا و تحمل دگراندیشان، بشر را در توحش ستیزه جویانه فرو می برد و موجب برخوردها و سرکوبهای خونین در تاریخ بشر شده و می شود. (۱۰)

جامعه شایسته انسانی جامعه ای است که در آن اندیشه و گفتار والاترین گوهر است و دگراندیشی نه تنها نکوهیده نیست، که از مهمترین ارزشهای اجتماعی بشمار می آید. (۱۱) در چنین جامعه ای گوهر ایزدی نمایان می شود و نوع بشر به مانند گل‌های یک گلزار و برگ‌های یک درخت به یگانگی گونه گون دست می یابد. (۱۲)

نوسازی فرهنگی از نظر آیین بهائی از آنچه عموماً درک می‌گردد متفاوت است و مفهومی فراگیرتر و ژرف تر دربردارد. عموماً تحولاتی را که در سده‌های گذشته در کشورهای اروپایی رخ داده، نوزایی فرهنگی می نامند. این تحولات سه زمینه را در بر می گیرد:

❖ نخست آنکه روشنگری اروپایی هرچند قدمی اساسی در مبارزه با خرافات و باورهای قرون وسطایی برداشت، لیکن در میانه راه دچار رکود شد و به محدودیت نفوذ کلیسا بر اداره کشورهای بسنده کرد. در حالیکه نفوذ معنوی و قدرت مادی دستگاه مذهب کمابیش برقرارماند و هنوز هم مانعی بزرگ در راه پیشرفت کشورهای اروپایی و آمریکایی است.

(۱۰) "اختلاف بدو قسم است یکی اختلاف سبب انعدام است ... و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال ... اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آرا و طبایع سبب زینت عالم انسانی است." عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب، ص ۲۸۰.

(۱۱) "در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۵۳.

"نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد، که توندانی و من دانم. بلکه باید به جمیع نفوس به نظر احترام نظر کرد." عبدالبهاء، منتخبات مکاتیب، ج ۱، ص ۲۸.

(۱۲) "دوست یکتا می فرماید راه آزادی باز شده و سرپرده یگانگی بلند شده به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار." بهاءالله، مجموعه الواح.

❖ دیگر آنکه، استقرار حقوق شهروندی و ساختارهای دموکراتیک در اروپا، با آنکه تحولی عظیم بسوی جامعه دموکراتیک بود، اما پابرجایی قدرت و نفوذ محافل اقتصادی و سیاسی، همچنان باعث نارسایی دخالت بیواسطه مردم در اداره کشور می شود.

❖ سومین و بارزترین زمینه پیشرفت در کشورهای «غربی» متوجه پیشرفت علمی و فنی و اقتصادی است که آنهم چون با رشد اخلاقیات توأم نبود، بیشتر از آنکه در راه رفاه مردمان بکار آید، در جهت امیال سودجویانه مادی (۱۳) و از آن بدتر در خدمت صنایع نظامی و دامن زدن به جنگ و کشتار قرار گرفت. (۱۴)

بدین ترتیب نوزایی فرهنگی در غرب هرچند که جهان را لرزاند و هستی انسان اروپایی را برمداری دیگر قرار داد، از نارسایی های بسیاری رنجور است که کمبود پشتوانه اخلاقی و معنوی از مهمترین آنهاست. (۱۵)

انتقاد آیین بهائی از «غرب» * نیز در همین است که حکومت های آنسوی جهان در ادعای عدالت و نوع دوستی برآستی عمل نمی کنند و به برتری طلبی ستیزه جویانه، دانش را وسیله

(۱۳) "آمریکا، ... متأسفانه ملت مذکور به سبب افراط در مدنیت مادی و انهماک در شئون ناسوتیه، باوجود خصائص و مزایای جسمیه باهره بدان مبتلا گردیده است." شوقی ریانی، پیام بهائی، ش ۲۸۵، ص ۷.

(۱۴) "اگر چه (جنگ) نیست ولی فی الحقیقه (جنگ) دائمی مالی است زیرا این بیچاره های فقرا به کد یمین و عرق جبین چند دانه جمع می کنند آن وقت جمیع صرف جنگ می شود لهذا (جنگ مستمر است). "عبدالبهاء، خطابات، ج ۳، ص ۳۸.

"در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده آلت جهنمیه به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آنرا چشم عالم ندیده و (گوشه های) امم ندیده و نشنیده." بهاء الله، کلمات فردوسیة.

(۱۵) "من چون به این بلاد آمدم دیدم مدنیت جسمانیه در نهایت ترقی است، تجارت در نهایت درجه توسعه است، صناعت و مدنیت مادیه در منتهی درجه کمال است ولیکن مدنیت روحانیه تأخیر افتاده ... "عبدالبهاء، خطابات، ص ۵۶.

سودجویی و «تبادل» فرهنگی را در خدمت گسترش نفوذ سیاسی قرار داده‌اند. (۱۶)

نوزایی اروپایی در حوزه فرهنگی مشخصی به وقوع پیوست و طبعاً از ویژگی‌های محیط تاریخی و اجتماعی آن سوی جهان نشان دارد. همچنانکه هر انسانی بنا به توانایی‌های شخصی به بلوغ می‌رسد و هویتش برای همیشه در فضای فرهنگی مشخصی شکل می‌گیرد. (۱۷) نوزایی در هر حوزه فرهنگی درونمایه و جلوه ویژه‌ای می‌یابد. البته فرهنگها از جوانب بسیاری برخوردارند و چنانچه پیشتر اشاره شد، برخی از آنها می‌توانند به داد و ستد مورد اقتباس قرار گیرند.

دادوستد میان حوزه‌های فرهنگی در گذشته‌های دور نیز رواج داشته و تمدنهای بزرگ باستان هم از آن بهره‌مند بوده‌اند. هرچه داد و ستد فرهنگی گسترده‌تر، فرهنگها بیشتر بسوی همگرایی سیر میکنند و اینک در عصر حاضر با رشد امکانات تبادل، افق همگرایی بسوی فرهنگی جهانی و فراگیر نمایان گشته است. در این میان اما داد و ستد فرهنگی باید داوطلبانه و مهرورزانه باشد و هر نوع تجاوز فرهنگی به ازای شکست و یا نابودی فرهنگهای بومی و ملی نارواست.

* لازم به تذکر است که سخن از تمدن غربی است؛ وگرنه "اهالی غرب" نیز از احساسات روحانی بری نیستند: "من از شرق آمدم به غرب. در شرق می‌شنیدم که اهالی غرب احساسات روحانی ندارند، حال ملاحظه می‌کنم که الحمدلله احساسات روحانی دارند بلکه احساسات روحانیشان از شرق بیشتر است ولی تا بحال مربی روحانی نداشتند..." عبدالبهها، خطابات، ج ۱، ص ۱۱۳.

(۱۶) "درخصوص بعضی مروجین معارف از طوائف خارجه مرقوم نموده بودید، نظر به ظواهر اقوال این اقوام خارجه ننمایید. مداخله اینها در امور خارجه بالنتیجه مورث مشاکل و مضرات می‌شود. اگرچه اسم آن ترویج معارف است، اما نهایت منجر به مسایل سیاسی و افکار سیاسی می‌گردد... اما ترویج معارف باید خود اهل ایران بدون مداخله اجانب نمایند و همچنین ترویج معارف نافع و فنون مفیده نمایند." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۱.

(۱۷) "من نیز ایرانی هستم، حتی با وجود اینکه شصت سال است که از ایران خارج شده‌ام هنوز راضی به آن نگشته‌ام که عادات جزئیة ایرانی ترک شود." عبدالبهها (در ۹ سالگی مجبور به ترک وطن شد.)

«جهانیان در جستجوی محبت و عمل اند و
نه مقررات و مواعظ.» (۱۸)

اینک ببینیم بهائیان چه پیشنهادات مشخصی برای دامن زدن به نوزایی فرهنگی در موقعیت ویژه ایران مطرح کرده‌اند و آیا موفق بوده‌اند، قدمی در این راه بردارند؟ در این باره البته باید موقعیتشان در جامعه ایران و محدودیتهای بازدارنده‌ای که با آن روبرو بوده‌اند در نظر داشت. وانگهی نوزایی فرهنگی تنها در پهنه جامعه ممکن است؛ چنانکه در تاریخ کشورمان اندیشه ورزان و فرهنگ پروران بزرگی بدین سمت گام برداشتند و بویژه در دوران معاصر گروه پرشماری به روشنگری کوشیدند، اما چون دامنه تأثیرشان محدود ماند، کوششهایشان به حرکت اجتماعی منجر نگشت:

«نخستین بخشش پروردگار گفتار است و
پاینده و پذیرنده او خرد.» (۱۹)

- درآیین بهائی گفتار و خرد دو گوهر برترین انسان است و هماهنگی ایندو برفروزنده فروغی است که فراره زندگی فردی و اجتماعی را روشنی می بخشد.
خرد در فرهنگ ایرانی از مفهومی گسترده‌تر از عقل برخوردار است و دوران‌دیشی اخلاقی را نیز دربرمی گیرد. رشد عقل، (در جلوه‌های گوناگون: عقل فلسفی و عقل علمی و فنی...) مهمترین کانون نوزایی فرهنگی در اروپای چند قرن گذشته بوده است. با آنکه مردم ایران چند سده از این تحولات پسمانده‌اند، (۲۰) به باور بهائیان از استعداد کافی برای جبران پرشتاب عقب ماندگی برخوردارند.

(۱۸) شوقی ربانی، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹.

(۱۹) بهاءالله، لوح مانکجی صاحب.

"عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اول خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصر او." بهاءالله، کلمات فردوسیة.

(۲۰) "افسوس، هزار افسوس که آمریکا بیدار شد و ایران در خواب غفلت گرفتار." عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲.

استعدادهای انسانی که عقل برترین آنهاست، در مبارزه برای نوسازی فرهنگی شکوفا می شود. خردورزی امر دلبخواهی نیست، بلکه حاصل مقتضیات زندگی اجتماعی و تحول درونی جامعه است.

چنین است که آیین بهائی برخلاف کسانی که بر توده مردم ایران نهیب زده اند که از بکاربردن عقل ناتوانند، برای شکوفایی خرد به پیش شرطهایی قابل است، که غلبه بر باورهای قرون وسطایی و جایگزینی آیین زندگی نوین از شمار آنهاست. (۲۱)

پیش شرط دیگر، استواری دموکراسی اجتماعی و سیاسی است و تأمین همه جانبه و واقعی آزادی اندیشه و بیان. تنها در سایه چنین پیش شرطهایی ابتکار و نوآفرینی میدان می یابد و استفاده از خرد لازم می شود.

-گفتار نیکو نیز در نوشتارهای بهائی از ارزشی والا برخوردار است و در همین نوشتارها فرازهایی دست نیافتنی به پارسی پدید آمده است. از دید بهائی اما، زبان بخشی از فرهنگ را تشکیل می دهد و نباید به تنها کانون کوشش برای نوزایی فرهنگی بدل گردد. تا چه رسد به آنکه چیرگی بر نارسایی ها و پالایش پارسی به ستیزه گری و تعصب پروری دامن زند. (۲۲)

هر زبانی بدان زنده است که پیوسته در درون جامعه ببالد و گستره و ژرفی اش بیفزاید. (۲۳) زبان کنونی ایرانیان که از امکانات

(۱۳) از جمله خصایص ملکوتی ... عقل و هوش است و عدل و انصاف ... و این قوای الهیه به او عنایت شده که در حیز فعل مجری دارد، نه مهمل و معطل انگارد. "عبدالیهما، منتخباتی از مکاتیب، ج ۲.

(۱۴) "آنچه از زبان خواسته اند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو (فارسی و عربی) می آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست، هرچه این زبان را ستایش نمایند سزاوار است. "بهاءالله، پیام ملکوت، ص ۱۱۱.

(۱۵) "... زبان پارسی اکنون آمیخته ایست از پهلوی و تازی و ترکی و فرانسوی و روسی. پس چون درست بنگری این خجسته زبان، نوادی است نیک فراخ و گشاده و فروزه خوب زبانهای نامبرده. شیرینی پهلوی و شیوایی تازی و استواری ترکی و فراخی فرنگی در وی آشکار است و آسایش دبیر هنگام سرایش و نگارش پدیدار. در این روی چه مایه ناسیاسی است که سخندانان از این همه نیکی چشم پوشند و پر و بال سرایش و نگارش را به این اندیشه که زبان باستان است بسته دارند. ... ابوالفضایل گلپایگانی.

بیانی زبانهای همسایه بهره برده، زبانی است شیوا و فراخ که به نیکی می تواند با دانش و ادب امروز پیوند یابد. پس یگانه راه شایسته آن است که ایرانیان با تکیه برگنجینه والا و گسترده ادبیات شکفته در ایران زمین به پیرایش و گسترش پارسی بکوشند و آنرا به زبانی بالنده در جهان بدل کنند. (۲۴)

- در نظر آیین بهائی نه تنها همه هنرها آزادند که آفرینش هنری از موهبت های انسانی است و بدین سبب نیز پرورش احساسات هنردوستانه از مهمترین جوانب آموزش و پرورش بشمار می آید. در هر انسانی استعداد آفرینش هنری نهفته است و آموزش و پرورش وظیفه دارد، امکان شکوفایی نگرش زیباجویانه به جهان را در زمینه های گوناگون بپرورد. آفرینش هنری پهنه بسیار گسترده ای را دربر می گیرد و هر انسانی می تواند و باید تا حدی از آن بهره مند گردد. از میل به زیباسازی محیط زندگی تا خوش نویسی، (۲۵) پرورش ذوق هنری می تواند چهره های بسیار گوناگونی بیابد.

البته خواست «هنر برای همه» به معنی کم بها دادن به هنرهای والا نیست و در آیین بهائی انتظارات بزرگی متوجه هنرهای عالی شده است: این هنرها باید بتوانند انسانها را چنان مجذوب و شیفته و متأثر سازند که برانگیخته شوند تا هستی دیگری یابند. در میان هنرها موسیقی و ادبیات به علت رابطه بیواسطه ای که

(۱۶) از سوی بهائیان کوششهای پایدار چندی در این زمینه صورت گرفته است که جوانب گوناگونی را دربرمی گیرد. آثار علیمراد داودی (استاد فلسفه)، محمد باقر هوشیار (استاد ادبیات و علوم تربیتی)، شاپور راسخ (استاد جامعه شناسی)، غلامرضا روحانی (از نخستین فکاهی پردازان قرن حاضر) ... از جمله این کوششها بشمار می آیند.

(۱۷) در آیین بهائی از میان هنرهای تزئینی، خوش نویسی که از موهبتهای فارسی زبانان است ستایش شده است و بهائیان در راه اعتلای آن کوشیده اند. از سرشناسان خوش نویس بهائی می توان از "مشکین قلم" یاد کرد که آثارش از شهرت جهانی برخوردار شده است.

"نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کل علو کمال است..." بیان فارسی، باب اول از واحد هفتم.

با عواطف عالی دارند، از پایگاه ویژه‌ای برخوردارند. (۲۶)

هنرهای تجسمی و نمایشی نیز اهمیت کمتری ندارند، بلکه با توجه به محدودیت هایی که متحمل شده‌اند، شایسته است که مورد توجهی ویژه قرار گیرند. (۲۷)

میراث فرهنگی موجود در این زمینه، باید به کمک پژوهشهای علمی و تدابیر عملی، شالوده آموزش هنری قرار گیرد. هنر در تاریخ ایران از سرچشمه های پرشماری روان شده و جمع آوری، نگهداری و بازسازی آثار بجا مانده میتواند راههای نوینی دربرابر دانش و فنون نوین قرار دهد، که پیمودن آنها کشورمان را دربرخی زمینه ها به کانون هنر و دانش جهانی بدل خواهد کرد. (۲۸)

(۱۸) "حال تو آهنگ آن چنگ را بلندکن و سرود آن عود بزن که بارید را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی و فارابی را بیتاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمایی." عبدالبهها به میرزا عبدالله فراهانی.

* بهائیان همواره در زمینه های گوناگون موسیقی و آواز کوشا بوده اند. از میان پرورش یافتگان در این جامعه میتوان از: میرزا عبدالله فراهانی "پدر موسیقی سنتی"، امین الله آندره حسین "نامدارترین نماینده ایران در دنیای موسیقی کلاسیک"، حشمت سنجری رهبر ارکستر، روح الله خالقی آهنگساز و نظریه پرداز موسیقی، استاد رحمت الله بدیعی، بیژن خادم میثاق ویولونیست بین المللی، هوشمند "عقبلی" و "عهديه" بدیعی ... نام برد.

(۱۹) "اما تئاتر اگر در دایره آداب باشد و سبب تحسین اخلاق و ترویج معارف و تعدیل هیأت اجتماعی و تشویق فضایل انسانی و تربیت عمومی ... مطلوب است." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴۹.

(۲۰) بعنوان نمونه برای بناهای تاریخی پرشماری که بازسازی شان به دانشهای نوین نیاز دارد میتوان از "تخت جمشید" یاد کرد که برای نخستین بار از سوی بهائیان مطرح گردید. از بهائیان موفق در هنر معماری می توان حسین امانت را نام برد که در ۲۴ سالگی برنده طرح بنای "شهید" گردید. طرح دانشگاه صنعتی نیز از اوست. دکتر مجتهدی رئیس دبیرستان البرز و مأمور تأسیس دانشگاه صنعتی (۱۳۴۴ ش.) درباره همکاری با حسین امانت به نکته درخور توجهی اشاره کرده است: "صدایش کردم گفتم احتیاجات من این است ... نقشه اش را تهیه کن. نقشه های ۷۰ هزار متر ساختمان را حسین امانت تهیه کرد و حاضر نشد یک ریال بگیرد ... حتی به او گفتم: "آقا این پول کاغذش را بگیر" گفت: "نه من از البرز فارغ التحصیل شده ام، مدیونم و حاضر نیستم یک شاهی بگیرم ... من گفتم: "پول مال من نیست من که نمی دهم از صندوقمان است" گفت: "باوجود این نمی گیرم" "بله نگرفت." (گوشه ای از خاطرات دکتر علی محمد مجتهدی، کتابفروشی ایران - مریلند)

«بگو ای دارای چشم گذشته آینه آینده
است، ببینید و آگاه شوید.» (۲۹)

- درون‌نمای هویت فرهنگی، تاریخ مشترکی است که ملتی پشت سر دارد و همچون آینه‌ای آینده را بازتاب می‌دهد. بدین معنی که به یاری شناخت سرگذشت و راهی که گذشتگان پیموده‌اند، میتوان گذرگاهها و دورنمای آینده را بازشناخت.

نخستین گام در راه تحکیم هویت ایرانی تدوین تاریخ تمدن و فرهنگ ایران به بینشی علمی است، که در آن نقش اقوام و تیره‌های گوناگونی که در زیر این سقف مشترک زیسته‌اند، مورد پژوهش قرار گیرد و برآیند کوشش و پایداری‌شان در راه بنا و نگهداری جلوه‌ای بارز از تمدن و فرهنگ جهانی بررسی گردد.

هدف این بررسی دستیابی به «بینش تاریخی» است. یکی از مهمترین جوانب نوزایی اروپایی آن بود که توانستند تاریخ اروپا را نه بصورت تسلسلی از رویدادها، بلکه بعنوان روندی متکامل درک کنند. اگر تاریخ تکامل مدنی در ایران بارها دچار گسست شده است، فرهنگ این مرز و بوم از جوانب ارجمند بسیاری برخوردار است که پاسداری از آن در برابر حملات پی در پی، وظیفه تاریخی ایرانیان بوده است.

درس تاریخ نگرش سیاسی و اجتماعی مردمان را شکل می‌دهد و وقایع تاریخی، چنانکه شناخته‌ایم، احساسات ملی را متبلور می‌سازد. آشنایی با تاریخ کشورهای همسایه و فرهنگهای دور و نزدیک نیز به تبلور شخصیت ملی و همبستگی انسانی کمک می‌کند.

یکسویه‌نگری در تاریخ نگاری، بویژه در کتابهای آموزشی، یکی از مهمترین عوامل رشد احساسات کینه‌جویانه و برتری‌خواهانه در میان اقوام بوده و هست. راه غلبه بر این احساسات همکاری کشورهای همسایه در بررسی برخوردها و تجاوزات تاریخی است، تا نوباوگان از تاریخ، درس نزدیکی و همدردی با خودی و بیگانه بیاموزند.

همه فرهنگهای قومی و ملی از آنجا که دست آورد تکاپوی خلاق

انسانی اند، از سرشتی انسانی برخوردارند و اگر جلوه‌هایی گوناگون یافته‌اند، تبلور جوهر انسانی شان به نزدیکی و همبستگی محدوده‌های قومی و ملی و نهایتاً به یگانگی جهانی منجر خواهد شد.

مردمان در همه کشورهای از تمایلی ذاتی به زندگی در صلح و امنیت برخوردارند و هنگامی که این کشش در محدوده ملی به سیاست کلی اجتماعی بدل گردد، راه صلح و آرامش جهانی هموار خواهد شد. تا بدانجا که از نظر آیین بهائی همه ادیان از سرشتی صلح جویانه و انسانی برخوردارند (۳۰) و دریافت همین سرشت و پیام، تنها راه پایان دادن به اختلافات مذهبی است که تاریخ جهان را تا به امروز از برخوردهای خونین انباشته است. (۳۱)

- تاریخ ادیان و سرگذشت پیشوایان دینی با توجه به تأثیرشان بر حرکت جوامع، بخش مهمی از تاریخ اجتماعی را تشکیل می‌دهد. بویژه این بخش از تاریخ با *افسانه پردازی* های بسیاری توأم شده که چهره واقعی ادیان را خدشه دار ساخته است. فراتر از آن، ارباب مذهب این افسانه‌ها را نه تنها بصورت مبانی اعتقادی مؤمنان درآوردند بلکه به بهانه آنها به کشاکشهای مذهبی دامن زدند و باعث خونریزیهای بسیار شده و می‌شوند. (۳۲)

مسئلاً افسانه‌زدایی از تاریخ بویژه از تاریخ ادیان یکی از دشوارترین زمینه‌های پژوهش تاریخی است و یکی از مهمترین

(۲۲) "مقصد از دین نه این تقالید است که در دست (مردم) است اینها سبب (دشمنی) است سبب نفرت است سبب جنگ و جدال است..." عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ۶۶.

(۲۳) "اگر سوء تفاهم میان ادیان از میان برود ملاحظه می‌نماید که جمیع حامی صلحند و مروج وحدت عالم انسانی. زیرا اساس کل یکی است." عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۷۰.

(۲۴) "حزب شیعه... روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قایل شود به اینکه موعود متولد می‌شود، کافر است و از دین خارج. این روایات سبب شد که جمعی را (بدون) تقصیر و جرم شهید نمودند." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۰۲.

"هزار سال... جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده، (با) عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می‌نمود فتوای قتل می‌دادند." بهاءالله، اقتدارات، ص ۲۴۴.

جوانب نوزایی فرهنگی را تشکیل می دهد. در آثار بهائی به این امر توجه شده و نه تنها بر استفاده از خرد و دانش در بررسی تاریخ ادیان تأکید گردیده، نمونه وار نیز در این راه گامهایی برداشته شده است. (۳۳)

- نوزایی فرهنگی از دوچهره جدایی ناپذیر برخوردار است:

- ❖ یکی گسست از گذشته و پالایش روان فردی و اجتماعی از همه رسوبات فکری و منش ناشایست انسانی است که در طول نسلها دوام یافته و انسان را از پرواز به سوی افقهای نوین باز می دارد. (۳۴)
- ❖ دیگری، پرداخت اندیشه نو و روابط اجتماعی جدید است. اندیشه ای که هرچند بر میراث فرهنگی موجود آگاهی دارد، ولی از آن فاصله می گیرد تا بتواند در راه آینده گام زند.

یافتن توازن میان این دو چهره به توان اندیشه و قدرت معنوی بسیار نیاز دارد، تا مردمان را برانگیزاند و چشمها را دیدی تازه دهد. پس از نوزایی فرهنگی، جامعه به میراث فرهنگی نیز نگاهی دیگر می یابد و همچون فرد بالغی که کودکی ها را پشت سر گذاشته و بر لزوم دوران کودکی برای رسیدن به بلوغ آگاه است، به این دوران نگاهی مهرآمیز دارد.

چون از این دیدگاه به «عرفان» بعنوان مهمترین زمینه ای که اندیشه ایرانی در آن تبلور یافته بنگریم، آنرا دریایی می یابیم که در یک سوی آن لطیف ترین عواطف انسانی موج می زند و در سوی دیگر پستی های اخلاق صوفی منشانه و ناراست ترین ناراستی ها، اندیشه و روان ایرانی را می فرساید.

(۳۳) از جمله آنکه، "عمر نوح" و "یا بردگی" بنی اسرائیل" در مصر فراعنه واقعیت تاریخی نیست. چنانکه "ابراهیم" نیز هیچگاه به مکه نرفت تا بتواند کعبه را در آنجا بسازد... از دید بهائی افسانه زدایی از تاریخ ادیان لازم و ممکن است؛ زیرا که پیامبران در مقام تاریخ نگار و دانشمند به میان مردم نیامده اند، بلکه برای انتقال یک حقیقت روحانی و یک واقعیت معنوی. مطالب تاریخی در کتب دینی دارای معنای کنایی و سمبولیک هستند و به افسانه های موجود میان مردم نظر دارند و به زبان آنان مطرح گشته اند.

(۳۴) "هر بنای کهنه، کابادان کنند نه که اول کهنه را ویران کنند؟" مولوی.

در آثار بهائی راهنمایی های مشخصی در این زمینه مهم مطرح گشته است:

★ نخست آنکه باید بتوان گذشته را به گذشتگان وا گذاشت (۳۵) و پژوهش در انبوه دیوانها و رساله های کهن با توجه به نیازهای امروزی صورت گیرد. گروهی از متخصصان یکبار برای همیشه گزینشی از این آثار فراهم آورند، که از نظر بیانی و فکری شایسته باشد؛ در راستای کاری که در اروپا در آستانه ورود به عصر نوزایی به همت اصحاب «دائرة المعارف» (۳۶) تحقق یافت.

★ دیگر آنکه همین گزینه نیز با اندیشه ای نوین و توانا بررسی شود و فرازهای آن به بیانی رسا و قابل فهم برای همگان گزارش گردد.

روشی که در این باره در آثار بهائی با اشاره به یک نمونه ارائه گشته چنین است:

این بیت از مولوی را میتوان جوهر و بنیان عرفان ایرانی دانست:
«چو بیرنگی اسیر رنگ شد / موسی با موسی در جنگ شد»
انبوه صوفی منشان بیرنگی را بدین معنی گرفته اند که در دنیا نیک و بد وجود ندارد و باید همه کس را، چه راست و ناراست و چه ظالم و عادل به یک دید نگریست و از مبارزه و تکاپو دست شست؛ به کنجی نشسته، گذران عمر را نگریست.

درحالیکه در این جهان مبارزه میان رنگهای راستی و داد با ناراستی و جور مبارزه ای واقعی است. درست است که نهایتاً همه از گوهر انسانیت برخوردارند، ولی همچنانکه «فرعون» را رنگ ثروت و مقام به ظلم واداشت، «موسی» مظهر دادخواهی و راستی است و مبارزه اوست که این ارزشها را به پیروزی می رساند و رنگی نیک در

(۳۵) 'ازقول عرفا... کتب (بیشمار) موجود. اگر انسان اراده نماید جمیع را ادراک کند دو عمر کفایت ننماید... باری معارف قبل را به قبل بگذار.' بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۴۳.

(۳۶) Encyclopedia واژه یونانی: "پیوند دانشها". منظور اثر سترگ اندیشه وران فرانسوی در نیمه قرن ۱۸ است، که از میان فرهنگنامه های پرشمار، به سبب اندیشه روشنگرانه در آن، دورانساز شد. نه به هدف گردآوری دانشهای کهن، بلکه "برای دگرگونی شیوه اندیشیدن" (دیدرو) نگارش گردیده بود.

این جهان می افکند. (۳۷)

تهیدست نه میتواند بخشنده باشد و نه مال دوست. این ویژگیها در انسان تنها زمانی پدیدار می شود که به ثروتی دست یابد. به همین گونه ظهور عدل و یا ظلم تنها در کسی ممکن است که از قدرتی برخوردار باشد. (۳۸) پس پدید آمدن ویژگی های انسانی و رفتار ناشی از آن واقعی است. نیک و بد این جهان و مبارزه میان ایندو را نیز انسانها با اراده خویش تعیین می کنند و به همان نسبت که دادخواهی و آزادگی «موسی» ، درخور ستایش و پشتیبانی است، ظلم ناشی از قدرت و ثروت «فرعون» سزاوار نکوهش می باشد.

البته در این بیت مفهومی والا نیز نهفته است و آن اینکه بدی، ظلم، مال دوستی و دیگر ویژگی های نکوهیده، رنگهایی است که انسان در زندگی بخود می گیرد (۳۹) و اگر به جستجوی این حقیقت برخیزیم که همه از خاکیم و به خاک باز خواهیم گشت، (۴۰) رنگها دیگر مفهومی نخواهند داشت و یکرنگی و یا بیرنگی به جدال نیک و بد در جهان پایان خواهد داد (۴۱):

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

(۳۷) مقصود صاحب مثنوی آن نبوده که موسی و فرعون در یک درجه بوده اند... چنانچه بعضی از جهال چنین فهمیده اند. فعل موسی بر دین او گواهی است صادق... ولکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۵۲.

(۳۸) "در کریم کرم و در بخیل بُخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر می شود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در اوست مستور است. مثلاً نفسی که فلسفی نزد او موجود نه، گرم و بُخل او مستور است... و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود می گردد.. حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر می شود." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۴۸-۱۴۷.

(۳۹) "مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۵۲.

(۴۰) "چه که کل از تراب خلق شده و به تراب راجع خواهند شد." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۴۶.

(۴۱) "سبب جدال مُعرض و مُقبل، کَوْن و رنگ شده ولکن مابین این دو رنگ فرقی است (بیشمار)." "علت، آرایش نفوس است به رنگهای مختلفه نفس و هوی." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۵۱.

یافتن این حقیقت و ستایش گوهر انسانی در هر جامه ای، نشانگر عرفان ایرانی است که از والاترین اندیشه های انسان دوستانه به ژرف ترین احساسات نیکخواهانه می رسد. اندیشه و احساسی که چون تحققش در ایران بیدادزدهٔ آنروزگار ممکن نبود، به عشقی دامن زده، که نه تنها کهنگی نمی یابد که از هر زبان که می شنوی نامکرر است.

- بخش دیگر از میراث فرهنگی ایران که نه تنها باید نگهداری شود، بلکه بعنوان کانون زندهٔ پرورش فرهنگی مورد توجه قرار گیرد، ستایش از دانش و خرد و همدردی مهرورزانه ای است که در آثار اندیشمندان و هنرمندان ایرانی موج می زند. از اینرو جای شگفتی نیست که بسیاری گفتارهای دیرین در نوشتارهای بهائی بازگویی شده اند:

* «بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مر بی بری را»
«انسان بی علم و هنر محبوب نه. مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود.» (۴۲)

* «میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است»
«تا توانید خاطر موری را نیازارید چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری مکوبید تا چه رسد به مردمان.» (۴۳)

...

تا بدانجا که برخی موازین و ارزشهای اخلاق اجتماعی که متأسفانه در رفتار بسیاری از ایرانیان واژگونه شده، دیگر بار زنده گشته است. نمونه آنکه عیب جویی و سرزنش که امروزه در نزد بسیار کسان بعنوان «انتقاد سازنده» توجیه می شود، در فرهنگ و اخلاق ایرانی نکوهیده است. زیرا که از سویی مخالف احترام به شخصیت و آزادی اراده است و از سوی دیگر مانع نزدیکی و همدلی انسانی:

(۴۲) بهاءالله، امر و خلق، ص ۳۰۷.

(۴۳) عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، ص ۲۴۸.

«عیب درویش و توانگر ز بد و نیک، بد است
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم»
(۴۴)

« بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن... بد مگو تا بد نشنوی و
عیب مردم را بزرگ مدان، تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی را
میسند تا ذلت تو چهره نگشاید.» (۴۵)

...

- اشاره شد که خدشه ناپذیری شخصیت اجتماعی انسان کانون
نوزایی فرهنگی است. برای تحقق این شخصیت تضمین حقوق
فردی در قوانین کشوری کافی نیست و تبلور آن باید با رعایت
موازینی نوین در زندگی خصوصی و حیات روزمره اجتماعی صورت
گیرد. رفتار انسان تابعی است از باورهای فردی، اعتقادات ایمانی و
موازین اخلاق اجتماعی؛ و مادامیکه این زمینه ها دگرگون نشوند،
سرافرازی انسانی نیز واقعیت نمی یابد.

بعنوان نمونه، تا هنگامی که افراد جامعه ای، بنا به باورهای
مذهبی نزد کسانی به «گناهان» خود اعتراف کنند و طلب شفاعت
نمایند، سرافرازی انسانی متبلور نمی شود. (۴۶) یا آنکه اگر نامه و
پیام افراد (حتی در میان خانواده) از مصونیت کامل برخوردار
نباشد، اخلاق والای اجتماعی جانشین نمی گردد. (۴۷) در آثار
بهائی در این باره موارد پرشماری یافت می شود که ممکن است
یکایک چندان پر اهمیت جلوه نکنند اما در مجموع به تبلور
سرافرازی انسانی یاری می رسانند.

(۴۴) حافظ: "کمال صدق و محبت بین نه نقص گناه/ که هرکه بی هنر افتد نظر به عیب
کند"

(۴۵) بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۴۰۶.

(۴۶) "نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جایز نه چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی
نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق
ذلت عباد خود را دوست ندارد." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۱۱۹.

(۴۷) "فتح مکتوب و قرانت پیش از صاحب اصلی ابدأ جایز نه بلکه ممنوع و محذور."
عبدالبها.

«به پره‌های شادمانی در هوای
محبت یزدانی پرواز کن.» (۴۸)

- سلامت فکری و اندیشه فرازمنند تنها زمانی رخ می نماید که توانایی های عاطفی در انسان هماهنگ رشد کنند و دچار رنجوری نگردند. مهمترین کانون انرژی بخش عاطفه و اندیشه نیز شادمانی و سرخوشی است. (۴۹)

خوشبختانه میراث فرهنگی ایران چه به آنکه آزادی را در فرد دامن می زند و چه به آنکه از دیرینه گسترده ای از جشنها و مراسم فرح انگیز برخوردار است، گنجینه بزرگی است، که ایرانی میتواند با زنده ساختنش، به گوهر شادی و نشاط معنوی دست یابد. (۵۰)

بهائیان بدین جنبه، آیینشان را بازگشتی به شادابی آداب و رسوم کهن ایران می دانند و نوروز برای بهائیان غیرایرانی نیز از بزرگترین جشنها و نخستین روز سال نو بشمار می آید. (۵۱)

آیین کهن ایرانیان و سنت های تاریخی مردم ما از جشن های بسیاری برخوردارند، که از میان آنها تنها نوروز و مهرگان و سده همچنان زنده مانده اند. در صورتیکه این مراسم شادی آفرین با دیگر جشنهای ملی و محلی پیوند یابد جامعه ایرانی را به جامعه ای شاد و سرفراز بدل خواهند کرد و بازتابش در ایرانی، به رشد توانایی های روحی و «خرد شاد» کمک خواهد نمود. (۵۲)

- باورهای خرافی در جوامع قرون وسطایی از نفوذ گسترده ای

(۴۸) بهاء الله، مجموعه الواح، ص ۲۴۹.

(۴۹) «چو شادی بکاهد بکاهد روان خرد گردد اندر میان ناتوان» فردوسی

«مگرد ای مرغ دل، پیرامون غم که درغم، پیر و بال محکم نگرده» مولوی

(۵۰) «وقت سرور روح انسان در پرواز است جمیع قوای انسان قوت می گیرد و قوه فکریه زیاد می شود قوه ادراک شدید می گردد قوت عقل در جمیع مراتب ترقی می نماید و احاطه به حقایق اشیا می کند. اما وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مخموم می شود جمیع قوا ضعیف می گردد ادراک کم می شود تفکر نمی ماند تدقیق در حقایق اشیا نمی تواند... مثل مرده می شود.» عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۵۱) «باید از مردم ایران آموخت که در گذشته چگونه نوروز را جشن می گرفتند و شادی می کردند و آداب و رسوم زیبایی می داشتند.» عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۲۲۳.

(۵۲) «همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمایید و قلوب را شادمان کنید.» عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۲۲۳، ص ۸.

برخوردارند و یکی از مهمترین موانع را در راه تحول بسوی جامعه ای پیشرفته و آگاه تشکیل می دهند. باورها و مراسم خرافی با آنکه از دوران پیش از ظهور ادیان سرچشمه گرفته اند، به منظور تسلط بر پیروان با ادیان گذشته درآمیخته اند.

باور خرافی نه تنها فرد انسان را از زندگی خردمندانه باز می دارد، بلکه هرگونه حرکت پیشرفت خواهانه اجتماعی را سترون می سازد. بدین سبب مبارزه آگاهانه با آن از دانش آموزی هم مهمتر است.

درآمیختگی خرافات با بنیادهای اعتقادی ادیان در نزد برخی به این توهم دامن زده است که کافیت، دامن ادیان کهن از باورهای خرافی زدوده شود تا آنها با شرایط نوین زندگی هماهنگ گردند. از دید بهائی این شدنی نیست، وانگهی بنیادهای اعتقادی ادیان گذشته از سوی پیامبران در حد رشد عقل و دانش زمانه طرح شده است و برای بشریتی که در دوران ما به رشد عقلی و علمی بیسابقه ای دست یافته، تنها آیینی جوابگو است که بنیادهایش با خرد و دانش امروزی هماهنگ باشد. (۵۳)

تنها برپایه بنیادهای چنین آیینی میتوان بطور مؤثر با خرافات مبارزه کرد. چنانکه در اروپا نیز با آنکه در چند قرن اخیر رفرمهای بزرگی چهره کلیسا را دگرگون ساخته است، لیکن باورهای خرافی همچنان زمینه نفوذ مسیحیت را تشکیل می دهد و به اشکال مختلف بر بخش بزرگی از جامعه چیرگی دارد.

شوریه‌تانه مبارزه با باورهای خرافی در جامعه ایران تاکنون با شکست روبرو بوده است و با آنکه پیکارگران بسیاری از گذشته های دور تا به امروز در این مبارزه جان فرسا هستی خود را فدا کردند، در این سد رخنه ای نتوانستند. بویژه در دو سه دهه اخیر دامنه باورها و مراسم خرافی آنچنان گسترش یافته که گویی کوششهای روشنگرانه در قرن گذشته نتیجه عکس داده است! نگاهی به مراسم و رفتار خرافی آنچنان که در سراسر ایران رواج دارد (از جمله: فالگیری، نذری دادن، طالع بینی و پیشگویی، دخیل بستن، گوسفند قربانی، آق کردن، نفرین کردن...) کافیت تا

(۵۳) "هرملتی که اخلاقی تحسین شود ترقی می کند تهذیب اخلاق مطابق عقل است و

هیچ اختلافی در آن نیست پس اگر چنانچه دین مخالف عقل باشد اوهام است."

عبدالیه، خطابات، ج ۱، ص ۱۵۷.

ابعاد فاجعه «فرهنگی» موجود را برملا سازد. مراسم و باورهای خرافی برخلاف آنچه که بعضاً ادعا می شود بخشی از فرهنگ عامیانه نیست که ضدفرهنگی جان سخت است. (۵۴) زیرا که زبونی و ترس انسان در برابر «نیروهایی جادویی» را به نمایش می گذارد و اندیشه را بنیاد برمی اندازد. مبارزه با باورهای خرافی باید با قاطعیت و پیگیرانه صورت گیرد. زیرا مبارزه ایست بسیار دشوار و تنها با دگرگونی همه جانبه فرهنگی و پرورشی به موفقیت دست می یابد. مبارزه ای که بهائیان بیش از یک قرن پیش آغاز کردند و در طی یکی دو نسل به ثمر رساندند. (۵۵) آنان برخاسته از اقشار گوناگون جامعه ایرانی در شهر و روستا، در این کارزار راهی دراز پیمودند و نشان دادند که خرافات زدگی در جامعه ایرانی سرشتی نیست و می توان به شیوه درست برآن چیرگی یافت. شیوه بهائیان را در این باره میتوان چنین جمع بست (۵۶):

* خرافات زدایی باید از کانون خانواده آغاز گردد. زیرا که باور

(۵۴) "قال و رمل، آنچه در دست ناس است امری است موهوم صرف. ابداً حقیقتی ندارد." عبدالبهها، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۶.

"درخصوص چشم پاک و ناپاک... این محض توهم است." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۹.

"از علم نجوم سؤال نموده بودی، آنچه تعلق به ریاضیات دارد آن مقبول. (والا) از تصورات و افکار اسلاف است و اساس متین، غیر موجود." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۰.

"مسأله عطسه وهم صرف است. ذکرش نیز جائز نه." عبدالبهها، مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۶.

"کشفیات روحانیه، اوهام صرف است. ولی این اوهام چنان تجسم نماید که بسیاری ساده دلان گمان نمایند که تحقق دارد... مکالمات و احضار ارواح و مخابرات، اوهام است." عبدالبهها، مفاوضات، ص ۱۹۱.

(۵۵) "در نهی (صنعت اکسیر) الواح متعدده... نازل و به اطراف ارسال شد. بسیار عجیب است، با نهی صریح... مشغول شوند." بهاءالله، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۷.

(۵۶) این واقعیتی است که بهائیان تنها جامعه دینی در ایران را تشکیل میدهند که بکلی از باورها و مراسم خرافی برکنار است. بهائیان هیچ چیز را نحس و نجس نمی دانند. از سوی دیگر اعداد ۹، ۱۹، ۹۵ را به قرینه نام هایی، خجسته می شمردند.

خرافی در اوان کودکی جاگیر می شود و بزرگترین مسئولیت در این باره متوجه مادران و پدران است. (۵۷)

* درکارزار خرافات زدایی باید از هرگونه اجباری پرهیزید، اما با قاطعیت از همه گونه شیوه‌های اقناعی و پرورشی استفاده کرد، تا نگرش خرافی از هیچگونه مقبولیت اجتماعی برخوردار نباشد. (۵۸)

* خرافات زدایی بخش مهمی از نوزایی فرهنگی است و تنها در چهارچوب کارزاری فرهنگی که روان قرون وسطایی را از جامعه بزداید به ثمر می رسد.

- والاترین و مهمترین آماج نوزایی فرهنگی، بهبود هستی اجتماعی و فردی/انسان است. بدانچه گذشت به زمینه های این دگرگونی در پهنه جامعه اشاره شد. اینک از دید بهائی به فرد انسان نظر می شود که از سویی بدون دگرگونی او هیچگونه پیشرفت اجتماعی به نیکی سامان نمی یابد و از سوی دیگر همه کوششها در نهایت باید بدین هدف صورت گیرد که از زندگی شایسته تری برخوردار گردد.

از سالم سازی زندگی اقتصادی و روابط سیاسی تا مبارزه با مصرف مواد مخدر و مراسم خرافی، همه تدابیر برای بهبود جامعه تنها زمانی به ثمر می رسند که در جهت خواست و اراده افراد باشند.

بهبود زندگی اقتصادی تنها در صورتی برآستی ممکن می گردد که افراد نفع عمومی را از سود شخصی برتر شمرند و نظام سیاسی هنگامی خدمتگذار جامعه می شود، که از مردان و زنانی امین و نیکوکار تشکیل شده باشد. وگرنه به هر میزان هم نظامهای نظارتی ایجاد شود، باز نادرستان هوشیار راه گریزی می یابند.

بدین سبب گام اساسی برای نیکو سازی جامعه پرورش انسانهای نیک است. شایسته مقام انسانی از دید بهائی کسی است که هرچند به زندگی مادی اهمیت می دهد و کار جهان را واقعی و

(۵۷) "تعلیم و تربیت بعد از بلوغ بسیار دشوار شود. تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را می نمایند، تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند، نمی شود." عبدالیهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۱.

(۵۸) "بعضی از نفوس به کلمات واهیه که از فاضلات کلمات درویش پیوسیده های قبل بوده، تکلم می نمایند و به آن افتخار می کنند... امثال آن مزخرفات همیشه در دنیا بوده و خواهد بود." بهاءالله، مائده آسمانی، ص ۳۵۱.

جدی می گیرد، (۵۹) گوهر درونی را برتر از هستی مادی ارج می نهد. او بر این آگاه است که لذت واقعی و پایدار در جهان مادی ممکن نیست. زیرا لذت مادی احساسی خشنودی از برآورده شدن نیازی مادی است و تنها تا زمانی می پاید که کمبودی برطرف شود. (۶۰)

انسان موجودی اجتماعی است و تنها در درون روابط انسانی و عاطفی، انسان بودنش را تجربه می کند و به آزادی حقیقی می رسد. از اینرو گوهر برترینش تنها در مهرورزی و نیک خواهی و خدمت به دیگران متبلور می شود. (۶۱) آزادی انسان در اجتماع امری تاریخی است و او در سیر تکاملی خود به سهم بیشتری از آن دست می یابد. آزادی فرد در زندگی با آنکه قدرت انتخاب است اگر با انضباط اخلاقی همراه نباشد بزودی دیگر انتخابی امکان پذیر نخواهد بود. (۶۲)

انسان شایسته نه انزواطلب است و نه کاهلی را برمی تابد. هدف زندگی این جهان را در آن می یابد که ویژگی های خدادادی را در هستی درونی و بیرونی متبلور سازد. (۶۳)

نه تنها به کمال جویی در ویژگی های معنوی و اخلاقی کشش دارد، بلکه در زندگی روزمره نیز می کوشد، هرکار و آفرینشی را به

(۵۹) "ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینایی نگشاید." بهاءالله، امر و خلق، ج ۳، ۳۵۳.

(۶۰) "در امور دنیوی هر قدر انسان بکوشد و خود را هلاک کند فراوانی در زندگانی یک مرغ کوچکی نیابد. از این واضح و معلوم شد که انسان به جهت زندگانی این حیات دنیا خلق نشده است." عبدالبهیا.

(۶۱) "اگر از ضعف بنیه و بیکاری انسان ظلم به کسی ننماید این از برای او کمالی نیست، بلکه کمال در اینستکه قدرت و مشغولیت داشته باشد و ظلم نکند." عبدالبهیا، خطابات، ص ۱۶۵.

(۶۲) چنانکه مثلاً "اختیار" در مصرف مواد مخدر به اعتیاد و سلب آزادی منجر می شود.

(۶۳) "انسان کامل مهد راحت نجوید و بالین پزند و پرنیان نخواهد و بستر آسایش نجوید زیرا آرایش عالم به فضایل انسانی است و این خصائل جز به تحمل زحمات و مشقات ... حصول نپذیرد." عبدالبهیا، به آقا میرزا عبدالحسین ابن سمندر.

حدکمال برساند. (۶۴) به خردورزی و دانش پژوهی و نیک رفتاری از آنچه «حیوانی» است، ممتاز گردد و به کوشش، زندگی مادی را چنان بیاراید که بتواند در آن به سرافرازی انسانی دست یابد. (۶۵)

چنین تصویری از انسان را چون نیک بنگریم، به زوایای بسیاری در پهنه اندیشه و ادب ایرانی بازتاب یافته می یابیم. همانست که حافظ می جویدش، (۶۶) لیک آن نیست که: «یافت می نشود»؛ (۶۷) در هر انسانی بویژه در هر ایرانی، که در فرهنگ بالیده در این سرزمین پرورش یافته، می تواند نمودی درخشان یابد.

چنین نگرشی علت واقعی برای آنست که بهائیان نه تنها آینده ای درخشان برای ایران آرزو دارند که ایمان دارند، ایرانیان در صورت یک نوزایی فرهنگی فراگیر، گوی سبقت را به پیشرفت مادی و معنوی خواهند ربود و میهن مان رشک جهانیان خواهد گشت. (۶۸)

(۶۴) "در دین بیان... نهی شده که کسی شئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار

برکمال اون داشته باشد..." بیان فارسی، باب سوم از واحد ششم.

(۶۵) "مقام انسان اینستکه نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسانی ممنوع ماند و نه از

فقر محزون شود. این کمال انسان است والا در حالت فقر اظهار کرم و با حال

ضعف ادعای عدل نمودن قول است نه دلیل بر تربیت و تذکر وجود انسان."

عبدالیها، پیام بهائی، ش ۲۶۱، ص ۱۱.

(۶۶) "آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست / عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی"

حافظ

(۶۷) "گفتند: یافت می نشود گشته ایم ما / گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست"

مولوی

(۶۸) "ای یاران مژده باد شما را که ایران به پرتو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم

نماید... بلکه امید چنین است که در آینده غبطه روی زمین شود و نفعه مشکین

ایران خاور و باختر را معطر نماید." عبدالیها، یاران پارسی، ص ۲۱۰.

سخن پایانی

«باید از شما ظاهر شود، آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است. کمر همت را محکم نمایید، شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند.»
(۱)

آنچه در این نوشتار از نظر خوانندگان گذشت به پیشنهادهای بهائی برای بهبود زندگی اجتماعی نظر داشت و با توجه ویژه ای به جامعه ایرانی مطرح گردید. هدف آنکه، از سویی نظرات و آرزوهای مشترک بهائیان را برنماییم و از سوی دیگر شالوده ای بدست دهیم، که امیدواریم بنوبه خود به همبستگی همه ایرانیان برای ساختن آینده میهن یاری رساند. (۲)

در این نوشتار یکسره از بیان اعتقادات روحانی و تعالیم اخلاق بهائی صرف نظر شد. همچنانکه درباره پیشنهادهای بهائیان برای سامان یافتن جامعه جهانی تنها به اشاراتی اکتفا گردید. روشن است که وظیفه دین از نظر آیین بهائی پیش از هرچیز تربیت اخلاقی و پرورش نیروی معنوی مردمان است و ادیان با توجه به دگرگونی اوضاع زندگی بشر (۳) تنها رهنمودهایی کلی ارائه میدهند.

حتی همین رهنمودها نیز در ابتدا با توجه به توان پذیرش پیروان مطرح می گردد تا به مرور به کوشش آنان به واقعیت بپیوندند و زمانه نیازهای دیگری مطرح سازد.

(۱) بهاءالله، لوج مانکجی، مجموعه الواح، ص ۲۸۶.

(۲) "اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمت نمایان به عالم انسانی علی الخصوص به ایران نماید، سرور سروران است و عزیزترین بزرگان." عبدالیه، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۹.

(۳) "تغییر و تبدیل از لوازم ذاتیه امکان است. ممکن نیست تغییر پیدا نشود. لابد بعد از هر معموری مطموری است و بعد از هر آفتابی شب یلدايي." عبدالیه، خطابات، ج ۱، ص ۵۴.

خواسته های آیین بهائی نیز از یک قرن و نیم گذشته که بهائیان بخشی از جامعه ایرانی عصر قاجار را تشکیل می دادند، تا به امروز دگرگونی هایی یافته است. اگر بعضی راهنمایی ها تا حدی به باور همگانی بدل شده است، (۴) برخی دیگر که آنزمان از افق ذهن مردمان فراتر می رفت، امروزه مهمترین نیاز زمانه است. (۵)

آنچه که ادیان الهی را در هر دوره ای به نوری فراراه مردمان بدل می سازد، موازین و بنیادهای اعتقادی آنهاست. آیین بهائی از بنیادهایی برخوردار است که به اعتقاد بهائیان در دوره ای بسیار طولانی پاسخگوی نیازهای بشریت خواهد بود و اینک در پایان سخن، برای خوانندگانی که علاقمندند بدانند، این رهنمودها بر کدام زیربنای اعتقادی استوار است، با نگاهی کوتاه تعالیم اساسی بهائی را از نظر می گذرانیم:

روشنگران اروپایی در سده های گذشته بمنظور رویارویی با «حقایق ابدی» قرون وسطایی، کوشیدند نشان دهند که «حقیقت نسبی است» و چون جهان و هرچه در اوست، در بستر زمان جاری است، در آن جایی برای حقایق ابدی نیست. (۶) اما نسبت تنها ویژگی حقیقت نیست و در آیین بهائی به ویژگی دیگر و بسیار مهمتر حقیقت نیز توجه شده و آن اینستکه در هر زمان و مکان مشخصی، حقیقت یکی است و با غلبه بر پیشداوری و به کمک خرد میسر است که همگان به شناخت مشترکی از آن در هر پدیده ای دست یابند.

مطلق ساختن نسبیت و چشم پوشی بر دیگر جوانب حقیقت، بدانجا می انجامد که هرکس داده های ذهنی خویش را حقیقت

(۴) منع کتک زدن کودکان و یا رعایت بهداشت و دوری گزیدن از خزینه ها، بر صندلی نشستن و پرهیز از صرف غذا با دست و یا ناروا بودن دست بوسی به ادای احترام...

(۵) بعنوان نمونه میتوان از بکارگیری شیوه دمکراسی در همه امور اجتماعی و یا ضرورت حفظ محیط زیست یاد کرد که هرچند در همان دوره نیز در آثار بهائی مطرح گردید، اما در جامعه آروز ایران قابل طرح نبود.

(۶) "عالم کتابی است مبین در هر حین به زوال خود گواهی داده و می دهد." بهاءالله، لئالی الحکمه، ج ۳، قطعه ۲۱۴.

"هر امری را منع و مقاومت می توان نمود مگر اقتضای زمان را." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۳۹.

مطلوب انگارد و انسانها از یکدیگر دور شوند. اما تکیه بر یکی بودن حقیقت در زمان مشخص، راه شناخت آن را می‌گشاید و همگان را بسوی اراده‌اش مشترک برای بهبود واقعیت موجود و اصلاح جهان پیرامون رهنمون می‌سازد. (۷)

جستجوی حقیقت هرچند که با کمک خرد سالم آسان می‌نماید، در عمل می‌تواند با موانع بزرگی روبرو باشد. زیرا که جستجوی آن بر زمینه‌ای تهی صورت نمی‌پذیرد و هر انسانی نسبت به جهان پیرامون و پدیده‌های آن از تصوراتی برخوردار است که آنها را حقیقی می‌پندارد. او بطور طبیعی به این تصورات دلبستگی دارد و اگر هم با واقعیت دگرگون شونده همخوانی نداشته باشند، تجدید نظر در آنها را دشوار می‌یابد. تا آنجا که به پیشداوری متوسل می‌شود و آنگاه که پیشداوری‌هایش با منافی توأم گردد، با تعصب از آنها دفاع می‌کند و از نگرش انسانی به جهان بازمی‌ماند. (۸)

انسان بالغ و خردمند اما بخوبی می‌داند که تنها با حقیقت می‌توان پربار و شایسته زندگی کرد. بدین سبب همواره می‌کوشد با توسل به آموزش، داده‌های ذهنی‌اش را به واقعیت نزدیکتر کند. از دید بهائی غلبه بر پیشداوری‌ها و کوشش برای یافتن حقیقت به ویژگی‌هایی نیاز دارد که تحقق آنها انسان را برآستی شایسته این نام می‌کند. (۹)

(۷) "چون حقیقت یکی است؛ تعدد قبول نمی‌کند، لہذا افکار مختلفه منتهی به فکر واحد گردد." عبدالبہا، لوح لاهه.

(۸) "باید انسان تحری حقیقت کند و از تقلید دست بکشد. زیرا ملل عالم هر یک تقلیدی دارند تقلاید مختلف است. تقلاید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقلاید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است ... پس باید تحری حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زایل شود." عبدالبہا، خطابات آمریکا، ص ۲۴۷.

(۹) "اگر بخواهیم حقیقت را بیابیم باید ترک تعصبات نماییم و دیدہ‌ای بینا و عقلی سلیم داشته باشیم ... هیچگاه خود را بر حق و سایرین را بر باطل ندانیم، چه این امر مانعی عظیم در راه اتحاد است. اگر طالب حقیقتیم بدانیم که ... حقیقت همواره یکی است و هیچ حقیقتی ضد و مخالف با حقیقت دیگر نتواند. نباید محبت را در یک دین و یا یک شخص منحصر کنیم و خود را مقید به تقلید سازیم. باید از این قیود آزاد شویم تا بتوانیم با آزادی فکر تحری کنیم و حقیقت را بیابیم." عبدالبہا، مکاتیب، ج ۱، ص ۲۵۳.

از سوی دیگر پیشداوریها و تعصبات، تاریخ بشر را به دشمنی و خون آلوده و چه بسا که انسان را به گرگ انسان بدل کرده است. بدین سبب مهمترین پیش شرط جستجوی حقیقت، ترک تعصب و غلبه بر پیشداوری در هر زمینه ای است؛ بویژه آنجا که پای انسانی دیگر در میان باشد. (۱۰) لازمهٔ چنین منشی اعتراف به این حقیقت ساده است که نوع انسان یکی است و همه با وجود تفاوت‌های بسیار و ویژگی‌های گوناگون، یکسان از گوهر ایزدی بهره دارند.

اعتراف به این حقیقت نیز گرچه آسان مینماید، لیکن در عمل مستلزم آنستکه بتوان بر تمام انواع تعصبات قومی، وطنی، نژادی، مذهبی، جنسی، معیشتی و طبقاتی چیره گشت و به انسان در هر جامه و رنگی به دیده‌ای مهرورزانه نگریست. (۱۱)

انسان شایسته به همه هستی و در نهایت به هموعان خویش مهر می‌ورزد. این نیز هرچند که مطلوب می‌نماید، به سادگی ممکن نمی‌شود و به کوشش و آگاهی نیاز دارد. زیرا که محبت را کیفیت و مراحل چندی است: محبت میان اعضای یک خانواده طبیعی و غریزی است. چنانکه می‌توان گفت، انسان و حیوان در آن شریکند؛ دیگر دل بستگی به زادگاه، دوستان و همراهان در زندگی است، که از نیازهای نخستین انسان اجتماعی به شمار می‌رود و به برآوردن این نیازها توجه دارد. (۱۲)

اما این دل بستگی‌ها از جنبهٔ دیگری نیز برخوردارند و آن احساس

(۱۰) "تعصبات است که عالم را خراب کرده. هر عداوت و نزاعی و هر کدورت و ابتلائی که در عالم واقع شده یا از تعصب وطنی یا از تعصب جنسی یا تعصب سیاسی." عبدالبهیا، پیام ملکوت، ص ۹۹.

(۱۱) "عالم بشر به مرض تعصب مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب هلاک است جمیع اختلافات و جنگها و نزاعها و خونریزی‌ها سببش این تعصب است... و تا این تعصبات موجود است عالم انسانی آسایش نیابد." عبدالبهیا، خطابات، ج ۱، ص ۱۵۹.

(۱۲) "محبت را لوزمی لازم است؛ یک وقتی روابط عائله است یک وقتی... روابط وطن است یک وقتی است روابط محبت روابط جنسی است یک وقتی است که اسباب محبت وحدت منافع است... این اسباب جمیعاً خصوصی است. محبت عمومی حاصل نخواهد شد به جهت اینکه این سبب محبت است میانهٔ اهل یک وطن، اما اهل (وطن‌های) دیگر محرومند..." عبدالبهیا، خطابات، ج ۱، ص ۶۵.

بیگانگی به «دیگران» است. از اینرو شایستگی و بلوغ انسانی در آنستکه به کمک آگاهی و رشد معنوی فراتر رود. زیرا همانگونه که همبستگی ملی فراتر از میهن دوستی است و با شناخت فرهنگ و هویت تاریخی بدست می آید، مهر به نوع بشر نیز به آگاهی و شناختی ژرف و گسترده نیاز دارد.

شناخت بر دو زمینه اصلی استوار است: شناخت علمی - هنری و شناخت معنوی - فلسفی. پیشرفت همه جانبه بشر نیز به پیشرفت هماهنگ انسان در هر دو زمینه بستگی دارد. همچنانکه شناخت علمی و هنری هرگاه با مبانی اخلاقی توأم نباشد فاجعه انگیز است، بدون بهره مندی از دانش و هنر نیز نیروی معنوی انسان به شکوفایی نمی رسد.

در دوران معاصر، بشریت از ناهماهنگی شدیدی میان این دو زمینه رنج می برد: از یکسو دانش که تا همین چند سده گذشته با تخیل و افسانه عجین بود، در زمینه های گوناگون به چنان سرعتی شگرف پیشرفت داشته که به این تصور دامن زده است، به نیروی دانش میتوان همه جوانب زندگی انسان را سامان داد. درحالیکه کار علم ایجاد توانایی و قدرت است نه تعیین هدف و غایت و فاجعه های قرن بیستم بخوبی نشان دادند، که دانش باید در کنترل ارزشهای خردمندانۀ اخلاقی و فرهنگ انسانی باشد وگرنه به نابودی زندگی و تحکیم حکومت زورمندان منجر می شود.

ازسوی دیگر اما، احساسات وجدانی و بنیادهای اخلاقی بشر امروز، همچنان به باورهای قرون وسطایی وابسته اند و بر اعتقادات خرافی و ساده نگریمهای کودکانه قرار دارند. (۱۳)

(۱۳) "اگر مسایل دینی مخالف عقل و عالم باشد وهم است زیرا مقابل علم، جهل است و اگر بگویم دین ضد عقل است مقصود اینستکه دین جهل است. لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود." عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص ۱۲۴.

"رؤسای ادیان، مثل کشیشهای کاتولیک، قدری نان و شراب را دست گرفته، نفسی به آن می دمند و می گویند این نان، جسد مسیح است و این شراب، خون مسیح. البته شخص عاقل قبول این اوهام نمی کند." عبدالبهاء، سفرنامه آمریکا، ج ۱، ص ۲۹۶.

انسان بدان انسان است که ورای شناخت علمی و هنری، روحی سرکش و بلندپرواز هستی اش را بر فروزد. روحی که به پرسشهای ذهن سوزی، اندیشه را برمی انگیزد تا در معنای هستی بیندیشد و دنیایی ورای وهم و خیال را در جهان خاکی بازتاب دهد.

آیین بهائی با آنکه اندیشه فلسفی و دستاوردهای اندیشمندان را به دیده تأیید و تشویق می نگرد، (۱۴) فراتر از آن برای انسان زندگی معنوی و نیازهای روحی توصیف ناپذیری قایل است که تنها در آیینی خردمندانه برآورده شدنی است.

دانش و هنر و فلسفه در هیچ مرحله و مکتبی قادر نبوده و نخواهند بود، انسان را در همه جوانب هستی اش توصیف کنند و نیازهای روح متکامل او را برآورند. برعکس این انسان است که در هر مرحله از هستی تاریخی اش به نیرویی خلاقه، مرزهای دانش و فلسفه زمانه را در می نوردد و راه به سوی افق‌هایی تازه می گشاید.

از سوی دیگر همین نیروی معنوی و «آوا»ی یزدانی اگر از انسان دریغ گردد او را به سرآشوب توحش سرنگون می سازد.

دین و آیین موجب پژمردگی فرد و جامعه نمی شود بلکه فرد نابالغ و جامعه رشد نیافته زمینه سوءاستفاده از احساسات روحانی و اعتقادات معنوی را فراهم می کنند. درست به این سبب که باورهای دینی با ژرف ترین احساسات بشری سروکار دارند، استفاده از آن بعنوان ابزار اعمال قدرت به خونریزیهای وحشیانه و جنگهای خانمان براندازی منجر شده است. (۱۵)

در جهان کنونی بخش بزرگی از انسانهای فرهیخته با توجه به

(۱۴) "و اما فلاسفة الیهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت ستایش اند. زیرا خدمات فائقه به عالم انسانی نموده اند و همچنین فلاسفة طبیعیون متفنون معتدل که خدمت کرده اند. ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی می دانیم و فلاسفة وسیع النظر را ستایش می نماییم." عبدالبهاء، لوح پرفسور فورل.

(۱۵) " چون نظر به تاریخ نماییم می بینیم... همیشه این خاک سیاه به خون بشر رنگین شده بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده اند. با اینکه حالا به این عصر نورانی رسیده عصر مدنیت است ... عقول ترقی کرده است احساسات انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزی است..." عبدالبهاء، خطابات، ج ۱، ص ۱۹۳.

جنایاتی که در طول تاریخ با سوءاستفاده از مذاهب صورت گرفته، بدین نتیجه رسیده اند که یکسره از احساسات روحانی و ایمان دینی چشم پوشند: « زیرا این احساسات در نهایت به باورهایی منجر می شود که می تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد. پس بهتر است که وجدان، داور نیک و بد انسان باشد و تربیت و روشنگری، جامعه را به سوی نیکی گرایش دهد. »

واقعیت اما اینستکه از هر امر نیکی میتوان به بدی استفاده کرد. (۱۶) همان طور که کاربرد ناروای دانش نمی تواند موجب ستایش بی دانشی گردد، سوءاستفاده از احساسات روحی نیز نباید به انکار ضرورت آن منجر شود. راه درست آن است که آدمی از چنان رشد معنوی و توانایی فکری برخوردار گردد که بتواند از برآمدن ساختارهای زر و زور جلو گیرد و اغوای قدرت و نیروی فریب را به زانو درآورد.

بدین سبب که مذاهب در جوامع واپسمانده مورد سوءاستفاده قرار گرفته و می گیرند، نمیتوان انسان را از احساس روحانی تهی خواست و به پژمردگی معنوی وی دامن زد. وانگهی وجدان فردی و اجتماعی یکی از نیروهای احساس روحانی است که انسان را ورای منافع فردی و امیال گروهی به نیکی وامی دارد. درحالیکه پرورش نارسای وجدان به غرایز حیوانی میدان می دهد و دانش و هوش را به اهرم جنایتهای باز هم بزرگتری بدل می سازد.

آیین بهائی خواستار رشد همه جانبه آدمی است و طرحی از انسان را نقش می کند که احساسات روحانی اش به آهنگ رشد دانش او تعالی یابد. انسان تنها به دانش و هوش انسان نیست، بلکه از طیف گسترده ای از احساسات گوناگون برخوردار است. بخش مهمی از این احساسات غریزی است که اگر پرورش نیابند، ناگزیر به رفتارهای لجام گسیخته حیوانی دامن می زنند.

پرورش احساسات انسان به زندگی اش معنایی درخور می دهد و او را ورای منافع شخصی و مادی به رفتار مهرورزانه و نیک خواهانه

(۱۶) "هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوءاستعمال بسته به درجات مختلفه افکار و استعداد و دیانت و حقانیت و علو همت و سمو غیرت متحیزان و منتفذان اهالی است." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۲۱.

وامی دارد و وجدان بیدار و آگاهی را برمی فروزد. احساساتی که هنر تنها بخشی از آن را متبلور می سازد و اندیشه فلسفی تنها به جوانبی از معنایی که به هستی می دهد دست می یابد. (۱۷)

آیین بهائی به همان اندازه که برای نقش و عملکرد دین اهمیت قایل است، سوءاستفاده از آن را فاجعه انگیز می داند. از اینرو بدون مجامله کوچکترین سوءاستفاده از احساسات و باورهای دینی را برنمی تابد. دینی را که به دشمنی و خشونت دامن زند، اصولاً دین نمی داند (۱۸) و خواستار چنان انسان رشد یافته ای است که با دانش و خرد در آیین و باورهایش بنگرد. باور دارد که ریشه اعتقاد از آنجا خشک می شود که بخواهند تحمیلش کنند. (۱۹) از این رو تحمیل عقیده را حتی به وسایل تربیتی روا نمیداند، چنانکه پرورش دینی کودکان را تا بدانجا مجاز می شمرد که به تعصب منجر نگردد. (۲۰)

با توجه به این تجربه بشری که همبستگی میان پیروان میتواند در دراز مدت به بیگانگی نسبت به دیگران بدل گردد، بهائیان نه تنها هرگونه مرزبندی عقیدتی را رد می کنند (۲۱) که اصولاً ایمان را به تنهایی موجب رستگاری نمی دانند و حتی افراد ناباور به

(۱۷) "عالم امکان مانند هیكل انسان است که از عالم جنین نشو و نما مینماید تا به عالم بلوغ و کمال میرسد و میتوانیم بگوییم که ترقیاتی که انسان از بدایت عمر تا وقت بلوغ نموده همه مبادی ظهور عقل بود، حال این قرن بلوغست ... تا مدنیت الهیه و مدنیت مادیه توأم گردد و کمال انسانی جلوه نماید." عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۱۰۸.

(۱۸) "اگر دین سبب جنگ و جدال شود، البته بی دینی بهتر است. زیرا عدم شیئی مضر بهتر از وجود آن است." عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۲۶۲.

(۱۹) "ایمانیکه بضر (شمشیر) حاصل گردد بسیار بی اعتبار و به سبب امر جزئی منقلب به کفر و ضلال می شود." عبدالبهاء، رساله مدنیه، ص ۵۲.

(۲۰) "باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند و لکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد." عبدالبهاء، اصول عقاید بهائیان، ص ۳۹.

(۲۱) "آرزوی عبدالبهاء چنین است که دوستان اتحاد عمومی تأسیس نمایند نه محفل اتحاد خصوصی بیارایند. این ملاحظه را بسیار داشته باشید زیرا در دوره‌های سابق چنین وقوعات هرچند بدایت الفت بود نهایت کلفت گشت." عبدالبهاء، پیام بهائی، ش ۹۹، ص ۵.

اعتقادات دینی را اگر از رفتار و کردار شایسته برخوردار باشند ستایش می کنند. (۲۲)

سرنوشت انسان در زندگی فردی و اجتماعی بدست خود اوست. هم اوست که باید به ویژگی های انسان بالغ جلوه کند و به هیچ قدرت بیرونی و وسوسه درونی اجازه ندهد، احساسات روحی اش را دستخوش امیال غیرانسانی سازد.

اگر آدمی به وجدان و اراده آزاد زندگی می خواهد، باید خود داور نیک و بد رفتارش باشد. (۲۳) درکوشش برای رشد مرتبه معنوی میتواند از گرما و روشنی فروغ ایزدی، به اندیشه و گفتار و کردار نیک، بهره برد و به آرامش و سرافرازی روحی دست یابد. لیکن نباید بارگاه ایزدی را به مکان داد و ستد و «جزا و ثواب» بدل سازد. (۲۴)

روشن است که چنین چشمداشتهایی از ادیان گذشته که مناسب مرحله رشد پیشینیان ما بودند برنمی آید و بشریت امروز و فردا نیاز به آیینی دارد که با مرحله رشد فکری و احساسی اش هماهنگی داشته باشد. آیین ایزدی یادگار نسلهای گذشته نیست و هر انسان بالغی باید به جستجوی مسئولانه آنرا بیابد و به بنیاد های خردمندانه اش رفتار نماید. (۲۵)

تلاش بهائیان در یک قرن و نیم گذشته نشان می دهد که گسترش بنیادهای اخلاقی روندی مانند انقلاب اجتماعی نیست که یک شبه وضع موجود را دگرگون کند. ماهیت افراد و شیوه رفتار

(۲۲) "ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسی که مؤمن نیستند." عبدالبهها.

"کسانی که اعمال طیبه و اخلاق حسنه دارند، هرچند مؤمن نباشند از رحمت الهی بی نصیب نخواهند بود." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۹۰.

(۲۳) "...مسئولیت وجدان که از خصایص دل و جان است اگر در این جهان واقع گردد، دیگر چه کبفری از برای بشر در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند؟" عبدالبهها، امر و خلق، ج ۳، ص ۳۱۹.

(۲۴) "هرگاه کسی به طمع (بهشت) یا (ترس از آتش) عبادت کند... هرآینه محبوب از عبادت خداوندی شده..." عبدالبهها، امر و خلق، ج ۱، ص ۹۶.

(۲۵) "مقصد... اینستکه بلکه بیگانگی از عالم انسانی زایل گردد و جمیع نفوس بشر با یکدیگر در نهایت رأفت و محبت سلوک نمایند. کسی را تعرض به دیگری نماند... و آیین و مذهب را سبب بغض و عداوت ننمایند و طریقت را وسیله زوال حقیقت نکنند." عبدالبهها، پیام بهائی، ش ۱۶۳.

آنها را بسادگی نمیتوان تغییر داد. از دروغگو راستگو ساخت و بیکه تاز خودکامه را به رعایت آرای دیگران عادت داد. این تنها پرورش روحی است که اگر وسایل و فرصتش حاصل شود، می تواند انسان و جامعه را به تدریج به صلح جویی، آزاد اندیشی و بفرمان آوردن غرائز تند و بی تاب درونی گرایش دهد.

پیروان آیین بهائی خود را در این راه تافته جدا بافته ای نمی دانند و ستایشگر همه انسانهایی هستند که به روشنایی خود و پیرامونشان می کوشند. بخوبی می دانند که اختلافات مذهبی جانگدازترین زخمها را بر پیکر بشریت رنج دیده وارد آورده است و امیدوارند که به رفتار مهرورزانه بر این زخمها مرهمی باشند. (۲۶)

درست است که همه ادیان، پیامبران دوستی و بنیادهای اخلاقی بوده اند و چنین می نماید که میتوان به نیروی عقل این بنیادها را بازساخت و بدان رفتار کرد، لیکن واقعیت نشان می دهد که آگاهی بر نیک و بد، به تنهایی به گسترش پایدار نیکی نمی انجامد. از اینرو لازم است که مبانی اخلاقی نیز با توجه به رشد بشری تجدید حیات یابند و بر بنیادهای لطیف تر و والاتری استوار گردند. (۲۷) از آن مهمتر انسان باید از چنان روحی سرافراز و نگرشی والا برخوردار گردد که به نیروی درونی گرایش به بدی را برنتابد. (۲۸)

آیین بهائی در این راه فراتر می رود و گسترش نیکی را به کانون

(۲۶) "ضعینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفای آن بسیار صعب".
بهاءالله، اشراقات.

"این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد مقصود رفع آنچه سبب اختلافات احزاب عالم و تفریق امم است، بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شده و بخود پردازند." بهاءالله، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۲۷) "خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند. چنانکه اورا پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست؛ هرگاه کهنه شود به جامه تازه اورا بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه سزاوار." بهاءالله، اصول عقاید بهائیان، ص ۱۹.

(۲۸) "پاکی از آرایش پاکی از چیزهایی است که زبان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد".
بهاءالله، مائده آسمانی، ص ۲۵۱.

"دنیا لایق آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۱۸.

اراده آزاد انسان بدل می سازد. به این هدف پدیده‌ای دیرین (۲۹) چهره‌ای نوین می یابد و آن اینستکه هر انسان بالغ و مسئولی با یزدان پاک پیمان بندد که از او جز نیکی برنیاید و غیر از مهر به دیگران نتراود. (۳۰)

روشن است که چنین پیمانی تنها متوجه وجدان و رفتار اخلاقی فرد نیست، بلکه دست هم پیمانان را در دست یکدیگر می گذارد تا در هر زمینه و محدوده‌ای در راه بهسازی گام زنند. خواه آموزش و دانش پژوهی باشد و خواه کوشش برای آبادانی محیط زندگی. نکته مهم آنکه آیین بهائی این کوشش را وابسته به همکاری «دیگران» و بوجود آمدن شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای نمی داند. چنانکه بهائیان وظیفه داشته و دارند، بدون آنکه منتظر شرایط اجتماعی مطلوبی باشند در راه آبادانی کشور خویش بکوشند. (۳۱)

از دید بهائی هر فرد، هر خاندان، ساکنان هر شهر و مردم هر کشوری با هم پیمانی، میتوانند دروازه‌های پیشرفت و نوسازی را بکشایند. بنیان پایدار جامعه‌ای پیشرفته، آزاد و دمکراتیک نیز بر چنین پیمانی است. (۳۲)

-
- (۲۹) "بیا تا جهان را به بد نسپریم / به کوشش همه دست نیکی بریم" فردوسی
- (۳۰) "...آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیکخواه همه روی زمین نماید." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۶۳.
- (۳۱) "شما چشم داشت از اغیار نداشته باشید. ایران را آباد کنید. مثلاً شما از همدان شروع کنید تا نوبت به جاهای دیگر برسد." عبدالبهاء، به میرزا عبدالله عهدیه، سفرنامه علی فیروز، دسامبر ۱۹۱۹.
- (۳۲) "امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه نمود. کیشش نیکو کاری و آیینش بردباری این کیش زندگی پابنده بخشد و این آیین مردمان را به جهان بی نیازی رساند..." بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۴۲.

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا! خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی
و شورانگیز و دانش خیز و گوهر ریز. از خاورش
همواره خورشیدش نورافشان و در باخترش ماه
تابان. کشورش مهرپرور و دشت بهشت اسایش
پُرگل و گیاه جان پرور و کهنسارش پر از میوه تازه و
تر و چمن زارش رشک باغ بهشت. هوشش پیغام
سروش و جوشش چون دریای ژرف پُرخروش.
روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر
بزرگوارش پنهان در زیر روپوش. باد بهاران خزان
شد و گلزار دلربایش خارزار، چشمه شیرینش
شورگشت و بزرگان نازنینش آواره و در بدر هرکشور
دور. پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک تا آنکه
دریای بخششت به جوش آمد و آفتاب دهش در
دمید و بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر
بهمن بارید و پرتو آن مهرپرور تابید. کشور بجنبید
و خاکدان، گلستان شد و خاک سیاه، رشک
بوستان گشت. جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند
گشت. دشت و کهنسار سبز و خرم شد و مرغان
چمن به ترانه و آهنگ همدم شدند. هنگام
شادمانی است، پیغام آسمانی است، بنگاه
جاودانی است. بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار! حال
انجمنی فراهم شده و گروهی همدستان گشته که
به جان بکوشند تا از باران بخششت بهره به یاران
دهند و کودکان خود را به نیروی پرورشت در آغوش
هوش پرورده، رشک دانشمندان نمایند. آیین
آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند.
پس ای پروردگار مهربان! تو پشت و پناه باش و
نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و
بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان
بالا نمایند. ع ع

کتابنامه

- "انسان در آئین بهائی"، علیمراد داودی Kalimat press، ۱۹۸۷.
- "اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار"، م یزدانی، مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۳.
- "امرو خلق"، میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، لجنة نشر آثار امری، لانگنهاین ۱۹۸۶.
- "پیام ملکوت"، بکوشش عبدالحمید اشراق خاوری، هند، ۱۹۸۵.
- "حال و آینده جهان"، شوقی ربانی، ترجمه جمشید فنائیان، انگلستان Oneworld Publications Ltd، ۱۹۸۶.
- "دریای دانش"، بهاءالله، مؤسسه مطبوعات بهائی هند، دهلی نو، ۱۹۸۵.
- "در جستجوی عدالت اجتماعی"، جان هادلستون، ترجمه حوریوش رحمانی، Century Press، استرالیا، ۱۹۹۸.
- رسالهٔ سیاسی، "عبدالبهها، محفل ملی هند، بمبئی، ۱۹۳۴.
- "رسالهٔ مدنی"، عبدالبهها، لجنة نشر آثار امری، لانگنهاین - آلمان ۱۹۸۴.
- "رسالهٔ مدنی و مسئلهٔ تجدد در خاورمیانه"، دکتر نادر سعیدی، مؤسسهٔ معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۳.
- "مائدةٔ آسمانی"، بکوشش عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع.
- مجموعهٔ الواح مبارکه، "بهاءالله، مطبعهٔ قاهره، مصر ۱۹۲۰.
- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، "بهاءالله، لجنة نشر آثار امری، لانگنهاین ۱۹۸۰.
- "مجموعهٔ خطابات حضرت عبدالبهها"، لجنة نشر آثار امری، لانگنهاین ۱۹۸۴.
- "مفاوضات عبدالبهها"، به اهتمام کلیفورد بارنی، مطبعهٔ بریل-لیدن ۱۹۰۷.
- "منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهها"، لجنة نشر آثار امری، لانگنهاین ۱۹۹۲.
- "نظم جهانی بهائی"، شوقی افندی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، مؤسسهٔ معارف بهائی، کانادا، ۱۹۸۹.
- "یاران پارسی"، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، هوفهایم-آلمان، ۱۹۹۸

The Bahá'ís and the Future of Iran

ISBN 3-00-018515-1

© 2006 by Payam Verlag

bhomayoun1@yahoo.com

All rights reserved

The Bahá'ís and the Future of Iran

**By: Fazel Gheybi
(B. Homayoun)**

